

۱۳۶۰ کودتای

فهرست

۱- عدم اعتقاد به اصل ولایت فقیه	۲۹	۲- مخالفت با گروگانگیری	۲۹	۳- مخالفت با نهادهای انقلابی	۲۹	۴- مخالفت با اعدامها و افشای شکنجه	۳۰	رأی گیری در مورد عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور	۳۱	بعد از کودتا	۳۱	نتیجه گیری	۳۱																																																												
نقدی بر روایت حکومتی از کودتای ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ (مازیار شکوری		گیل چالان)	۳۲	بخش اول: انتخابات، انتخاب نخست وزیر، جنگ	۳۲	بخش دوم: چهارده اسفند، حمله چماقداران و قوه قضائیه	۳۶	نگاهی اجمالی به میتینگ چهاردهم اسفند	۳۶	بخش سوم: اولین مجلس پس از انقلاب	۳۸	شورای انقلاب و وزارت کشور تقلب و تخلف انتخاباتی را می پذیرند ...	۴۰	اطلاع خمینی از تقلب و تخلف انتخاباتی	۴۰																																																										
ملاحظات پیرامون برخی سخنان ابوالحسن بنی صدر (حسن یوسفی		اشکوری)	۴۱	مروری تاریخی بر داوری های یوسفی اشکوری درباره بنی صدر		(محمد جعفری)	۴۳	بنی صدر همچنان ایستاده بر آرمان (مازیار شکوری گیل چالان) ..	۴۸	ضمائم	۵۰	پیام بنی صدر به مردم ایران (۱۷ خرداد ۱۳۶۰)	۵۰	آخرین سخنرانی بنی صدر قبل از کودتای ۶۰	۵۰	نامه بنی صدر به خمینی (۱۸ خرداد ۱۳۶۰)	۵۱	نامه بنی صدر به خمینی (۲۲ خرداد ۱۳۶۰)	۵۲	پیام بنی صدر به مردم ایران در ۲۲ خرداد ۱۳۶۰	۵۲	پاسخ رئیس جمهوری به سخنان آیت الله خمینی (۲۵ خرداد ۱۳۶۰) ..	۵۴	آخرین نامه بنی صدر به خمینی (۱ مرداد ۱۳۶۳)	۵۵																																																
پی نوشتها	۵۶	تبارشناسی کودتای ۳۰ خرداد ۱۳۶۰ (محمود دلخواسته)	۲	گزارش چگونگی انتشار اولیه در رادیو زمانه و مشکلات و عکس العمل ها	۲	بخش اول (جنبش سبز در پیوند با کودتای خرداد شصت؟)	۳	درآمد	۳	آگاهی، مسئولیت و سکوت	۴	نقطه آغاز بحران	۵	بخش دوم	۶	تلاقی عجیب	۶	مقتول می باید کشته می شد	۶	انتخابات ریاست جمهوری	۸	بخش سوم	۹	خمینی و انتخاب بنی صدر	۹	رادیو تلویزیون و احزاب	۱۱	بخش چهارم	۱۲	نبرد نخبگان بر سر قدرت یا آزادی؟	۱۳	ظهور و تقابل جبهه مردمسالاری در برابر نیروهای استبدادی	۱۴	قسمت پنجم (خطاهای جبران ناپذیر)	۱۴	تشکیل نهادهای انقلابی	۱۴	رفرم بعد از انقلاب؟	۱۵	اشغال سفارت آمریکا و استعفای دولت موقت	۱۵	انتخابات مجلس	۱۶	خطای بزرگ بنی صدر	۱۷	قسمت ششم	۱۸	حمله خسونت بار به دانشگاه ها به هدف سرنگونی رئیس جمهور	۱۸	قرارداد یا تسلیم نامه الجزایر	۱۹	حمله عراق بعد از کودتای نوژه	۲۰	موافقت صدام با شرایط ایران برای صلح	۲۱	قسمت هفتم	۲۲	جنگ قدرت یا تقابل اسلام ها	۲۲	رفراندم، تنها راه خروج از بحران	۲۳	واکنش افکار عمومی	۲۴	شکست تظاهرات ۱۵ خرداد و تسریع کودتا	۲۵	لحظات تاریخی و انتخاباتهای تاریخی	۲۶	نقش تاریخ ساز زن در مبارزه	۲۷	مجلس، کودتا را بزرگ می کند	۲۷	دلایل عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور	۲۸

گزارش چگونگی انتشار اولیه در رادیو زمانه و مشکلات و عکس العمل‌ها

حدود چهار سال پیش با رادیو زمانه تماس و به سردبیر اطلاع دادم که تحقیقی درباره برکناری اولین رئیس جمهور انجام داده‌ام و اینکه آیا مایل به انتشار تحقیق هستند؟ متن را خواستند و بعد از مطالعه با انتشار تحقیق موافقت کردند. بعد از انتشار مقاله اول، فردی که مسئول انتشار مقالات شده بود شروع کرد به ایراد گرفتن از کار و کم کم خواهان حذف قسمتهایی از تحقیق شد. برای مثال در بخش حمله به دانشگاه‌ها، خواستار حذف سخنان خانم زهرا رهنورد که در آن خواهان اخراج اساتید و دانشجویان به قول ایشان غریزه شده بود، شد.^۱ و بعد شروع به تغییر تیترهای مقالات بعدی کردند و به هشداری اینجانب که تغییر تیتر باعث می‌شود که بسیاری از خوانندگان مقالات بعدی را نیابند، ترتیب اثر داده نشد. شاید بعد از مقاله چهارم یا پنجم بود که اطلاع دادند که مقالات طولانی شده است و رسم و روش رادیو زمانه نیست نوشته‌های طولانی را منتشر کند و این در حالی بود که متن را قبل از انتشار برایشان فرستاده بودم. تنها حدسی که به نظرم درباره علت این فشار آمد این بود که سردبیر محترم زمانه بعد از موافقت کردن برای انتشار این تحقیق، خود را از طرفی زیر فشار حس کرده و این فشار را به اینجانب انتقال داده است. فشار آنقدر زیاد شد که در نهایت شگفتی، رادیو از انتشار بخش‌هایی تحقیق که مهمترین بخش کار بود، سر باز زد و بنابراین بخش آخر را از طریق سایت انقلاب اسلامی انتشار داده که آن هم در یکی از حمله‌های سایبری رژیم به آن سایت در میان انبوهی از دیگر مقالات از بین رفت.

این در حالی است که بعداً سایت زمانه، انتشار نوشته‌های دیگر را از نویسندگانی با نام مستعار سحاب سپهری شروع کرد. از آغاز معلوم شد که پاسخی به تحقیق اینجانب می‌باشد. در آغاز شاد بودم از اینکه عرضۀ روایت‌های متفاوت و گفتگو بین این روایتها کمک به ابهام‌زدایی از مبهم‌ترین و در عین حال مهمترین دوره تاریخ انقلاب که با برکناری اولین رئیس جمهور به پایان رسید، خواهد کرد. ولی متوجه شدم که مقالات نه کاری علمی و رفرنسی، که پلمیک می‌باشند و بنابراین تصمیم گرفتم که وارد گفتگو نشوم. ولی بعد دوستانی اطلاع دادند که در بخش کامنت، فردی با نام «محمد دلخواسته» شروع به کامنت‌گذاری کرده است. کاملاً معلوم بود که نویسنده کامنت این اسم مستعار را به این علت انتخاب کرده است که خوانندگان فکر کنند که کامنتها از اینجانب می‌باشند. کیفیت «انتقادها» که با این نام از نوشته‌های آقای سحاب سپهری می‌شد، بسیار پایین و در واقع تأیید نامه‌ای بر نظرات ایشان بود. به همین علت در زمانه کامنت زیر را منتشر کردم:

«با سلام، هموطنی با نام محمد دلخواسته، کامنتی در دفاع از آقای بنی‌صدر گذاشته‌اند. از آنجا که این اسم مستعار شباهت بسیاری با نام من، «محمود دلخواسته» دارد، لازم دیدم که این یادداشت را برای رادیو زمانه بفرستم و متذکر شوم که من، محمود دلخواسته، هیچ

ارتباطی با این هموطن ندارم. دوستی با من تماس گرفت و بعد از یادآوری ضعف اساسی در کامنت آقای محمد دلخواسته این احتمال را داد که کامنت به وسیله یکی از همفکران آقای سپهری نوشته شده باشد و بنابراین بکارگیری اسم مستعاری نزدیک به نام من، با هدفی نیکو انجام نگرفته است و از من خواست که نوشته آقای سپهری را نقد کنم. پاسخی به ایشان دادم که در اینجا می‌آورم و سپاسگزار خواهم بود اگر که آن را درج کنید. پاسخ این بود که من اصلاً لازم نمی‌بینم که نوشته آقای سپهری را نقد کنم و این از آنجاست که کاملاً مشخص است که ایشان نه با روشهای علمی تحقیق، آشنا هستند و نه از اخلاق کار علمی بهره‌ور. به بیان دیگر، این کار اصلاً کاری علمی نمی‌باشد تا نقدی علمی شود. حتی خواننده ناآشنا به کارهای علمی به راحتی می‌تواند متوجه شود که هدف ایشان در تحقیق هیچ نیست جز ترور شخصیت بنی‌صدر و در این رابطه، چنان غرق در نفرت از اولین رئیس جمهور شده‌اند که حتی متوجه نشده‌اند که برای ترور مؤثر شخصیت، لازم است که امتیازاتی هم برای طرف مورد حمله قائل شده و بعد به حمله روی آورد تا خواننده فکر کند که نویسنده غرض شخصی و باوری و منفعتی با فرد مورد نظر ندارد. البته این را نیز به روش بسیار ناشیانه‌ای انجام داده‌اند. در کل کار ایشان کار تحقیقی نیست، و بیشتر انشانویسی می‌باشد. در بسیاری از مواقع، ایشان ظن و حدس و گمان خود را به عنوان فاکت و امر واقع، بیان می‌کنند...»

نوشته‌های آقای سپهری ادامه یافت و در نهایت مطالب منتشره، حدود ده برابر حجم تحقیق اینجانب بود و معلوم شد که مشکل رادیو زمانه نه با حجم کار که با پیام سیاسی تحقیق اینجانب بوده است.

شاید ذکر این اطلاع لازم باشد که بعد از انتشار مقالات اینجانب که در واقع بخشی از تز دکترای اینجانب بود که با تغییرات لازم ترجمه شده بود، فردی از ایران با نام «احمد علوی» تماس گرفت و خواست که تز را برای ایشان بفرستم که فرستادم. ایشان تماس خود را با اینجانب با اصرار حفظ کرد ولی یکی از نکاتی که جلب توجه من را کرد این بود که ایشان با وجودی که در ایران زندگی می‌کردند، ایمیل‌های خود را به زبان انگلیسی که تسلط زیادی بر آن نداشتند، می‌فرستادند و این در حالی بود که پاسخهای من به فارسی بود و پاسخی به اینکه چرا به فارسی پاسخ نمی‌دهند، دریافت نکردم. وقتی مقالات آقای سپهری در زمانه شروع به انتشار کرد، متوجه شدم که شباهت روانی و فکری بسیار زیادی بین آقای سپهری و ایشان (که هر دو اسمهای مجازی می‌بودند) وجود دارد. زمانی که شخصاً مطمئن شدم که این آقای سپهری می‌باشد که قبلاً با اسم علوی با اینجانب ارتباط برقرار کرده، و نیز به علت آشنایی که با کارهای اطلاعاتی رژیم داشتم، شخصاً مطمئن شدم که در پشت نوشته‌های آقای سپهری دستگاه اطلاعاتی رژیم قرار دارد، با رادیو زمانه تماس گرفتم و گفتم که بنظر می‌رسد رادیو زمانه قربانی کار هشیارانه اطلاعات رژیم شده است و اینکه آیا واقعاً این فرد را می‌شناسند؟ پاسخها مبهم بود. در هر حال بعد از اطمینان از نظرم، برای ایشان ایمیل کوتاه زیر را فرستادم:

«با سلام سؤال داشتم. من مدت‌ها است بر این نظر هستم که شما، همان آقای سپهری هستید که در زمانه می‌نویسید. درست است؟ مخلص، دلخواسته»

بر خلاف معمول که همیشه پاسخ ایمیل‌ها را حداکثر در عرض چند ساعت می‌دادند، در پاسخ چند روزی تأخیر کرده و بعد پاسخ دادند:

«چه چیزی شما را به این نتیجه رساند؟ آیا این را باید تعریف بحساب بیاورم یا نفرین؟»

پاسخ دادم:

۱- این انتقاد را به خود می‌پذیرم که نمی‌باید با این حذفها موافقت می‌کردم، چرا که هم بخشی از تاریخ انقلاب است و هم اینکه رادیو حق نداشت در محتوای متن تحقیق، دخالتی داشته باشد. ولی از آنجا که اولین تحقیقی بود که درباره کودتای ۳۰ خرداد ۶۰ منتشر می‌شد و در واقع عملی تابو شکنانه بود پذیرفتم.

را - بنا بر قول آقای بهشتی - استقرار «استبداد صلحا» {۲} می‌داند و گفتمانی که اسلام را بیان آزادی و هدف از انقلاب را استقرار مردمسالاری می‌فهمد. اوج این تقابل در خرداد سال ۱۳۶۰ رخ می‌دهد و برای حل این تقابل به سود یک طرف، اولین رئیس جمهور بنی‌صدر، با استفاده از حق قانونی خود و بر اساس اصل ۸۹ قانون اساسی از آقای خمینی می‌خواهد که با انجام رفتارندم موافقت کند، زیرا که:

«سالم‌ترین راه حل اینست که همه موافقت بکنند به مردم مراجعه کنیم و با رأی عمومی آنچه باید بشود، بشود.»

و آقای خمینی پاسخ می‌دهد که:

«اگر سی و پنج میلیون بگویند آری، من می‌گویم نه»

و باز تکرار می‌کند:

«... اگر همه مردم موافق باشند، من مخالفت می‌کنم.» {۳}

این تقابل را که به سرنگونی اولین رئیس جمهور منجر شد، می‌شود اصلی‌ترین نقطه گسل و از دست رفتن مشروعیت رژیم دانیست که بعد از این تاریخ و در استبداد، خود را بر جامعه تحمیل کرد. بنابراین تبارشناسی این تقابل و کودتای حاصل از آن و اثرات آن در جنبش سبز، امری لازم می‌نماید. این، از آن جاست که هیچ جنبش و حرکت اجتماعی بی‌ریشه نیست و بدون سعی در ریشه‌یابی آن، نه ماهیت جنبش، (حتی برای بعضی از شرکت‌کنندگان در آن) فهمیده می‌شود، نه اندیشه راه‌ما و نه اهداف آن از شفافیت لازم برخوردار خواهند شد. گروهی از فعالان درون و بیرون جنبش سبز، بنابر انواع انگیزه‌ها و مصلحت‌سنجی‌ها، مایل نیستند پیشینه و سابقه جنبش سبز با همه ابعاد واقعی‌اش، بر مبنای حقیقت‌جویی، بازگو شود. در حالی که برای رسیدن به اهداف جنبش عمومی، تلاش برای نشان دادن استمرار اندیشه آزادی و دموکراسی خواهی در ایران زمین یک ضرورت قطعی است و لازمه عمق و پهنا بخشی به جنبش است. تنها با فعال کردن حافظه تاریخی مردم در جنبش است که می‌توان راه پیروزی را با کمترین میزان خشونت هموار ساخت. جنبش سبز کنونی در ایران اگر می‌خواهد از اغتشاش و ابهام، چه در تشخیص هدف و چه در شناسایی عواملی که استقرار هدف را ممکن می‌کند، خارج شود و سرعت گیرد، راهی ندارد جز اینکه با ذهنیت/خاطرات تاریخی جامعه انس بیشتری بگیرد. تحولات خرداد شصت یکی از کلیدهای اصلی ورود به این ذهنیت/خاطره جمعی است.

متأسفانه در داخل و خارج گروه‌هایی از فعالان سیاسی هستند که برخی مقاطع زمانی مثل خرداد ۷۶ را بسیار بیش از آنچه واقعیت داشته، برجسته می‌کنند و بخشی دیگر مثل خرداد ۶۰ را بی‌محابا سانسور یا قطعه قطعه می‌کنند. اما این کسان توجه ندارند که وقایع خرداد ۶۰ بخش بسیار مهمی از تاریخ دموکراسی خواهی در کشور ما را تشکیل می‌دهد. برای اینکه بفهمیم چقدر جامعه جوان مشتاق دانستن بیشتر درباره این مقطع تاریخی است، می‌توان به بازتاب اخبار شخصیت‌های مطرح آن روز در رسانه‌های عمومی توجه کرد. گاه گاه که سخنی یا عملی از سوی فعالان و جریانهای خرداد ۶۰ به فضای عمومی وارد می‌شود، به دلیل واکنشهای گسترده نسبت به آن سخنان یا رفتارها می‌توان به عینیت دریافت که گویی آن بخش سانسور شده هنوز که هنوز است زنده است و در ناخودآگاه مردم جای مستحکمی برای خود دارد. این پژوهش کوششی در این راستا می‌باشد تا اثرات تحولات این دوره را از وجدان ناخودآگاه جامعه وارد وجدان آگاه کند و بدینوسیله با شفاف‌سازی حساس‌ترین دوران انقلاب، به جنبش دموکراسی خواهی ایرانیان در حد امکان یاری رساند.

«سلام، پس شما، ایشان هستید. البته این حدسی بود که از آغاز زدم، ولی صددرصد مطمئن نبودم. بعداً مطمئن شدم. بخصوص بعد از انتشار مقاله آقای جعفری. به زمانه نوشتنم که این آقای سپهری در قلب اطلاعات رژیم قرار دارند و شما باز چیه آنها شده‌اید، ولی بعد مطمئن شدم که حداقل یکی از این اطلاعاتی‌ها در زمانه کار می‌کند. به امید ایران آزادی که انسانها در پی فریب دادن با یکدیگر درنیابند. شما فقط فکر کنید که در فردای ایران آزاد، چگونه به توضیح و توجیه این بی‌اخلاقی پس شرم انگیز در همکاری با رژیم جنایت و خیانت و فساد، خواهید پرداخت؟ شما با هوش تر و مطلع تر از آن هستید که ندانید که رژیم مافیاهای ما مغز استخوان فاسد است و این مسئولیت شما را صد چندان می‌کند، خداحافظ»

پاسخی انباشته از توهین و تهمت و تحقیر به من و تحسین و تعریف از آقای سپهری و اینکه چنین چیزی نیست و این در حالی بود که در ارتباطات قبلی همیشه با احترام بسیار زیاد سخن گفته بودند و در آخر افزودند:

«من روح نیستم. من استادی واقعی در موقعیت خود هستم. وقتی نوشته‌هایم را منتشر کنم مانند بمب خواهد ترکید. با اطمینان خواهم گفت که خواهی دید.»

البته ایشان هیچوقت نوشته‌هایی که قولش را داده بودند، منتشر نکردند. علت عدم انتشار بیشتر به این علت می‌تواند باشد که ایشان قبلاً این نوشته‌ها را در زمانه منتشر کرده‌اند، ولی از آنجا که باید به عنوان سرباز گمنام باقی بمانند، نمی‌توانند با نام خود، کاری را منتشر کنند.

همچنین لازم به یادآوری است که بعد از انتشار این تحقیق، سپاه پاسداران کتابی در این رابطه منتشر کرد و نیز آقای اکبر گنجی که تا این زمان هیچگاه در مقالات خود کوچکترین اشاره‌ای به اولین رئیس جمهور نکرده بودند، خود را ناچار دیدند تا ۱۴ مقاله منتشر کرده تا نتیجه‌گیری خود را در تیتیر مقاله آخر تحت عنوان «از سر و ته یک کرباس» انجام داده و به خواننده اینگونه القاء کنند که خمینی و بنی‌صدر از سر و ته یک کرباس بوده‌اند.

با این مقدمه، تحقیق را در سال روز کودتای ۳۰ خرداد، یکجا منتشر می‌کنم و امیدوارم خوانندگان با نقد نوشته به ایجاد گفتگویی برای غنا بخشیدن به تحقیق، اینجانب را یاری کنند.

بخش اول

جنبش سبز در پیوند با کودتای خرداد شصت؟

«وقتی که اعتراض به یک تقلب انتخاباتی به سرعت کلیت نظام را به چالش می‌کشد، نشان از آن دارد که نظام حاکم بر ایران، از نظر اکثریت ایرانیان، دچار بحران مشروعیت جدی بوده است. پرسش بعدی که در پی این پرسش مطرح می‌شود این است که رژیم حاضر که وارث یکی از عظیم‌ترین و مردمی‌ترین انقلابات قرن بیستم می‌باشد چگونه با مشکل مشروعیت روبرو شده است؟ به قول معروف چه شد که چنین شد؟ گسست چگونه آغاز شد؟ و نقطه شروع این عدم مشروعیت در کجاست؟» {۱}

درآمد

در سی ماهه اول انقلاب ما شاهد تقابل شدید دو گفتمان متضاد از اسلام و انقلاب می‌باشیم. گفتمانی که اسلام را بیان قدرت و هدف از انقلاب

که چنین دستوری را بدهد. نه تنها اعتراضی به آقای خمینی، از طرف مجلس صورت نگرفت که ایشان حق ندارند چنین دستوری را بدهند، بلکه با اجرای دستور نشان داد که آلتی می‌باشد بی‌اختیار در دست رهبر.

۲۸ خرداد: در حالی که دشمن هنوز در خاک وطن به سر میبرد و جنگ ادامه دارد، سپاهیان را از جبهه جنگ خوزستان به تهران آورده و در پارک خرم اسکان داده و هاشمی و بهشتی شب به دیدارشان رفته‌اند. و رئیس جمهور که هنوز قانوناً رئیس جمهور است را وادار به مخفی شدن می‌کنند و به قول آقای محمدی گیلانی حکم هفت بار اعدام او به عنوان «باغی» در رسانه‌ها منتشر می‌شود.

۳۱ خرداد که بسیاری از نمایندگان مستقل و آزادی‌خواه مجلس به خصوص از طیف مهندس بازرگان و نهضت آزادی در هنگام ورود به مجلس آشکارا از سوی چماقداران تهدید به ترور می‌شوند، جلسه‌ای برخلاف مفاد قانون اساسی برای عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور تشکیل می‌شود و او برکنار می‌شود. ظاهراً به بنی‌صدر پنج ساعت حق دفاع از خود داده شده است، ولی وقتی که قبلاً حکم هفت بار اعدام او به عنوان «باغی» داده شده است، در خانه‌اش بمب انداخته می‌شود و حتی پیام رئیس جمهور که توسط غضنفرپور در مجلس، ۲۴ خرداد، خوانده شده بود، سبب خشم خمینی می‌شود: «امام که از رادیو شنیده بود، از خواننده شدن اطلاعیه از تریبون مجلس، انتقاد کرده بودند.» و بعد به همین علت این نماینده دستگیر «و بنابر گزارش نماینده کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد - که از ایران و زندانها دیدن کرده بود - سخت شکنجه شد»، نشان از این دارد که حتی اگر بنی‌صدر می‌پذیرفت که با شرکت در مجلس، به کودتا شکل قانونی ببخشد، امکان نداشت که بگذارند که او زنده پا به مجلس بگذارد چه رسد که اجازه پنج ساعت دفاع به او بدهند. و این در زمانی می‌باشد که قبلاً از آقای خمینی خواسته بود که به خانواده‌اش امنیت جانی بدهد و خود برای حفظ جان مجبور می‌شود مخفی شود و از این منزل به آن منزل نقل مکان کند تا زمانی که در مرداد ماه از کشور خارج می‌شود. رژیم پس از خروج او از کشور، به کسانی مثل آقای لقابی که به اولین رئیس جمهور پناه داده بودند نیز رحم نمی‌کند و آنها را به همراه کسانی از نزدیکترین همکاران بنی‌صدر مانند مشاور رئیس جمهور در حقوق بشر، دکتر منوچهر مسعودی، شهید صدرالحفاظی از دفتر ریاست جمهوری و شهید نواب صفوی روزنامه‌نگار، اعدام می‌کنند. آنانی نیز که مانند محمد جعفری سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی اعدام نمی‌شوند، ولی سالها در بدترین شرایط در زندان بسر می‌برند، و تنها به خاطر مداخله آیت الله منتظری بود که از مرگ جان سالم بدر بردند. حال سؤال اینست، حتی اگر دسترسی به اطلاعاتی که در این تحقیق عرضه خواهد شد، فراهم نبود، و قضاوت تنها با این اطلاعات انجام گیرد، آیا اسم این پروسه را جز کودتا چیز دیگری می‌توان نهاد؟ {۵}

پرسشی که این تحقیق با نگاهی تاریخی تلاش دارد پاسخی برای آن بیابد این است که علت چنین سکوت فراگیر در مورد کودتای خرداد شصت چیست؟ چرا در این مورد خاص از بنیادگرایان و محافظه کار حاکم گرفته تا اصلاح طلبان حاضر در داخل و خارج و گروه‌های چپ تندرو در شکل حزب توده و چریک‌های فدایی خلق اکثریت تا سلطنت طلب ترجیح می‌دهند مانند مسافران آن قطار ساکت باقی بمانند؟ این طیف وسیع از نیروهای فعال سیاسی در خرداد ۶۰ با وجود مخالفت‌های شدیدشان با یکدیگر، انگار که همگی موافقتنامه نانوشته‌ای را امضاء کرده‌اند تا در این باره سکوت بورزند. اما اگر بپذیریم که در خرداد ۶۰ حقی از ملت پایمال شده، این سکوت نیز مثل هر سکوت دیگری قربانیانی داشته و خواهد داشت؛ گذشته از عوارض وخیمی چون گسترش بی‌مهری و تخریب دائمی میان

آگاهی، مسئولیت و سکوت

آگاتا کریستی، نویسنده انگلیسی، در یکی از معروفترین رمانهای جنایی‌اش با عنوان «قتل در اورینت اکسپرس»، داستان وقوع قتل در یک قطار را می‌نویسد که کارآگاه جنایی در تحقیقاتش برای پیدا کردن قاتل به تک تک مسافران قطار رجوع می‌کند، اما هر جا می‌رود با دیواری از سکوت روبرو می‌شود. به هر حال کارآگاه به دلیل تجربه و مهارتی که در کارش دارد تحقیق را رها نمی‌کند و سرانجام با کاری طاقت فرسا موفق می‌شود دیوار سکوت را بشکند و درست همان لحظه است که متوجه رمز این سکوت فراگیر می‌شود؛ علت سکوت این بوده است که تمامی مسافران در این قتل دست داشته‌اند. بنظر می‌رسد که این داستان شباهت بسیاری به کودتای خرداد ۱۳۶۰ دارد. بر عکس کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که به همراهی خاندان پهلوی، روحانیت قدرت طلب وابسته و دستگاه‌های اطلاعاتی انگلیس و آمریکا، رخ داد و در ایران و جهان، وقوع این کودتا به رسمیت شناخته شد و حتی رئیس جمهور آمریکا کلینتون از ایرانی‌ها در این رابطه معذرت خواست، در مورد کودتای خرداد ۱۳۶۰ بر ضد اولین رئیس جمهور کشور، اینگونه نیست و جز معدودی، وقوع آن را به رسمیت نمی‌شناسند. مرور حوادث این ماه، حتی، تنها از طریق خاطرات آقای رفسنجانی و با تمام سانسورهایی که در کتاب انجام شده، هنوز در روشنی تمام به ما می‌گوید که بر حوادث این ماه نامی جز کودتا نمی‌توان نهاد. بنابراین اجازه بدهید به گزارشهای روزانه آقای رفسنجانی {۴} و روزنامه‌ها بنگریم:

۶ خرداد: «امام گفتند: بنی‌صدر بخاطر اطرافیان نابکارش خود را حذف می‌کند.»

۱۲ خرداد: «آقای سلامتیان!... می‌خواسته سخنرانی کند، حزب‌اللهی‌ها مجروح کرده‌اند و مراسم را بهم زده‌اند و او با چادر فرار کرده. بهتر بود بی‌چادر فرار می‌کرد که در تاریخ اینگونه ضبط نشود.»

در ۱۷ خرداد ۶۰ به دستور رئیس دیوان عالی کشور آقای دکتر بهشتی و حکم آقای لاجوردی دادستان انقلاب مرکز، روزنامه‌ها فله‌ای بسته می‌شود.

در ۲۰ خرداد: «آقای بنی‌صدر، در کرمانشاه است و گویا به دستور امام تحت نظرند که از کشور فرار نکنند.»

۲۲ خرداد: «حمله به دفاتر هماهنگی زیاد است.»

و در ۲۳ خرداد: «تظاهرات پراکنده‌ای علیه و له آقای بنی‌صدر در تهران و شهرستانها رخ می‌دهد. چند نفری هم تا به حال تلف شده‌اند.»

در ۲۴ خرداد در بیرون مجلس دو نماینده مجلس حامی بنی‌صدر، سلامتیان و غضنفرپور، از ترور جان سالم بدر بردند: «غضنفرپور و سلامتیان از مجلس بیرون رفتند و در درب مجلس با یک فرد سپاهی برخورد داشتند که کار به اسلحه کشی رسید.»

در ۲۵ خرداد خانه بنی‌صدر مورد حمله قرار گرفت. «نزدیک غروب، صدای انفجار مهیبی آمد. بعداً معلوم شد، در حیاط کاخ مسکن بنی‌صدر، انفجار رخ داده است. ممکن است کار خودشان باشد و ممکن است از مخالفانشان، بعداً روشن خواهد شد.»

و در همان روز آقای خمینی به مجلس دستور حذف رئیس جمهور را می‌دهد: «احمد آقا تلفن کرد و گفت: امام می‌فرمایند زودتر مجلس در مورد آقای بنی‌صدر، تصمیم بگیرد. امروز بنی‌صدر، جواب مغرورانه‌ای به اظهارات امام داده است...»

و این در حالیست که آقای خمینی سمتی در قانون اساسی نداشت

نشانه‌های دم دستی و فعلی از یک بحران سی ساله‌اند. این موضوع ریشه در همان بهار انقلاب دارد. پس برای شناخت دقیق‌تر باید به خاستگاه اصلی گسست برگشت؛ باید به سی ماهه اول انقلاب بازگشت، زیرا شکاف شکل گرفته در نظام پس از انقلاب در این دوران بود که به اوج خود رسید و به جراحی‌های عمیق منجر شد. در همین سی ماهه آغازین است که نزاع میان دو دیدگاه و دو بینش اصلی شرکت‌کننده در انقلاب به اوج خود می‌رسد. نبردی هر روزه میان وفاداران به اهداف مردمسالارانه انقلاب و نیروهایی که در پی استقرار استبداد در فرم دینی آن بودند، در گرفته بود. به قول آقای هاشمی رفسنجانی در نامه معروفش به آقای خمینی در اواخر بهمن ۵۹ و نیز در پاسخ به سؤال آقای محمد مجتهد شبستری، دعوا، دعوی دو اسلام بود؛ اسلام فقهاتی در برابر اسلام لیبرال.^۲

این دوران، در عین اهمیت بسیار آن، یکی از سانسور شده‌ترین دوران انقلاب است و عجیب‌تر اینکه حتی در محافل آکادمیک خارج از ایران نیز این دوران بسیار کمتر از دورانهای دیگر انقلاب مورد مطالعه قرار گرفته است. و عجیب‌تر اینکه اکثر مقالات و فصول کتابها، مهر تأییدی شده است بر قرائت رسمی حوادث این دوران.^۳ تحقیقات بیشتر حالت توصیفی و بسیار کمتر توضیحی می‌باشند و انگار که سنجشگری انتقادی که لزوماً باید یکی از اصلی‌ترین لوازم اندیشیدن متفکر باشد، در مطالعه این دوران یا بکار گرفته نشده است و یا از آن استفاده حداقلی شده است. چه توضیح معقولی برای این پدیده می‌توان ارائه کرد؟ چرا از دید بسیاری از پژوهشگران انقلاب ایران، درگیری میان دو اسلام متضاد، جدی گرفته نشده است؟ یک توضیح ساده برای این موضوع شاید این باشد که فهم تحولات سالهای آغازین انقلاب عمدتاً در درون گفتمانهای قدرت صورت گرفته است. بدین معنا که محققان با یک پیش داوری سترگ به مطالعه این دوران پرداخته‌اند؛ به این معنا که در آن دوران همه نیروها در گفتمان قدرت می‌زیسته‌اند و لذا دعوی استبداد و آزادی مطرح نبوده است. همین پیش فرض، زوایای کوری برای پژوهشگران ایجاد کرده است و مانع تجزیه و تحلیل امور واقع، آنگونه که واقع شده‌اند، شده است. {۷}

خلاصه اینکه، به نظر نویسنده، نقطه شروع گسل عدم مشروعیت، به کودتای خرداد سال ۶۰ بر ضد اولین رئیس جمهور ایران باز می‌گردد که در آزادترین انتخابات از آن روز تا امروز، مورد اعتماد اکثریت مردم ایران قرار گرفت. آقایان خمینی و رفسنجانی از کودتای خرداد ۶۰ به عنوان انقلاب سوم یاد می‌کنند.^۴ چرا این کودتا با وجود تغییر تاریخی که در ماهیت رژیم و جهت انقلاب ایجاد کرد، در هاله‌ای از سکوت پیچیده شده است، تا جایی که بخصوص نسل جوان شاید کمترین اطلاعی از آن نداشته باشد؟

۲- به مقدمه کتاب «نقدی بر قرائت رسمی از دین اثر محمد مجتهد شبستری»، انتشارات راه نو مراجعه کنید.

۳- گرچه این دوران از حساسترین دوران انقلاب بوده است، در خارج حتی یک کتاب آکادمیک که به این دوره اختصاص داشته باشد وجود ندارد. آنچه هست، تا آنجایی که نویسنده تحقیق کرده است، تنها چندین مقاله یا فصلهایی از کتابهایی است که در مورد انقلاب نوشته شده است. البته در داخل کشور چند کتاب در این رابطه نوشته شده که از منظرهای متفاوت همان قرائت رسمی را تکرار کرده‌اند. البته در خارج کشور تحقیقاتی جدی در این رابطه، مانند تحقیقات محمد جعفری و علی غریب، منتشر شده است، ولی، تا جایی که نویسنده تحقیق کرده، هنوز این تحقیقات در کارهای آکادمیک بکار گرفته نشده‌اند.

۴- نکته جالب اینست که در نامه جلد اول کتاب خاطرات آقای رفسنجانی، عبارت «انقلاب سوم» وجود دارد، ولی وقتی به صفحه مورد نظر مراجعه می‌شود، عبارت برداشته شده است. به احتمال بسیار زیاد، عبارت «انقلاب سوم» بعد از مرور دوباره از متن کتاب برداشته شده، تا سرنگونی رئیس جمهوری را امری نه چندان با اهمیت جلوه دهند، ولی فراموش کرده‌اند که عبارت را از نمایه نیز بردارند. {۸}

ابوزیسیون جمهوری اسلامی و از این رو پراکندگی نیروها، در وهله اول این نسل جوان بعد از انقلاب در درون ایران است که بمانند کسی شده که از بیماری از دست دادن مقطعی حافظه، رنج می‌برد ولی نمی‌داند چرا اینگونه شده است. فرضیه این تحقیق این است که این فراموشی موضعی از علل اصلی سرگیجگی موجود در هدف و روش و سخنگویی جنبش انقلابی سبز کنونی می‌باشد.^۱

نقطه آغاز بحران

به منظور پاسخ به پرسش بالا، لازم است بیشتر در خصوص رابطه میان قدرت و مشروعیت کنجاو شویم. در دو دهه اخیر بحث از رابطه قدرت و مشروعیت، حاکم بر جهان نظریه پردازی‌ها در رشته روابط بین‌الملل بوده است. این بحث، هم به عنوان برون‌داد و هم به عنوان پاسخی فوری نسبت به بحران نظری ناشی از سقوط شوروی سابق، ظهور کرده است. البته تمرکز بر روی رابطه مشروعیت و قدرت، همچنین با تأثیر بسیار زیادی که تئوریهای پسا ساختارگرایی در اندیشه سیاسی مطرح ساخته است، در پیوند است. به هر حال می‌توان گفت درک و فهم رابطه وثیق میان قدرت و مشروعیت، به جز در میان هواداران سخت سر (hard core) در میان لیبرالیستها و نئولیبرالیستها، یکی از پذیرفته‌ترین سرمشق‌های اندیشه‌های سیاسی نوین است. معنای این تحول معرفتی در علوم سیاسی این است که امروزه تقریباً هیچ عقل سلیمی نمی‌پذیرد که یک ساختار قدرت سیاسی بدون حداقلی از مشروعیت سازی در بُعدی از ابعاد واقعیت اجتماعی، بتواند شانس برای تداوم خویش بیابد.

لازم به توضیح نیست که هر واقعیت اجتماعی همزمان واجد بعدهای فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است. حال وقتی که اعتراض به یک تقلب انتخاباتی به سرعت کلیت نظام را به چالش می‌کشد، نشان از آن دارد که نظام حاکم بر ایران، از نظر اکثریت ایرانیان، دچار بحران مشروعیت جدی بوده است. پرسش بعدی که در پی این پرسش مطرح می‌شود این است که رژیم حاضر که وارث یکی از عظیم‌ترین و مردمی‌ترین انقلابات قرن بیستم می‌باشد، چگونه با مشکل جدی مشروعیت روبرو شده است؟ به قول معروف چه شد که چنین شد؟ گسست چگونه آغاز شد؟ و نقطه شروع این عدم مشروعیت در کجاست؟

برای پاسخ به چنین سؤالی لازم می‌آید که مقایسه‌ای بین اندیشه راهنا و اهداف انقلاب، که سبب آن خیزش عظیم شد، و واقعیت رژیم حاضر انجام دهیم. یکی از روشهای شناخت اهداف انقلاب مراجعه به بیش از ۶۰۰ شعار و ۱۲۴ مصاحبه آقای خمینی در سال ۵۶ و ۵۷ است. در این شعارها و بیانات، استقرار آزادیها و نظامی دموکراتیک از اهداف اصلی انقلاب اعلام شده بود و همین مطالبات در پیش نویس قانون اساسی نیز مدون شد. وقتی مجموعه این شعارها و بیان‌ها را با واقعیت رژیم جمهوری اسلامی مطابقت می‌دهیم، در می‌یابیم که تا چه اندازه در تقابل کامل با یکدیگر قرار گرفته‌اند؟ این تقابل میان مطالبات انقلاب ۵۷ و واقعیت‌های پس از وقوع انقلاب، بیانگر یک گسل عمیق در درون ساختار سیستم سیاسی جمهوری اسلامی است که نام دیگر زوال مشروعیت است.

شاید نیازی به ذکر این نکته نباشد که ساده نگری است اگر نقطه شروع این گسست را به دوران انتصاب آقای احمدی نژاد و یا حتی پروسه دگردیسی آقای خاتمی که از رئیس جمهور اصلاح‌گر - بقول خودشان - ایشان را به یک تدارک‌ناچی تبدیل کرد، برگردانیم. تحولات اخیر همه

۱- این مطالعه موضوع تز دکترای نویسنده تحت عنوان «گفتمانهای اسلامی در خصوص قدرت و آزادی در انقلاب ایران در فاصله سالهای ۱۹۷۹ تا ۱۹۸۱ می‌باشد که در دانشگاه اقتصاد و علوم سیاسی لندن انجام گرفته است و امید آنست که هر چه زودتر به فارسی ترجمه شود. {۶}

یک سوی آن رئیس جمهوری بوده است که برای دفاع از انقلاب و اهداف دموکراتیک و حقوق بشری آن به مخالفت با نظم موجود می‌پرداخته است و در سوی دیگر عده‌ای از روحانیت قدرت طلب، به رهبری بهشتی و رفسنجانی و خامنه‌ای، قرار داشته‌اند که جز به حذف مخالف و برقراری سلسله حکمرانی روحانیت فکر نمی‌کردند، لاجرم باید بپذیرند که هدف انقلاب ۵۷ در نزد انقلابیون اهل استقامت، استقرار مردمسالاری بوده است و به همین دلیل با استبداد سلطنتی در افتادند، نه جایگزین کردن استبداد سلطنتی با استبداد دینی نوین.

دلیل دوم اینکه، اگر ما این واقعیت تاریخی را بپذیریم که بعد از انقلاب، جبهه طرفداران استقلال و آزادی، ضمن تأکید بر بینش دینی‌شان بود که با استبداد دینی در افتاده بودند، آنگاه باید بپذیریم که اسلام را نمی‌توان ذاتاً دینی استبدادی دانست، زیرا مسلمانانی هم هستند که بر اصول استقلال و آزادی تا آخر می‌ایستند. در حالی که اپوزیسیونهای دین‌ستیز می‌خواهند طوری وانمود کنند که اسلام همین است که آقای خمینی اعلام و اجرا کرده است و بنابراین هر قرائت دیگری از اسلام، خواه بر آن اسم موازنهٔ عدمی نهاده شود، خواه غیر آن، غیر ممکن است. در همین رابطه است که چنین باورمندانی این نظر را در اذهان بسیاری جای انداخته‌اند که هر انقلابی که در آن، دین، نقش گفتمان مسلط را بازی کند، ضرورتاً، نمی‌تواند اهداف دموکراتیک داشته باشد. یکی از آخرین نمونه‌های آن را می‌شود در تحقیق جالب ژانت آفری و کوین اندرسن در مورد نظرات میشل فوکو در مورد انقلاب ایران دید، که فیلسوف بشدت مورد انتقاد قرار می‌گیرد که چگونه از انقلابی حمایت کرده که گفتمان اسلامی در آن، گفتمان غالب بوده است.^۱

نکتهٔ مهمی که دانستن آن برای نسل جوانی که در جستجوی ایرانی آزاد و بی‌خشونت است لازم است، اینست که زمانی که بعد از کودتای خرداد ۶۰، سلاح خانهٔ رژیم به شدت بکار افتاده بود و در بعضی از شبها بیش از صد نفر به جوخهٔ اعدام سپرده می‌شدند و سازمانهای حقوق بشری به اعتراض پرداخته بودند و رژیم در توجیه کشتار ادعا می‌کرد که اسلام حقوق بشر خود را دارد و این سازمانها مبهوت مانده بودند که چگونه ادعای رژیم را به نقد بکشند، سلطنت طلبها و استالینیست‌هایی نیز بودند که حرف و ادعای رژیم را تأیید می‌کردند و به عنوان کارشناس ایران و اسلام به سازمانهای حقوق بشری و جامعهٔ جهانی گوشزد می‌کردند که رژیم راست می‌گوید و اسلام همان چیزی می‌باشد که خمینی می‌گوید. متأسفانه این گروه‌ها هنوز در این مورد توضیحی نداده‌اند. آنان شاید می‌پنداشتند که الآن زمان آن است که یکبار برای همیشه کار دین را تمام کنند. ولی آیا واقعا نمی‌دیدند که با این نوع کارشناسی کردن که حاوی نوعی دین‌ستیزی انباشته از کینهٔ کور بود، ناخودآگاه به کمک رژیم سرکوب آمده بودند؟! زیرا در هر قرائت خون‌آلود و هراس افکنانه‌ای که از دین ارائه شود این مردم ایرانند که گسترده‌تر قربانی می‌شوند و مرتکبان جنایت علیه بشریت به راحتی می‌توانند زیر پرچم به ظاهر دموکراتیک شدهٔ اجرای اسلام پنهان شوند، یا اینکه می‌دیدند ولی باور داشتند که این قیمتی می‌باشد که باید مردم بپردازند تا یکبار برای همیشه از «شر» اسلام خلاص شوند؟

مقتول می‌باید گشته می‌شد

البته این همراهی و همکاری نانوشته و یا حتی ناخواسته میان

بخش دوم

«این نظر را ترویج کردند که انتخاب بنی‌صدر، به علت موافقت و حمایت خمینی بوده است که انجام شد و بدون چنین موافقتی و حمایتی، چنین انتخابی امکان نداشت. به بیان دیگر گویی مردم ایران نقش گوسفندان چشم و گوش بسته‌ای را داشته‌اند که تنها از فرمان چوپان خود اطاعت کرده‌اند. البته تا مردمی تحقیر نشوند و این تحقیر را نپذیرند، استبداد نمی‌تواند بر حاکمیت خود قوام ببخشد.»^{۹}

تلاقی عجب

نکته در خور توجه در مطالعهٔ تحولات دوران اولین رئیس جمهور این است که تمامی گروه‌ها و تمایلات سیاسی اپوزیسیونی در خارج و داخل کشور و در داخل که طبعاً خود در این کودتا نمی‌توانستند شرکت داشته باشند و بلکه هر یک به نوعی قربانی هم شده‌اند، نیز در این به نادیده‌گیری خرداد ۶۰، همراه و همیار کسانی شده‌اند که آنها را سخت دشمن خود می‌پندارند. این تمایلات، در مجموع بر خوردهای شدید این دوران را در پارادایم جنگ کلاسیک قدرت بین نخبگان سیاسی، تحلیل و تفسیر می‌کنند و برای مثال می‌گویند که در خرداد ۶۰ بنی‌صدر به طور طبیعی به علت اشتباهات اساسی در محاسبات سیاسی درک موازنهٔ قدرت و از دست دادن پشتوانهٔ اجتماعی‌اش از صحنه خارج شد. البته این نکته را نیز باید متذکر شد که سازمانها و گروه‌هایی وجود دارند که با اینکه بعدها جزو قربانیان رژیم شده‌اند، ولی در این کودتا نقش فعالی را بازی کردند. حزب توده و سازمان چریکهای فدایی (اکثریت) از مهمترین این گروه‌ها می‌باشند. به نظر می‌رسد که چنین موضعی، نتیجهٔ مستقیم مواضع سیاست شوروی در مورد اولین رئیس جمهور می‌باشد. توضیح اینکه، در اوائل ریاست جمهوری بنی‌صدر، سفیر شوروی با وی ملاقات می‌کند و پیام دولتش را به ایشان عرضه می‌کند. در این پیام، دولت شوروی به بنی‌صدر پیشنهاد می‌کند که به سه شرط، از بنی‌صدر، در مقابل مخالفتش، حمایت بعمل خواهند آورد. اول اینکه در مورد افغانستان، سکوت اختیار کند. دوم اینکه، پیمانی با شوروی در مورد حضور ناوگان شوروی در خلیج فارس امضا کند و دیگر اینکه از تکرار نظرش که انقلاب ایران نشانه از زوال شوروی را با خود همراه دارد و هم اینکه در آن کشور نومانکلاتورها (nomenclator) حکومت می‌کنند، دست بردارد. بنی‌صدر با هر سه شرط به این دلیل که ناقض استقلال ایران و مداخله در امور داخلی ایران است، مخالفت می‌کند. از این زمان به بعد است که حزب توده شدیدترین مواضع را در مورد رئیس جمهور اختیار می‌کند و به قول آقای کیانوری، معلمی حزب جمهوری اسلامی در چگونگی مبارزه با رئیس جمهور را بر عهده می‌گیرد.

اگر همانگونه که اسناد و مدارک نشان می‌دهند، مخالفت بنی‌صدر در برابر خمینی، مخالفتی اصولی، و نه بر سر قدرت بوده است، آنگاه باید پرسید به چه دلیل در اینجا تحلیل اپوزیسیون جمهوری اسلامی با خواستهٔ رژیم همسویی می‌یابد؟ به نظر می‌رسد دو دلیل اصلی برای این همراهی با رژیم حاکم در ایران وجود دارد؛ اول، اینکه اگر این جریانات، بخصوص جریانات سلطنت طلب بپذیرند که علت بر خوردهای سیاسی در این دوران، نه ریشه در نبرد قدرت، بلکه ریشه در دو نوع دید نسبت به اسلام داشته است، یکی به مثابهٔ بیان آزادی و دیگری به عنوان ایدئولوژی قدرت، که

۱- البته این کتاب از این جهت که تمامی مقالات فوکو در مورد انقلاب ایران را از ایتالیایی و فرانسوی، به انگلیسی ترجمه کرده و نیز بعضی از مباحث مطرح شده، دارای اهمیت بسیار می‌باشد. {۱۰}

گوش کرده‌ام و هم پیاده شده سخنرانی را در کتابی همراه دارم و می‌توانم که به شما نشان بدهم که این سخن را خانمی دانشجو به عنوان سؤال پرسیده است. پاسخ دادند که بنی‌صدر این حرف را به خود من گفت. این اظهار جوابی نداشت جز اینکه نامه‌ای برای بنی‌صدر بنویسم و سؤال کنم که آیا داستان واقعیت دارد؟ بنی‌صدر پاسخی نوشت و از من خواست به ایشان برسانم. در نامه بنی‌صدر سخت به فرد هالیدی تاخته بود و ایشان را متهم به دروغ‌گویی کرده بود و اظهار کرده بود که ایشان را تنها دو بار ملاقات کرده و در هیچ ملاقاتی با ایشان در این مورد سخن نگفته است و نیز تهدید کرده بود که اگر این دروغ را اظهار کند، او را در مطبوعات افشا خواهد کرد. فرد هالیدی پاسخ نوشته بود که سخنرانی انجام شده، ولی قرار است که متن در کتابی منتشر شود و ایشان آن قسمت را برای چاپ از متن حذف خواند کرد. و این در حالی بود که تا زمانی که بنی‌صدر رئیس جمهور بود، مانع اجباری شدن حجاب در ادارات شده بود و این نیز یکی دیگر از علل مخالفت‌های دائمی بنی‌صدر و رجایی با یکدیگر بود. آقای رجایی قصد داشت که در ادارات «... نماز جماعت بخوانند و خانمها حجاب را مراعات کنند.» {۱۳}

یا اینکه بنی‌صدر، مسئول حمله به دانشگاه‌ها تبلیغ می‌شود و این در حالی بود که حمله به دانشگاه‌ها بوسیله حزب جمهوری و اقرار آن از جمله مجاهدین انقلاب اسلامی برنامه‌ریزی و اجرا شده بود. همانگونه که در نامه محمد ملکی، اولین رئیس دانشگاه تهران، به آقای خامنه‌ای می‌بینیم:

«حتماً از یاد نبرده‌اید، دبیر سیاسی حزبی که شما از مؤسسين و رهبران آن بودید، طبق مدارک موجود نقشهٔ هجوم سیاسی به دانشگاه‌ها با نام «انقلاب فرهنگی» و... را برنامه‌ریزی کرد.» {۱۴}

و هدف از حمله، که در دو نوار معروف حسن آیت، عضو شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، آمده بود هیچ نبود جز سرنگونی بنی‌صدر: «... مطمئن باشید که نقشه آماده است و اصلاً زیر و رو می‌شود. تمام مسائل و غیر از مسائلی که شما فکر می‌کنید می‌شود بعد از ۱۴ خرداد نه مطلقاً امتحانی خواهد شد، نه دانشگاه باز خواهد بود، دانشگاه تعطیل خواهد بود... خلاصه می‌خواهد از خودش برنامه‌ای داریم که بابای بنی‌صدر هم نمی‌تواند مقاومت کند.» {۱۵}

برای یک پژوهشگر، وقتی در تحقیق متوجه می‌شود که حتی در بسیاری از تحقیقات آکادمیک، هدف و قربانی چنین توطئه‌هایی، بانی و شکارچی چنین نظرات و توطئه‌هایی تصویر شده است، اولین سؤالی که برایش مطرح می‌شود اینست که علت معکوس کردن نقشها را بیابد.^۲ معکوس کردنها در مورد شخصی که اعتقاد بر این دارد که بدون آزادی زن، جامعه منتقد و ارزیاب پیدا نمی‌شود، فرهنگ مردسالاری را سخت به چالش می‌کشد:

«ارزش مرد به پست و ضعیف شمردن زن نیست. زن هنر خلقت است. اگر زندگی دیگری می‌خواهید، به خودتان رحم کنید و به زن ارزش دهید، ارزشی را که دارد.» {۱۷}

زنان را معمار سرنوشت خود می‌داند و از آنها می‌خواهد که منتظر تغییر کردن مردان ننشینند تا به حقوق خود دست یابند:

«شما زنان ننشینید. خودتان برخیزید و عمل کنید. به خودتان ارزش دهید. برای ارتقاء سطح دانش و بینش‌تان بکوشید.» {۱۸}

۳- البته اخیراً کوششهایی شده است که واقعیت حمله به دانشگاه‌ها و هدف از اجرای آن در اختیار مردم قرار بگیرد. مقالهٔ اخیر آقای گنجی را می‌شود، به عنوان کوششی در این راستا ارزیابی کرد: {۱۶}

ابویسیون و رژیم سرکوب ولایت فقیه در سانسور اهمیت تاریخی خرداد ۶۰ به یک کار دیگر هم نیاز داشت؛ برای اینکه افکار عمومی متوجهٔ ریشه نزاع سال ۶۰ نشود لازم بود به گونه‌ای تبلیغ شود که شخصیت اولین رئیس جمهور دست کمی از شخصیت مستبدان دینی درون رژیم نداشته است. در واقع می‌بایستی گونه‌ای عمل شود تا او نیز همچون شخصیت مقتول در داستان آگاتا کریستی انسانی شرور، و بنابراین دارای کیش شخصیت، دین خو و عقب مانده وانمود شود تا خواننده در ته دل با قاتلان احساس همدردی نیز بتواند بکند و یا اینکه آن را بفهمد. شاید برای تکمیل همین پازل بود که ترور شخصیت آقای بنی‌صدر از هر طرف، در داخل و خارج، رواج یافت. در همین رابطه بود که نام اولین رئیس جمهور مترادف شد با انسانی متفرعن، که آخوند مدرن رژیم بوده، و باور بر این داشته که موی زن اشعهٔ جنسی تولید می‌کند و بنابراین لزوماً هوادار نظریهٔ شعار «یا روسری یا توسری» بوده است؛ یا کسی بوده است که حمله به دانشگاه‌ها و انقلاب فرهنگی را رهبری کرده؛ کسی که در کردستان کشتار کرده و در جنگ، مرتکب خیانتها شده و لشکرها به زیر آب برده است.^۱

برای مثال، بنی‌صدر بعد از اینکه از جمله عوامل اصلی می‌شود که آقای خمینی در سعی اولیه‌اش در اجباری کردن حجاب شکست بخورد، و به قم سفر می‌کند و به یاد آقای خمینی می‌آورد که ایشان در پاریس تعهد کرده بودند که زنان در نوع پوشش آزاد می‌باشند، به تلویزیون می‌رود و علناً با حجاب اجباری مخالفت می‌کند. در این جا می‌باشد که خانم دانشجویی سؤال می‌کند:

«من با چند نفر از پسرهای دانشجو در مورد پوشیدن موی سر زن بحث می‌کردم و آن را به عنوان حجاب قبول نداشتیم... هر کدام از اینها دلیلی را بر پوشیدن موی سر می‌آوردند و یکی از آنها دلیلی پیش کشید که می‌گفت: ثابت شده است که موی زن اشعه‌ای تولید می‌کند که روی مرد اثر می‌گذارد به طوری که این باعث می‌شود که مرد از حالت عادی خارج شود. حالا از شما می‌خواهم بگویند که این نظریه تا چه اندازه درست است؟»^۲

ولی این سؤال از بنی‌صدر، به عنوان پاسخ بنی‌صدر تبلیغ می‌شود و مکرر تکرار می‌شود. برای نمونه خانم دارابی در سالروز زن و در سخنرانی‌اش می‌گوید:

«بنی‌صدر به خواهر من گفت که موی زن اشعه‌ای صادر می‌کند که مردان را وحشی می‌کند و آنها را به تجاوز جنسی وا می‌دارد.» {۱۲}

شاید در اینجا لازم باشد که یکی از تجربیات خود را نیز با خواننده در میان بگذارم. در زمان گذراندن تز دکترایم، پروفسور فرد هالیدی، برای مدت کمی استاد راهنمای دوم من شد. در یکی از مراوداتش به من گفت که قرار است در یک سخنرانی این مطلب را ذکر کند که بنی‌صدر در موی زن اشعه جنسی یافته است. پاسخ دادم که اظهار این سخن به اعتبار آکادمیک شما سخت ضربه خواهد زد، زیرا که من هم سخنرانی را چند بار

۱- البته همانگونه که در این تحقیق خواهیم دید، بنی‌صدر، در جریان مبارزه، مرتکب اشتباهات بسیار اساسی و گاه باور نکردنی شد که شاید بدون آن اشتباهات، وطن به این سرنوشت دچار نمی‌شد، ولی آن اشتباهات ربطی به این اتهامات ندارد.

۲- نویسنده تاکنون موفق نشده است که به نوار سخنرانی بنی‌صدر که از تلویزیون ملی در آن زمان پخش مستقیم و چند بار دیگر از رادیو و تلویزیون پخش شد، دست یابد. سؤالی که برای نویسنده مطرح شد این می‌باشد، که در حالی که، بنی‌صدر این اتهام را تکذیب کرده است، به چه علت رژیم، نوار را منتشر نمی‌کند، تا اگر بنی‌صدر در صداقت سخن نگفته باشد، این بی‌اخلاقی برای مردم مشخص شود؟! {۱۱}

مستمر و سیستماتیک انجام بگیرد و شگرف اینکه تحقیق در مورد اولین انتخابات ریاست جمهوری، حتی در کارهای آکادمیک، بسیار پراکنده و آشفته انجام شده است. اما برای مطالعه اولین انتخابات دموکراتیک تاریخ ایران باید اندکی به عقب برگشت. تصرف سفارت آمریکا و بحران عظیم ناشی از آن در این خصوص نقش مهمی دارند. حمله به سفارت و گروگانگیری را در بازبینی تاریخی می‌توان به عنوان یکی از مهمترین مراحل تحول انقلاب از مردمسالاری به سمت استبداد قلمداد کرد. در حقیقت می‌توان گفت که مهمترین مرحله کودتا در نظام بعد از انقلاب با این واقعه شروع شد و اولین ثمره آن هم آماده کردن سوء استفاده از جو ایجاد شده بعد از اشغال سفارت، برای تحمیل اصل ولایت فقیه در متن قانون اساسی در حال تشکیل بود. در نتیجه روحانی‌تی که بنا بر تعهد آقای خمینی در پاریس قرار نبود در دولت دخالت کند، در بالاترین سطح از قدرت سیاسی جا گرفت. حزب جمهوری اسلامی، که قبلاً نهایت استفاده را از اشتباهات فاحش دولت زنده‌یاد بازرگان در معرفی و پشتیبانی و قانونیت بخشیدن به نهادهای انقلابی - بخوانیم اهرم‌های استبداد - برده بود، در این فضا جان گرفت. این حزب با استفاده از امکانات تبلیغاتی‌اش بهترین بهره را از نهادها برد. حقیقتاً تصور شکل‌گیری استبداد خشن بعد از انقلاب بدون شکل‌گیری قانونی سپاه پاسداران، دادگاه‌های انقلاب، کمیته‌ها، بنیاد مستضعفان و جهاد سازندگی و نیز آوردن روحانیانی مانند آقایان رفسنجانی و خامنه‌ای به درون دولت موقت، شدنی نبود. اما این نهادها در پناه اصل ولایت فقیه، و بر مبنای خوشبینی ملی‌گراها، امکان آن را یافتند که استبداد خود را قانونیت ببخشند. در چنین فضایی بود که بخشی از گروه‌های مردمسالار از بنی‌صدر می‌خواهند که خود را نامزد ریاست جمهوری بکنند.

بنی‌صدر ظاهراً با اختیاراتی که در پیش‌نویس قانون اساسی برای رئیس‌جمهور پیش‌بینی شده بود، مایل بود خود را نامزد ریاست جمهوری کند. اما به نظر می‌رسد که علت حذف اختیارات ریاست جمهوری که در پیش‌نویس قانون اساسی پیش‌بینی شده بود، این بود که حزب جمهوری از قبل پی برده بود که امکان پیروزی بنی‌صدر در انتخابات بسیار جدی می‌باشد.^۱ بعد از انتخابات، حسن آیت‌ابینگونه مسئله را توضیح داد:

«اگر آن پیش‌نویس را که آنها (سحابی...) درست کرده بودند، اگر آن تصویب شده بود، اصلاً انقلاب از بین رفته بود. الان بنی‌صدر رئیس‌جمهور بود و رئیس‌جمهور هم همه کاره. هم می‌توانست مجلس را منحل کند، هم دادگستری و قضاتش را این منصوب می‌کرد، هم ارتش را، زیر فرماندهی داشت همه چیز زیر نظرش بود. ما توی این قانون آمدم فرماندهی کل قوا را دادیم به رهبر، در آن بیاید آن را نماینده خودش کنه، این اصیل نیست، هر وقت خواست می‌تواند ازش بگیرد، اختیارات کامل را هم که دادیم به مجلس. رئیس‌جمهور فقط می‌تواند مدال بگیرد و مدال بدهد و سفرا را به حضور ببذیرد والسلام، هیچ اختیاری ندارد.» {۲۳}

بنی‌صدر در رابطه با نیمه تشریفاتی شدن مقام ریاست جمهوری و تغییرات اساسی که در قانون اساسی ایجاد شده بود، و نیز کنترل نهادهای انقلابی به وسیله حزب جمهوری اسلامی و اقمارش، و آگاهی به اینکه رئیس‌جمهور اهرم‌های قانونی لازم در مقابل پیشروی حزب جمهوری را ندارد، درباره قصد اولیه خود دچار تردید شدید شده بود و در مقابل اصرار همفکران خود برای نامزدی، می‌گوید:

«اینکه شما دارید مرا نامزد می‌فرمایید، در واقع نامزد مرگ

و یا کسی که آزادی و بحث آزاد را جزء لایتنجری روش آموزش در دانشگاه‌های داند و مخالفتش را با هر نوع از استبدادی مکرر تکرار می‌کند: «هیچ نوع استبدادی را بر دانشگاه نمی‌توان حاکم کرد. اگر گفتند که دانشگاه جای بحث آزاد است، معنایش اینست که آنجا محل چوب و چماق نخواهد بود.» {۱۹}

و یا:

«از حضور گرایشها در دانشگاه نترسید، زبان زور را جمع کنید و زبان ابتکار را باز کنید.» {۲۰}

پاسخ به این سؤال را بیشتر باید در حاکمیت گفتمان قدرت در بین اکثریت گروه‌های سیاسی و مذهبی جست. در این گفتمان، وقتی هدف «قدرت» می‌شود، دوگانگی بین روش دستیابی به قدرت و اخلاق ایجاد می‌شود. اخلاق از سیاست رخت برمی‌بندد و بنابراین هم ترور شخصیت رقیب واجب می‌شود، و هم توهین به شخصیت اجتماعی مردم، فرض گرفته می‌شود.

بنابراین، برای اینکه این حقیقت به چشم نیاید که مردم ایران «می‌دانستند» که انقلاب را با چه هدفی انجام دادند و انتخاب بنی‌صدر در بهمن ۵۸ با چنان آراء بالایی نشان از این داشت که مردم در برخورد با جبهه استبداد، به رهبری حزب جمهوری اسلامی، با انتخاب بنی‌صدر آگاهانه در صدد ابراز وجود بودند و بدین وسیله می‌خواستند پیام دهند که خواهان اسلام آخوندی و استبدادی قرون وسطایی نیستند، بلکه خواهان استقرار آزادیها، رشد و عدالت اجتماعی می‌باشند، مخالفان این نظر را ترویج کردند که انتخاب بنی‌صدر به علت موافقت و حمایت خمینی بوده است که انجام شد و بدون چنین موافقتی، چنین انتخابی امکان نداشت. به بیان دیگر گویی مردم ایران نقش گوسفندان چشم و گوش بسته‌ای را داشته‌اند که تنها از فرمان چوپان خود اطاعت کرده‌اند. البته تا مردمی تحقیر نشوند و این تحقیر را نپذیرند، استبداد نمی‌تواند که بر حاکمیت خود قوام ببخشد. این ادعا در دهها کتاب و مقالات سیاسی و آکادمیک مورد مراجعه نویسنده تکرار شده است. برای نمونه آقای محسن میلانی این نظر را تکرار مکرر کرده‌اند که:

«پیروزی عظیم بنی‌صدر به علت هم هویتی بود که با خمینی پیدا کرده بود و نه به خاطر محبوبیت خودش. او از یک پایه (اجتماعی) قوی محروم بود.» {۲۱}

و این در حال است که بنظر می‌رسد که دلایل مستند فراوانی وجود دارند که نشان می‌دهد انتخاب بنی‌صدر، انتخابی بود آگاهانه. با این انتخاب وجدان ملی حساس شده ایرانیان به تمایلات روزافزون حزب جمهوری اسلامی برای انحصار قدرت، و به نیروهای استبدادی پیام فرستاد که انقلاب برای استقرار مردمسالاری بوده که انجام شد و نه جایگزینی یک استبداد با استبدادی دیگر. من در ادامه این تحقیق به پاره‌ای از آنها می‌پردازم و سعی خواهم کرد که نشان دهم که مشروعیت نظامی که پسوند «جمهوری» و «اسلامی» را بدنال می‌کشید، با کودتا بر علیه اولین رئیس‌جمهور همان نظام، از دست رفت و بیشتر در این رابطه است که می‌شود فهمید که چرا در پاسخ به کودتای انتخاباتی ریاست جمهوری که به تظاهرات خودجوش منجر شد، در عرض مدت کوتاهی شعارها از «رأی من کو»، به «مرگ بر اصل ولایت فقیه» و «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی» تبدیل شد.

انتخابات ریاست جمهوری

تاریخ انتخابات در هر کشوری را می‌توان عینی‌ترین تاریخ دموکراسی دانست. به همین جهت تحقیق در مورد چنین انتخاباتی باید به گونه‌ای

۱- متن پیش‌نویس قانون اساسی که مورد موافقت آقای خمینی قرار گرفته بود و ایشان دو بار در سخنرانی حمایت علنی کرده بودند. {۲۲}

دیدگاه‌های استبدادی حزب جمهوری و اقمارش قلمداد کرد، بلکه باید آن را در ساختار سنتی و تقلیدی جامعه آن روز ایران که تبعیت از نظر مرجع تقلیدی مثل آقای خمینی را بی‌چون و چرا کرده بود، فهمید. بگذریم از اینکه این تفسیر از رأی اکثریت مردم ایران در درون خود به نوعی توهین به شعور و وجدان جمعی مردم را داراست، ولی از آنجا که در میان تحلیلگران سیاسی مقبولیت دارد، لازم است با دقت مورد بررسی قرار دهیم.

اعتبار نظریه بالا منوط به تحقق حداقل دو شرط است:

۱- آقای خمینی صریحاً و یا تلویحاً از نامزدی بنی‌صدر حمایت کرده باشد و

۲- نامزدهای دیگر با توجه به نظر مثبت آقای خمینی به بنی‌صدر، و بنابراین علی‌رغم اطمینان از شکست خود پذیرفته بودند که در مسابقه‌ای شرکت کنند که از قبل می‌دانستند آن را باخته‌اند.

آیا آقای خمینی صریحاً و یا تلویحاً از نامزدی بنی‌صدر حمایت کرده بود؟ همانگونه که در ادامه بحث خواهیم دید امور واقع - نه تحلیل و تفسیرهای ذهنی محض - به ما می‌گویند که نه تنها آقای خمینی، صریحاً و یا تلویحاً، از هیچ نامزدی حمایت نکرد، بلکه بر بسیاری معلوم بود که اصلاً با نامزد شدن بنی‌صدر مخالف بوده است. اول اینکه خود بنی‌صدر صریحاً شرط نامزدی خود را این قرار داده بود که آقای خمینی در انتخابات ریاست جمهوری دخالت نکند و این را در همان زمان اظهار کرد:

«...آن روز رفتم خدمت امام - امام حاضر است، از او پرسید - گفتم که اگر شما می‌خواهید دخالت بفرمایید، تأییدی بکنید، من داوطلب نیستم، برای اینکه رئیس جمهور باید روی پای خودش بایستد. و اگر نتواند رأی عمومی را خودش بدست بیاورد، مشکل که پیش آمد، نمی‌تواند مقاومت کند. تجربه دولت بازرگان کافی است. گفت، نه، من هیچ قصد مداخله ندارم. گفتم پس من داوطلبم» {۲۶}

دیگر اینکه نه تنها آقای خمینی از بنی‌صدر حمایتی به عمل نیاورد، بلکه بر بسیاری از مردم واضح بود که آقای خمینی با ریاست جمهوری بنی‌صدر مخالف است. برای نمونه اریک رولو فرستاده روزنامه لوموند در ایران نوشت:

«در محافل عموماً مطلع، گفته می‌شود که رهبر انقلاب از موضع‌گیری‌های آقای بنی‌صدر که زمانی فرزند معنوی او به شمار می‌رفت، ناراضی می‌باشد. با اینحال به نظر می‌رسد که برادر، نوه و داماد رهبر انقلاب، از آقای بنی‌صدر حمایت می‌کنند، اما دختر امام از زنها دعوت کرد که به آقای حبیبی رأی دهند. ایرانیان بدون اینکه به درستی بدانند کدامیک از کاندیداها از پشتیبانی امام خمینی برخوردار است، با اینکه این اطلاع برای بسیاری از آنها ضرور است، به سوی صندوقهای رأی خواهند رفت» {۲۷}

البته قبلاً هم خود آقای خمینی به بنی‌صدر گفته بود که به سه دلیل با نامزدی‌اش مخالف است:

«اول اینکه مخالف ولایت فقیه هستیم. دوم اینکه، مخالف مالکیت خصوصی هستیم و سوم، اگر رئیس جمهور شوم دست و پای آخوندها را از ادارات جمع می‌کنم» {۲۸}

مخالفت آقای خمینی با نامزدی بنی‌صدر تا حدی بود که حتی روز قبل از رأی‌گیری سعی کرد که بنی‌صدر از نامزدی کناره بگیرد:

«روز پیش از رأی‌گیری، هاشمی رفسنجانی وارد جلسه شورای انقلاب شد و گفت: احمد آقا تلفن کرد و گفت مدرسین قم می‌گویند که بنی‌صدر به سود حبیبی کنار برود و بعد نخست وزیر بشود. گفتم: خوب می‌دانم که ریاست جمهوری در کار نیست، بلکه انتخابات فردا،

می‌فرمایید، چون در این قانون اساسی، رئیس جمهور کاره‌ای نیست و اختیاری ندارد. قدرت را هم مثل گوشت قربانی تقسیم کرده‌اند و هر کس می‌تونه، دیگری رو فلج می‌کنه. آن طرف هم، مسئله کردستان و آذربایجان غربی و در مازندران هم - در ترکمن صحرا - فدایی خلق و تمام کشور بهم ریخته است. گروگان‌گیری هم که قوز بالای قوز. حالا شما می‌فرمایید که من بیایم و بروم توی کام مرگ. آن آقایان می‌خواهند که گوشت قدرت را ببرند و شما می‌گویید برو جلو و نگذار. این حرف شما معنایش اینه دیگه؟! یعنی در واقع مرا نامزد مرگ می‌فرمایید»

آقای سلامتیان پاسخ می‌دهد:

«ما شما را نامزد خطر می‌کنیم. متأسفانه وضعیت جوری است که غیر از این هم نمی‌شود انقلاب را از کام این آقایان بیرون کشید و راه دیگری نیست.» {۲۴}

آقای احمد سلامتیان نیز بعداً در مصاحبه با نویسنده {پاریس، ۲۰ ماه می ۲۰۰۵} سخنان بنی‌صدر را تأیید کردند و اظهار داشتند که علتی که ایشان می‌خواستند که بنی‌صدر کاندیدای ریاست جمهوری شود این بود که در قانون اساسی تنها مقامی که با رأی مستقیم مردم انتخاب می‌شد، رئیس جمهور بود و این برای ایشان مشروعیتی ایجاد می‌کرد که دیگران نداشتند.

بخش سوم

بنی‌صدر بعد از پیروزی، در چند مصاحبه اعلام کرد که یکی از معانی پیروزی عظیم او این بوده که جامعه ایرانی در این انتخابات کوشید حزب جمهوری را به جهت انحصارگرایی و قبضه کردن انقلاب رد کند. او در یکی از اولین مصاحبه‌هایش بعد از پیروزی اعلام می‌کند که ملت ایران به او این وظیفه را محول کرده تا «اهداف انقلاب را بازسازی دوباره کرده و آن را از دست مشت‌های فاشیست روحانی نجات بخشد.»

خمینی و انتخاب بنی‌صدر

در اولین انتخابات ریاست جمهوری شورای نگهبانی وجود نداشت تا از قبل تصمیم بگیرد که چه کسانی حق دارند که خود را نامزد ریاست جمهوری کنند یا نکنند. از این نظر و اینکه در این انتخابات بر خلاف انتخابات بعدی، هیچ ادعای تقلب در انتخابات، چه در آن زمان و چه بعداً نشد، می‌توان گفت که این انتخابات، آزادانه‌ترین انتخابات ریاست جمهوری بوده که در تاریخ جمهوری اسلامی انجام شده است. یکی از آخرین نمونه‌های اظهارات در مورد آن انتخابات، سخنان علی لاریجانی می‌باشد، که انتخاب بنی‌صدر را نه نتیجه تقلب در آراء، بلکه: «بنی‌صدر با لفاظی و فریب‌کاری توانست آراء را جمع کرده و رئیس جمهور شود» {۲۵}

همچنین بسیاری، هم در محافل سیاسی، و هم در محافل آکادمیک، این امر واقع را در کانتکستی (contexte) مجازی قرار داده‌اند تا نشان دهند که با وجودی که بنی‌صدر در انتخاباتی آزاد انتخاب شده بود، ولی چون اکثریت مردم ایران از خود نظری مستقل نداشتند، به این علت رأی خود را برای آقای بنی‌صدر به صندوقها ریختند که خیال می‌کردند رأی آقای خمینی هم همین است. به بیان دیگر، بنا بر رابطه مرجع و مقلد، مردم خود را مکلف دانسته‌اند که به بنی‌صدر رأی دهند، زیرا فکر می‌کردند نظر آقای خمینی بر بنی‌صدر معطوف است. بنابراین رأی به بنی‌صدر را نمی‌توان رأی اصیلی به باورهای آزادیخواهانه او و یا تأییدیه‌ای بر مخالفتش با

کنار هم موجود نیست، نیز به همین علت است:

«در تمام مدتی که امام در پاریس بود - چند ماه بود؟ - یک عکس بیاورید که من در کنار امام باشم. این همه پرهیز داشتیم و دارم. با فالاجی (آن خبرنگار ایتالیایی) رفته بودند و چندین عکس با امام گرفتند. بسیار اصرار کردند که من بگذارم آن عکسها را منتشر کنند، چون حالت خیلی چیزی [= صمیمی] دارد. امام با حالتی به من نگاه می‌کند و می‌خندد. من مخالفت کردم. تا همین لحظه که در حضور شما هستم مخالفم» {۳۶}

سرانجام آنکه آقای خمینی در سالها بعد و در جریان برکناری آیت الله منتظری در نامه معروفش نوشتند که به بنی‌صدر هرگز رأی نداده بودند:

«والله من به بنی‌صدر رأی ندادم»^۱

با اینحال انبوه آکادمیکها و سیاستمداران که این نظر را مطرح کرده‌اند، متوجه این تناقض در گفتار خود نشده‌اند که اگر قرار بر این بود که نزدیکی و دوری به آقای خمینی عامل انتخاب شدن باشد و نه حضور و وجود شخصی خود نامزد، کاندیداهای دیگری بودند که بیشتر از بنی‌صدر برای انتخاب شدن شانس داشتند. برای مثال کاندیدای حزب جمهوری اسلامی، حزبی که با حمایت آقای خمینی ایجاد شده بود:

«هاشمی رفسنجانی: ... به همین جهت با مشورت با جنابعالی و جلب موافقت و گرفتن وعده حمایت غیر مستقیم از شما، با همه گرفتاری‌ها از همان روزهای اول پیروزی، مسئولیت تأسیس «حزب جمهوری اسلامی» را به عهده گرفتیم...» {۳۹}

این حزب که در تبلیغات گسترده خود این را کاملاً در میان مردم جا انداخته بود که آقای خمینی پدر روحانی حزب می‌باشد و حزب مجری نظرات و باورهای ایشان می‌باشد، می‌باید بیشترین آراء را به خود اختصاص می‌داد. و یا آقای صادق طباطبایی که برادر زن احمد خمینی و از اهل بیت بودند و یا آقای قطب‌زاده که آقای خمینی علناً اظهار کرده بود که او را بیست سال است می‌شناسد و بعد از انقلاب، ایشان را به ریاست رادیو و تلویزیون منصوب کرده بودند. ولی در عمل دیدیم که که آقای حبیبی کمتر از ۴ درصد، یعنی فقط نیم میلیون رأی آورد، و آراء آقای طباطبایی به یک درصد هم نرسید، کمتر از صد و پانزده هزار. و آراء قطب‌زاده در حدود نیم درصد، کمتر از پنجاه هزار. ولی بنی‌صدر بیش از ۷۶٪ از آراء، نزدیک یازده میلیون، را به خود اختصاص داد. {۴۰} البته این نظر مطرح شده که علت کمی آرای حبیبی این بود که نه تنها آقای خمینی مانع شد که دکتر بهشتی خود را نامزد کند، بلکه کاندیدای دیگر حزب، آقای جلال‌الدین فارسی، نیز به علت ایرانی نبودن مجبور شد که کنار بکشد و وقت زیادی برای تبلیغ روی آقای حسن حبیبی که به عنوان جانشین تعیین شده بودند، نماند. این نظر تنها زمانی می‌تواند از درجه‌ای از صحت برخوردار باشد که بپذیریم که عده زیادی از مردم به علت تغییر کاندیدای حزب در انتخابات شرکت نکردند. اما این تفسیر چندان منطقی به نظر نمی‌رسد که طرفداران حزب که قرار بوده رأی خود را برای آقای بهشتی یا فارسی بریزند، به جای حبیبی که رسماً جانشین فارسی شده است و برایش تبلیغات وسیع انجام شد، به بنی‌صدر رأی داده باشند. علت هم اینست که از ماهها پیش مخالفت رهبران حزب جمهوری با بنی‌صدر اظهر من الشمس شده بود و واضح بود که رأی به بنی‌صدر، رأی بر ضد حزب جمهوری نیز

تعیین راست و دروغ دو ادعاست: شما آقایان که حزب جمهوری را تشکیل داده‌اید، مدعی هستید که مردم به اطاعت از روحانیان انقلاب کرده‌اند. ادعای من اینست که مردم برای تحقق اصولی انقلاب کردند که در طول قرن، دو انقلاب دیگر برای متحقق کردن شان بعمل آورده‌اند» {۲۹}

در همین رابطه بود که بنی‌صدر بعد از پیروزی در چند مصاحبه اعلام کرد که یکی از معانی پیروزی عظیم او این بوده که جامعه ایرانی در این انتخابات کوشید حزب جمهوری را به جهت انحصارگرایی و قبضه کردن انقلاب، رد کند. او در یکی از اولین مصاحبه‌هایش بعد از پیروزی، اعلام می‌کند که ملت ایران به او این وظیفه را محول کرده تا «اهداف انقلاب را بازسازی دوباره کرده و آن را از دست مشت‌فشی فاشیست روحانی نجات بخشد» {۳۰} یا:

«این تنها انتخابات (ریاست جمهوری) نبود، بلکه یک انقلاب بود. با وجود رفتار شرم آور رادیو و تلویزیون و نقض مستمر به اصطلاح بی‌طرفی‌شان، و با وجود تبلیغات فریبکارانه مطبوعات بر علیه من که به وسیله حزب جمهوری اسلامی رهبری می‌شد، که در واقع مشت‌فشی از روحانیان فاشیست می‌باشند که ادعای پیروی از امام را دارند، و با وجود موجی از اتهامات، مردم من را بر گزیدند» {۳۱}

غیظ و خشم آقای خمینی نسبت به انتخاب شدن بنی‌صدر، آنهم با آن تعداد رأی باور نکردنی، حتی در مراسم سوگند در بیمارستان قلب، از چشمان تنها خبرنگار خارجی حاضر در مراسم، پنهان نماند. اریک رولو در مصاحبه با نویسنده گفت:

«من بسیار متعجب شدم، وقتی رفتار سرد و با فاصله خمینی را در برابر بنی‌صدر دیدم» {۳۲}

امر واقع دیگری که به صراحت نشان از شدت مخالفت آقای خمینی با بنی‌صدر می‌دهد این است که در مراسم سوگند، بنی‌صدر این واقعه را تکرار کرد که رئیس جمهور، مشروعیتش را از آراء مردم گرفته است. شاید دانستن این موضوع برای نسل امروز جالب باشد که به نظر می‌رسد که به امر مستقیم آقای خمینی این قسمت از سخنان رئیس جمهور در پخش سراسری از تلویزیون سانسور شد، ولی به علت جنجالی که به پا شد و هنوز آقای خمینی و حزب جمهوری در موقعیتی نبودند که از سانسور علنی اولین رئیس جمهور در مراسم سوگند خوردن دفاع بکنند، مجبور شدند که کاسه کوزه‌ها را بر سر موسوی خوئینی‌ها که تنها دستور را اجرا کرده بود، بشکنند و او را مجبور به استعفا کنند. {۳۳}

دیگر اینکه در زمان تبلیغات، گروه تبلیغاتی بنی‌صدر برنامه‌ریزی کرده بودند در پوسته‌های تبلیغاتی بنی‌صدر هیچ تصویر و گفته‌ای از آقای خمینی بکار گرفته نشود. به گفته آقای احمد سلامتیان که در آن زمان مسئول کمپین بنی‌صدر بود، هم خود آقای بنی‌صدر و هم تیم مشاورانش مصمم شده بودند که در پوسته‌ها از عکسهای آقای خمینی استفاده نشود و این بدین خاطر بود که همگی بر این نظر بودند که رأی به بنی‌صدر باید تنها رأی به برنامه و نظرات خود او باشد. {۳۴} و این در حالی بود که تمامی کاندیداهای دیگر، حتی درباردار سکولار، احمد مدنی نیز از تصویر آقای خمینی استفاده کرده بودند و در جملاتی التزام و احترام تا حد جان‌نثاری خود را به آقای خمینی اظهار کرده بودند. {۳۵} البته خود آقای بنی‌صدر می‌گوید این تصمیمی نبود که فقط در همان زمان گرفته شده باشد. از شروع انقلاب و ورود آقای خمینی به پاریس و همراهی شبانه‌روزی بنی‌صدر با وی در آنجا، وی تصمیم گرفته بود که هیچ عکسی از او با آقای خمینی منتشر نشود. اینکه در پاریس هیچ عکسی از بنی‌صدر و خمینی در

۱- نامه آیت الله خمینی به آیت الله منتظری، ۶ فروردین ۱۳۶۸ {۳۷} البته آقای منتظری نظر بر این داشتند که این نامه را احمد خمینی جعل کرده بود. ولی در هر صورت این مشخص بود که آقای خمینی موافق رئیس جمهور شدن بنی‌صدر نبوده است. {۳۸}

است؟ همین را می‌گویند دیگر.

محمد جواد مظفر (خبرنگار): بله

بنی‌صدر: خیلی خوب. آقای جلال فارسی توی همین راهرو (آقای چمران شده بود وزیر دفاع) آمد گفت با این حکومت و با این وزیر و با این چیزها، من معتقد شده‌ام که {به} هیچ {وجه} نباید زیر بار ولایت فقیه رفت. خوب حالا ایشان دو آتش طرفدارند. من این بد اخلاقی‌ها را ندارم. من با استبداد مخالفم، {چه} از فقیه {و چه} از خدا، مخالفم» {۴۲}

در نهایت شگفتی سازمانها و گروه‌های سیاسی، حتی گروه‌هایی که خود را متعلق به جبهه مردم سالار می‌دانستند، مانند نهضت آزادی، در نامزد کردن حسن حبیبی با حزب جمهوری اشتراک جستند. {۴۳} و یا مانند جبهه ملی، از دریا سالار مدنی. سازمانهای دیگر، مانند مجاهدین خلق و فداییان که یکسره انتخابات را تحریم کردند. احمد سلامتیان علت این مخالفت شدید را اینگونه توضیح می‌دهد:

«امکان اینکه بنی‌صدر، با وجود مخالفت شدید و فعال احزاب سیاسی مانند حزب جمهوری، مجاهدین انقلاب اسلامی، مجاهدین خلق، حزب توده، فداییان (خلق)، امتی‌ها (جنبش مسلمانان مبارز) و نهضت آزادی به ریاست جمهوری برسد، حسادت بی‌سابقه‌ای را در بین اینها ایجاد کرده بود...» {۴۴}

محمد جعفری، سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی در ایران، نیز به گونه‌ای همین نظر را تأیید می‌کند:

«وقتی بنی‌صدر وارد ایران می‌شود و بدون درخواست حمایت از هیچ سازمان و گروهی، مستقیم به میان مردم می‌رود و مستقیم با مردم تماس برقرار می‌کند و از این طریق به ریاست جمهوری می‌رسد، حسادت شدیدی را در میان این گروه‌ها ایجاد کرد» {۴۵}

این مخالفتها در حالی است که بنی‌صدر از هیچ بوجه‌ای برای تبلیغات برخوردار نیست و سهم اصلی تبلیغات به گونه‌ای خودجوش بر عهده ۱۸۰۰ انجمن اسلامی {۴۶} که بعدها هسته‌های مرکزی دفاتر هماهنگی، تنها سازمان سیاسی بی‌مرکز بعد از انقلاب که به گونه‌ای افقی ایجاد شد، افتاده بود. {۴۷} روحانیت نیز در حمایت از نامزدی ایشان دچار اختلاف بود و بنابراین بعضی از نامزدی ایشان حمایت کرده بودند، و بعضی از نامزدی حسن حبیبی.

اهمیت انتخاب بنی‌صدر با وجود مخالفت‌های شدید رادیو و تلویزیون ملی و اکثریت مطلق روزنامه‌ها و سازمانهای سیاسی، از جهت جامعه‌شناسی سیاسی دارای اهمیت فوق العاده می‌باشد؛ این پدیده نشان‌دهنده وجود نوعی استقلال فکری در میان ایرانی‌ها می‌باشد. در دموکراسی‌های غربی، رادیو و تلویزیون و مطبوعات نقش تعیین کننده‌ای در شکل دادن افکار عمومی به نفع و یا علیه نامزد خاصی بازی می‌کنند. برای مثال، اینکه در ایتالیا، برلوسکونی، میلیاردری که از حداقل تجربه سیاسی برخوردار بود توانسته دو بار و با وجود اشتباهات فاحش و فسادهای اقتصادی به نخست‌وزیری برسد، باید این موفقیت را با در اختیار داشتن دو کانال از پربیننده‌ترین تلویزیونهای ایتالیا مربوط دانست. و یا در انگلستان، این نظر در بین بسیاری از اهل فن پذیرفته شده است که تونی بلر زمانی توانست به نخست‌وزیری برسد که پرتیراژترین روزنامه انگلستان، سان (The Sun)، از حمایت محافظه‌کاران دست برداشت و به حمایت از حزب کارگر پرداخت و یا در انتخابات اخیر، زمانی اطمینان حاصل شد که حزب کارگر انتخابات را خواهد باخت که روزنامه سان، به مخالفت با حزب کارگر پرداخت.

بنابراین می‌شود این نظر را مطرح کرد که انتخاب بنی‌صدر با وجود

می‌باشد و بالعکس. البته واقعیت اینست که در انتخابات ریاست جمهوری حدود شش میلیون نفر کمتر از اولین انتخابات بعد از انقلاب شرکت کردند. ولی نمی‌توان گفت که این عده کسانی بوده‌اند که به خاطر کناره‌گیری فارسی از نامزدی، انتخابات را تحریم کرده‌اند. در همین رابطه باید بدانیم که بدنه اصلی هواداران حزب جمهوری را مذهب‌یون سنتی تشکیل می‌دادند، و در حالیکه آقای خمینی بارها از مردم خواسته بود که در انتخابات شرکت کنند، این افراد نمی‌توانستند که بر خلاف نظر مرجع و یا رهبر خود عمل کنند. دیگر اینکه سازمانهای سیاسی مانند مجاهدین خلق که هواداران زیادی در میان جوانان داشتند، به علت کناره‌گیری رجوی از نامزدی ریاست جمهوری (چرا که خمینی اعلام کرده بود که کسانی که به قانون اساسی رأی نداده‌اند، نمی‌توانند عهده‌دار اجرای آن قانون شوند) انتخابات را تحریم کرده بودند و این سوای سازمانهای سیاسی منطقه‌ای، مانند حزب دموکرات کردستان و کومله بود، که آنها نیز انتخابات را تحریم کرده بودند و بر تعداد تحریم‌کنندگان افزوده بودند. دیگر اینکه، به این علت که حزب جمهوری اسلامی عمداً انتخابات را وسط زمستان در ماه بهمن برگزار کرد، بسیاری از دهات و حتی شهرستان‌های کوچک به علت برف سنگین و بسته شدن بسیاری از راه‌های روستایی، عملاً نمی‌توانستند که در انتخابات شرکت کنند. و آخر اینکه این سوای بسیاری افراد دیگر است که به علل مختلف از انقلاب سر خورده بودند تا حدی که تا آن زمان صدها هزار نفر ایران را ترک گفته بودند.

رادیو و تلویزیون و احزاب

واقعیت بسیار مهمی که در این زمان رخ داد و از جهت مطالعات جنبش‌های اجتماعی و عوامل مؤثر در کمپین‌های انتخاباتی بسیار قابل توجه است، انتخاب بنی‌صدر در شرایطی بود که رادیو و تلویزیون، اکثر مطبوعات و قریب به اتفاق احزاب یا بر ضد او موضع گرفته بودند و یا از نامزدهای دیگری هواداری می‌کردند. این در جای خود یک پدیده است که مورد بی‌توجهی تاریخ‌نویسان قرار گرفته است. رادیو و تلویزیون که بنابر اصل ملی بودن باید بی‌طرفی خود را حفظ می‌کرد، چنان بر ضد او وارد عمل شده بود که حتی امیر انتظام، در زندان، خشم خود را از بی‌اخلاقی صدا و سیما اظهار می‌کرد:

«هنوز رسماً انتخاب بنی‌صدر به مقام ریاست جمهوری اعلام نشده که رادیو تلویزیون در مقام مخالفت و مقابله با او کارش را شروع کرده است، همچنانکه در دوران انتخابات با طرز زنده‌ای این عمل را به خصوص در مورد او شروع کردند» {۴۱}

برای نمونه صدا و سیما وظیفه داشت که با تمامی نامزدهای اصلی مصاحبه کنند (از میان ۱۰۸ کاندیدای ریاست جمهوری، هشت نامزد به عنوان رقبای جدی شناخته شده بودند)، ولی زمانی که نوبت مصاحبه با بنی‌صدر شد، حزب جمهوری، تیم جدیدی به رهبری آقای محسن سازگارا، مصاحبه را بر عهده گرفت و چه زود مصاحبه، نه در رابطه با برنامه‌های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی - فرهنگی کاندیدا، بلکه به تفتیش عقاید بنی‌صدر، اگر نه محاکمه، فقط در مورد نظر بنی‌صدر به ولایت فقیه تبدیل شد. بعدها معلوم شد که این تیم را حزب جمهوری مأمور کرده بود تا بنی‌صدر را وادار کند که علناً بگوید بر ضد ولایت فقیه است و مجبور شود کناره‌گیری کند تا حزب جمهوری بتواند استبداد خود را قانونیت ببخشد. البته در همان زمانها به گونه‌ای حرفه‌ای تر از او این سوالات شده بود و بنی‌صدر پاسخ داده بود:

«بنی‌صدر (از من سوال می‌کنند)... مخالف ولایت فقیه بودید. درست

نبودن، کنار کشید و آقای حبیبی نامزد حزب شد و در حالی که رهبران حزب متوجه شده بودند که امکان دارد پیروز نشوند، برنامه‌هایی نیز برای اختلال در روند انتخاب بنی‌صدر تهیه کرده بودند. بنی‌صدر:

«بعد که من داوطلب شدم آمدند به من گفتند (از داخل حزب جمهوری هم آمدند گفتند) که آنجا کسانی ... گفته‌اند که اگر خود ما نمی‌شویم به هیچ قیمت نباید بگذاریم که فلانی بشود. ما که به شما ماست ترشی نفروخته بودیم. چرا به هیچ قیمت تا اینجا بروی؟» {۵۴} و در این راه از کارشکنی در سخنرانی‌های بنی‌صدر، تا تهدید به کشتار در زاهدان و ترساندن بنی‌صدر از ترور شدن، پیش رفتند. {۵۵} حربه ضد ولایت فقیه بودن بنی‌صدر، تا لحظه آخر رها نشد. جالب است آقای خامنه‌ای در پاسخ به اعتراض بنی‌صدر به اینگونه بی‌اخلاقی‌ها گفته بود که: «این خلاف اخلاق است که شما چنین ظنی را در مورد ما می‌برید.» اما یک روز بعد مطلبی تحت عنوان «هوشیاری انقلابی و انتخابات ریاست جمهوری»، موضوع سرمقاله جمهوری اسلامی می‌شود: «... بنابراین اهالی شهرستانها لازم است از نماینده خود در مجلس خبرگان بخواهند که برای آنها توضیح دهد که موضع آن دسته از کاندیداهایی که عضو مجلس خبرگان بوده‌اند، در مقابل اصل ولایت فقیه چه بوده و اصولاً آیا کسانی که ولایت فقیه را دیکتاتوری می‌دانسته و معتقد به دموکراسی غربی (که فقط می‌تواند مرگ انقلاب را نوید دهد) بوده‌اند، می‌توانند رئیس جمهور کشور انقلابی ایران بشوند؟ آیا تجربه مصدق و آئنده بس نیست؟» {۵۶}

بنابراین نمی‌شود گفت حزب جمهوری در حالی که امکانات عظیم خود را بر ضد بنی‌صدر و نیز به نفع کاندیدای خود بکار گرفته بود، می‌دانست بنی‌صدر نامزد مطلوب امام امت و به تبع آن نامزد مطلوب امت بود، و اینکه مهر پیروزی ایشان از قبل در شناسنامه جمهوری اسلامی زده شده بود. چرا که در این صورت حزب جمهوری اسلامی تنها عرض خود بود که می‌برد و زحمت دیگران را قدری افزون می‌کرد، بلکه با فعالیت خود بر علیه بنی‌صدر، در واقع روبروی رهبر خود آقای خمینی بود که می‌ایستاد. سرانجام آنکه می‌توان همه این دلایل را کنار گذاشت و بحث را به صورت فرضی پیش برد؛ اگر قبول کنیم که اکثریت جامعه بر این باور بوده که میل آقای خمینی به بنی‌صدر است و چنین باوری در رأی بخش وسیعی از مردم به بنی‌صدر مؤثر بوده است، باید گفت این نظر تنها زمانی می‌تواند از درجه‌ای از صحت برخوردار باشد که بپذیریم هنوز تصویری که جامعه از آقای خمینی تهران داشته تا حد زیادی مطابق همان تصویری می‌باشد که از خمینی پاریس داشته است، یعنی خمینی‌ای که میزان را رأی مردم می‌دانسته و نظام آینده را نظامی دموکراتیک و آزاد تعریف کرده بود و خواهان عدم دخالت خود و روحانیان در قدرت بود. در این حالت منطقی به نظر می‌رسید که در اذهان مردم بنی‌صدر به عنوان مدافع یک چنین نظامی بود که وارد انتخابات ریاست جمهوری شده بود. اما نمی‌شود هم به بنی‌صدر به عنوان مدافع چنین نظامی رأی داد، و هم گفت مردم این رأی را به خاطر نظر کسی داده‌اند که در همان زمان چنین نظامی را دشمن اسلام ذکر می‌کرد و علناً هم مدافع اعداهای خودسرانه و نیز خواستار قدرت‌یابی روحانیان شد؛ برای مثال آقای خمینی در ۲۲ اسفند ۵۷ چنین می‌گوید:

«به آنها که از دموکراسی حرف می‌زنند، گوش ندهید. آنها با اسلام مخالفند. می‌خواهند ملت ما را از مسیر خودش منحرف کنند. ما

چنین مخالفت‌های سیستماتیک، هم نشان از استقلال فکری اکثریت ایرانی‌ها داشت و هم اینکه نشان می‌دهد که مردم نیک می‌دانستند که به چه کسی و به چه علل رأی می‌دهند و این امر، دقیقاً مخالف نظر کسانی است که معتقدند مردم ایران می‌دانستند چه نمی‌خواهند، ولی نمی‌دانستند که چه می‌خواهند. نکته آخر آنکه عدم توجه لازم به پویایی و پیامهای این انتخاب، از طرف متخصصان جامعه‌شناسی سیاسی و رفتارشناسی رأی دادن (behaviour Voting) جای تعجب بسیار دارد.

بخش چهارم

«امور بسیار مهم و غیر قابل پیش‌بینی و نیز اشتباهات بسیار اساسی از طرف دولت بازرگان و بنی‌صدر باید رخ می‌دادند تا استبداد بتواند دوباره خود را بازسازی کند.»

در اینجا به دومین سؤال بر می‌گردیم؛ به فرض که نظر مثبت آقای خمینی به بنی‌صدر و اثر آن در رأی مردم را بپذیریم، چرا نامزدها و احزاب دیگر با اطمینان از شکست خود، پذیرفته بودند در مسابقه‌ای شرکت کنند که از قبل می‌دانستند آن را باخته‌اند و بدینوسیله انزوا و نداشتن حمایت مردمی خود را از طریق ارقام، در معرض دید جهانیان قرار دهند؟

امور واقع به ما می‌گویند که این فرض نمی‌تواند صحیح باشد. یکی اینکه همه احزاب و شخصیت‌های شرکت‌کننده به خصوص حزب جمهوری اسلامی، به جد با بکارگیری تمامی قوای خود سعی کردند که کاندیدای خود را از صندوق بیرون بیاورند و حتی سران حزب جمهوری اسلامی هیچ ابایی نداشتند که بگویند نمی‌گذارند بنی‌صدر انتخاب شود. در غیر این صورت، توضیح قانع‌کننده‌ای در مورد تبلیغات شدید و سیستماتیک آنها - با استفاده از امکانات عظیمی که در اختیار داشتند (از جمله صدا و سیما و روزنامه‌ها و مجلات، نمازهای جمعه و اکثریت مساجد) - بر علیه بنی‌صدر وجود ندارد. آقای بهشتی که از همان آغاز، قیای ریاست جمهوری را تنها در تن خود می‌توانست ببیند، از قبل گفته بود که یا انتخابات نمی‌شود و یا بنی‌صدر رئیس جمهور نمی‌شود. {۴۸} بعد نیز که آقای خمینی با کاندیدا شدن آقای بهشتی مخالفت کرد^۱ و آقای جلال‌الدین فارسی به علت ایرانی

۱- قرائت رسمی از علت این مخالفت اینست که چون آقای خمینی در پاریس اعلام کرده بود که روحانیت در دولت دخالت نخواهد کرد بنابراین با شرکت بهشتی در انتخابات مخالف بود. {۴۹} اما این نظر صحیح نمی‌تواند باشد، هم از این نظر که بیشترین روسای جمهوری در رژیم روحانی بوده‌اند و هم اینکه آقای خمینی به هیچ تعهدی در پاریس و بعد از آن، خود را پایبند نمی‌دانست: «ما می‌خواهیم اسلام را پیاده کنیم. پس ممکن است دیروز من یک حرفی زده باشم و امروز حرف دیگری را و فردا حرف دیگری را. این معنا ندارد که من بگویم چون دیروز حرفی زده‌ام باید روی همان حرف باقی بمانم.» {۵۰} دو علت دیگر که واقعی‌تر می‌رسد یکی این است که آقای خمینی می‌دانست که آقای بهشتی از میزان محبوبیت پایینی برخوردار است {۵۱} و بر این نظر بود که شکست ایشان، شکست روحانیت تلقی خواهد شد {۵۲}. علت دیگر که مطرح شده اینست که آقای خمینی می‌دانست که آقای بهشتی شخص مورد توجه آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها می‌باشد و از این جهت او را رقیبی برای خود به حساب می‌آورد. بنی‌صدر این را هم دلیل دیگری برای مخالفت آقای خمینی می‌داند. برای مثال، سخنان ویلیام سولیبوان، سفیر آمریکا در ایران در زمان انقلاب در مورد آقای بهشتی که او را با اطلاع‌تر از آقای خمینی می‌دانست، جالب است. {۵۳} دیگر اینکه آقای خمینی می‌دانست که آقای بهشتی نه فقط از چنین حمایتی برخوردار است، بلکه اصلی در قانون اساسی گنجانده شده است که بر اساس آن ولی فقیه می‌توانسته که اختیارات خود را به دیگر سران رژیم

تفویض کند و بنابراین در بجه‌ای قانونی برای از دست دادن اختیارات و قرار گرفتن آن در دست رئیس جمهور، ایجاد شده بود. «رهبر می‌تواند بعضی از وظایف و اختیارات خود را به شخص دیگری تفویض کند.» (اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران)

تفسیر می‌کنند. مشکل این دیدگاه از زمانی شروع می‌شود که صاحبان اندیشه و باورمندیانی - هرچند در اقلیت - در جامعه پیدا شوند که هدف فعالیت سیاسی را آزادی و گسترش آزادی‌ها، و نه قدرت می‌بینند، و از این رو عملاً در فضای سیاسی به اجبار به رقابتی سرنوشت‌ساز با کسانی بر می‌خیزند که از سیاست جز قدرت نمی‌فهمند.

در حوزه اندیشه سیاسی پس از انقلاب ۵۷، بی‌توجهی به اندیشه‌ای که قادر به تفکیک این دو دیسکورس در میان بازیگران عرصه سیاسی آن دوران باشد، باعث شده است که بسیاری از دانشمندان سیاسی، که، بعضی‌شان، هیچگونه نفعی هم در همراهی با روایت رسمی این دوران، ندارند، درکی ناقص و غلط نسبت به خیل عظیم انقلابیان آن زمان دارند. به عبارت دیگر این کسان هر چه در این دوران از تاریخ انقلاب می‌بینند، چیزی جز دعوی قدرت نیست و بنابراین، برای مثال، وقتی به این گزاره عمومی می‌رسند که انقلاب ۵۷ مسالمت‌آمیز بود (پیروزی گل بر گلوله)، به ناچار به ضد و نقیض‌گویی می‌افتند. از دید صاحب این قلم، فهم و توضیح جریانها و برخوردهای دوران بیست و هشت ماهه اول انقلاب که حساس‌ترین و سرنوشت‌سازترین دوران انقلاب می‌باشد، بدون تفکیک‌گذاری میان این دو دیسکورس و مهمتر از آن بدون شناسایی حاملان آنها، گمراه کننده است. سرنوشت‌سازترین دوران می‌گوییم، از این نظر که از منظر اصالت آزادی و اختیار آدمها، نتیجه برخوردهای این دوران، به هیچ وجه از قبل بر سنگ نوشته نشده بود و پیروزی جبهه استبدادی بر جبهه مردمسالار، سرنوشتی محتوم نبود. گفتنی است تحلیل‌هایی که در درون گفتمان قدرت در توضیح این دوران انجام شده‌اند، ظهور و وجود آزادیهای وسیع و گسترده سیاسی بعد از انقلاب را نه ترجمان اهداف و اندیشه راهنمای انقلاب، بلکه نتیجه «خلاء قدرتی» می‌دانند که در اثر سقوط رژیم سلطنتی ایجاد شده بود و استبداد مذهبی هم هنوز قادر نشده بود که خود را مستقر کند. از این منظر است که بسیاری از پژوهشگران، استبداد بعد از انقلاب ایران را «اجتناب‌ناپذیر» می‌دانند. برای مثال، فرد هالیدی می‌نویسد:

«به معنای واقعی کلمه، انقلاب ایران، انقلابی ارتجاعی بود، و به کلام (ارتجاعی) معنای واقعی آن را بگونه‌ای شگفت‌انگیز که همان بازگشت به نظم قبلی بود، بازگرداند» {۵۸}

و یا آقای غلام افخمی تا آنجا پیش می‌رود که حتی عنوان کتاب خود را «انقلاب ایران: غریزه مرگ در سطح ملی» نامگذاری می‌کند. {۵۹} و این در حالی است که ایشان در جایی دیگر از کتاب خود می‌پذیرد که استقرار آزادیها از اهداف انقلاب بوده است، ولی برای فرار از این تناقض‌گویی می‌گوید به علت نبودن اجماع فرهنگ سیاسی آن، پروژه‌ای بوده که از قبل محکوم به شکست بوده است. {۶۰} همانگونه که در سطور بعدی خواهیم دید، امور واقع (Facts) به ما می‌گویند که هیچگونه جبریت و تقدیر ازلی در ایجاد استبداد بعد از انقلاب وجود نداشت. توصیف میشل (Michelet) تاریخدان مشهور فرانسوی از انقلاب فرانسه بعد از سقوط سلطنت بوروبون‌ها در ۱۷۸۹، انگار که وصف حال زمان بعد از سقوط استبداد سلسله پهلوی می‌باشد:

«در آن روز همه چیز شدنی بود... آینده حال شده بود... بدین معنا که زمان دیده نمی‌شد، هر چه بود نور درخشان ابدیت بود.» {۶۱}

به بیان دیگر:

«در لحظه و در جریان تولد انقلاب، هیچ چیزی را نمی‌توان گفت حتمی الوقوع و اجتناب‌ناپذیر است. در لحظات انقلاب، معمولاً فضا باز و گشوده شده و سرشار از امکانات مختلف است. بر این قرار، تمرکز پژوهشگر انقلاب بر آنچه در تحلیل خویش پیشاپیش حتمی و

قلمهای مسموم، آنتهایی را که صحبت ملی و دموکراتیک و اینها را می‌کنند، می‌شکنیم.» {۵۷}

البته همانطور که بعداً خواهیم دید، زمانی که آقای خمینی علناً تمایل خود را به حزب جمهوری و بنابراین نظامی استبدادی نشان داد، این او بود که از درجه محبوبیتش بشدت کاسته شد، در حالی که در ماه‌های آخر ریاست جمهوری، این بنی‌صدر بود که محبوبیتی روزافزون، به خصوص نزد جوانان، یافته بود. و به همین علت بود که وقتی بنی‌صدر با استفاده از حق قانونی خود از مجلس خواست تا با فراندم موافقت کند، تا مردم بین او و حزب جمهوری یکی را انتخاب کنند، ایشان در دو نوبت مخالفت کردند. خلاصه اینکه اگر با نظرات و شواهدی که در اینجا عرضه شد موافق باشیم، می‌توانیم بپذیریم که رأی به بنی‌صدر، نه رأی به خمینی، بلکه رأی به اندیشه راهنما و اهدافی بود که جامعه ایرانی سال ۵۷ برای استقرار آن، که همان استقرار آزادی‌ها در سرزمینی مستقل و دارای عدالت اجتماعی بود، دست‌به‌انقلاب زده بود. در حالی که در مقابل، حزبی با تمامی خاصه‌های استبدادی، آن را خطر برای خود می‌دید. البته نباید این واقعیت را هم نادیده گرفت که:

الف: بنی‌صدر به عنوان یک متفکر اسلامی و آشنا به علوم انسانی جدید و باورمند به توانایی‌های انسان ایرانی، از توانایی شگرفی برای انتقال این اعتماد به نفس به جامعه ایرانی برخوردار بود. این وسع او را در موقعیتی قرار داده بود که بر خلاف اکثریت روشنفکران آن زمان، براحتی توانایی ایجاد ارتباط نزدیک با تمامی طبقات و اقوام ایرانی را داشت و در اجتماعات بزرگ مردمی با اعتماد به نفس خاصی، زبان و بیان انتقادی خود را برای طرح افکار نو به بهترین شکل ارائه می‌کرد و از لحاظ توانایی‌های خاص در کلام و بیان و به خصوص به لحاظ نزدیکی‌اش به تحولات انقلاب، بی‌نظیر بود. در واقع برای اکثریت جوانان هم نسل من، رأی به بنی‌صدر، رأی به امید بود و شادی و رشد و توسعه وطن.

ب: مشروعیت زاده انقلاب تنها در وفاداری به این اندیشه راهنما و اهداف بود که حاصل می‌شد، و تخطی از آن خود بخود، سبب سلب مشروعیت می‌شد.

ج: کسانی که این نظر را مطرح می‌کنند که جامعه ایرانی می‌دانست که چه نمی‌خواهد، ولی نمی‌دانست که چه می‌خواهد، نظر خود را با دور زدن کودتای خرداد شصت و ابعاد واقعی آن است که بنا کرده‌اند.

نبرد نخبگان بر سر قدرت یا آزادی؟

لژوم تفکیک دیسکورسی:

تجزیه و تحلیل‌های سیاسی هنگامی که فقط از نقطه نظر فلسفه قدرت صورت می‌گیرد و بر این پیش فهم استوار است که همه رقابت‌های سیاسی چیزی جز رقابت بر سر تصاحب قدرت نیست، تا حد زیادی می‌تواند گمراه کننده باشد و در درک سیاسی جامعه زوایای کوری ایجاد کند و مانع فهم تحلیلگر از ریشه‌یابی در مورد رخدادهای سرنوشت‌ساز سیاسی باشد. تمرکز صرف بر پارادایم قدرت در فهم نقشی که هر بازیگر عرصه عمومی بازی کرده است، در واقع به مانعی برای دیدن امور واقع بدل می‌شود. البته ناگفته نماند روش تجزیه و تحلیل بر اساس ثابت تلقی کردن پارادایم قدرت که روش غالب در تحقیقات سیاسی امروزی می‌باشد، بسیار اوقات از توانایی توصیفی و توضیحی بسیار بالایی برخوردار است. شاید به این علت که گفتمانهای حاکم بر تحلیل‌های سیاسی امروزی، غالباً از سیاست، درکی و تعریفی جز مبارزه برای کنترل و مدیریت قدرت ندارند و بنابراین هر برخورد و مبارزه‌ای را در درون این پارادایم است که تحلیل و

«پس از اینکه مرحوم مهندس بازرگان دولت را قبول کرد، وزرا را نخست‌وزیر، یعنی آقای مهندس، به شورای انقلاب، معرفی می‌کرد. شورای انقلاب بررسی و تصویب می‌نمود و هر وزیری را که شورای انقلاب تصویب می‌کرد، دو حکم انتصاب می‌گرفت، یک حکم از جانب آقای خمینی و یک حکم هم از جانب آقای مهندس بازرگان به عنوان نخست‌وزیر» {۶۹}

در واقع با این کار آقای بازرگان حق و تو را به آقای خمینی محول کرده بود. و این در حالی بود که آقای خمینی بارها در پاریس تعهد کرده بود که:

«من در آینده همین نقشی که الان دارم، خواهم داشت. نقش هدایت و راهنمایی، و در صورتی که مصلحتی در کار باشد اعلام می‌کنم... لکن من در خود دولت نقشی ندارم» {۷۰}

بنا بر تعهدش، از چنین اختیاراتی نمی‌توانست و نباید بهره‌مند می‌شد و این آقای بازرگان بود که به علت ناآگاهی از قوانین حاکم بر قدرت و نیز شخصیت قدرت طلب آقای خمینی، داوطلبانه ایشان را صاحب چنین قدرتی کرد و ایشان توانست بدون کوچکترین مقاومتی، مرتکب اولین نقض عهد خود بشود:

چون نیک نظر کرد پر خویش در آن دید
گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست

هرچند کسانی مثل بنی‌صدر می‌گویند که به آقای خمینی اعتراض کردند که چرا وی سخن از حکم شرعی به میان آورده است، و آقای خمینی نیز گویی در پاسخ اظهار داشته بود که این سخنان را برای این ذکر کرده تا زبان روحانیون سنتی را ببندد، ولی واقعیت این است که این اعتراضات در پشت درهای بسته صورت می‌گرفت و جامعه آن زمان نه از وجود و نه از علت چنین اعتراضاتی مطلع نشد. البته بنظر می‌رسد که برای بسیاری از مردم، محتوای حکم نخست‌وزیری اهمیت زیادی نداشت، آنچه که مهم بود نخست‌وزیر شدن مهدی بازرگان به عنوان یکی از خوشنام‌ترین مبارزان مصدقی و متفکر دینی که اسلام را به عنوان دین آزادی عرضه کرده بود، می‌بود.

بخش پنجم

خطاهای جبران ناپذیر

عدم درک دینامیسم انقلاب که بیانگر آمادگی جامعه برای تغییرات عظیم بود، خلأی بین سیاستهای رفرمیستی بازرگان و انرژی اجتماعی انقلاب ایجاد کرد که سبب شد حزب جمهوری و دیگران این شکاف را شناسایی کرده و سعی کنند که به درون آن نقب بزنند و برای کارشکنی‌های خود در کار دولت موقت، توجیه بیابند و این دقیقاً همان کاری بود که انجام دادند و به هدف نیز رسیدند.

تشکیل نهادهای انقلابی

دولت مهندس بازرگان مرتکب اشتباه عظیم دیگری نیز شد که بدون آن، تصور اینکه استبداد بعد از انقلاب بتواند استقرار و پایداری بجوید، بسیار سخت‌است؛ این خطای بزرگ همانا ایجاد و استقرار نهادهای «انقلابی» بود که دولت بازرگان به آن قانونیت بخشید، ولی از آنجایی که توانایی به کنترل در آوردن این نهادها را نداشت، حزب جمهوری اسلامی و اقمارش، به سرعت توانستند که این نهادها را در خدمت خود آورند و از آنها به

اجتناب ناپذیر می‌پندارد، بی‌توجهی به خود روند وقوع انقلاب و لحظات واقعی این رخداد است. این نوع نگاه به پدیده انقلاب، پژوهشگر را نسبت به همه این راه‌ها و امکانات موجود در زمان حال انقلاب، ناپیما می‌سازد.» {۶۲}

امور بسیار مهم و غیر قابل پیش بینی و نیز اشتباهات بسیار اساسی از طرف دولت بازرگان و بنی‌صدر باید رخ می‌دادند تا استبداد بتواند دوباره خود را بازسازی کند.

ظهور و تقابل جبهه مردمسالاری در برابر نیروهای استبدادی

همانگونه که قبلاً ذکر کردم، آقای خمینی که هم در بیشتر از ۱۲۴ مصاحبه و نیز سخنرانی‌های بسیار در نوفل‌لوشاتو، و هم از صحنه گذاشتن بر پیش‌نویس قانون اساسی، خود را متعهد به استقرار نظامی دموکراتیک بدون ولایت فقیه کرده بود، بعد از سرنگونی نظام استبدادی سلطنتی، با وجود اینکه در آغاز کار به علت محبوبیت و نفوذ و تخصص و دانش مهندس بازرگان، خود را مجبور یافت وی را به نخست‌وزیری دولت انقلاب منصوب کند، ولی در همان فرمانی هم که برای این کار صادر کرد، اولین قدم را برای راه‌اندازی سلطنت روحانیت برداشت؛ آنجا که وی فراتر از رأی مردم سخن از «حق شرعی» خود برای انتصاب به میان آورد، و دولت بازرگان را «دولت شرعی و دولت امام زمان» نامید. {۶۳} و زمانی که آقای رفسنجانی مطلع می‌شود که آقای خمینی حکم را به صادق قطب زاده داده تا بخواند، در اعتراض عمامه‌اش را در برابر خمینی به زمین می‌زند، که در نتیجه قطب زاده، حکم را به او می‌دهد تا بخواند. {۶۴} و در اینجاست که شاید بشود عقب نشینی سمبلیک «کلاهی‌ها در برابر عمامه‌ای‌های» هوچی‌گر و قدرت طلب را ملاحظه کرد. و این در حالی بود که از قبل بعضی از نزدیک‌ترین همفکران مرحوم بازرگان، مانند آیت الله طالقانی و زنجانی به او هشدار داده بودند که نخست‌وزیری را نپذیرد، زیرا که «این آقایان وفا و صفا نخواهند داشت» {۶۵} هنوز بر نویسنده معلوم نشده که چرا مرحوم بازرگان به جای همکاری با یارانی مانند طالقانی و آیت الله زنجانی که از حمایت بسیار وسیع مردمی برخوردار بودند و در صداقت و باورشان به مردمسالاری شک و شبهه‌ای وجود نداشت، کار کردن با کسانی را پذیرفت که قابل اعتماد نبودند تا جایی که بعداً بگوید:

«دوستان و من هم غافل از این بودیم که بعداً با ما چه معامله خواهند کرد و مرا بطور موقت برای جلب اعتماد مردم و خارج و اعتبار انقلاب به عنوان نردبان قدرت در آنجا می‌گذارند و راه و برنامه خودشان را گام بگام دنبال خواهند کرد» {۶۶}

اینکه بگویند: «دوستان و خود من در چنان اوضاع و احوال، وظیفه شرعی و ملی خود می‌دانستیم که شانه از زیر بار مسئولیت خالی نکنیم» {۶۷} به نظر دلیل قابل پذیرشی نمی‌آید، به این دلیل که همان احساس وظیفه شرعی و ملی می‌توانست دلیل خوبی برای همکاری جدی برای تشکیل شورای انقلابی که معرف وحدت همه اقشار کشور و حداقل معرف نمایندگی کسانی که بر خط استقلال و آزادی کشور پا بر جا مانده، مبارزه کرده و امتحان خود را پس دادند، باشد. در اینصورت دیگر امکان اینکه وی به عنوان «نردبان قدرت» مورد استفاده قرار بگیرد، هم به حداقل ممکن می‌رسید. {۶۸}

در هر حال اولین اشتباه استراتژیک آقای بازرگان، پذیرفتن چنین حکمی بود که در آن مشروعیت دولت نه از مردم، بلکه از آنچه آقای خمینی آشکارا به عنوان حکمی شرعی/ولایی اعلام کرد، نشأت گرفت. این اشتباه بزودی با اشتباه استراتژیک دیگری تکمیل شد و آن اینکه:

آنها از آن مناصب، کار فیل است. {۷۷}

رفرم بعد از انقلاب؟

در حالی که جبهه استبدادی به رهبری حزب جمهوری اسلامی و اقمارش از چپ و راست اسلامی، مانند مجاهدین انقلاب اسلامی، جمعیت مولف، که از کمکهای گسترده اطلاعاتی - سیاسی حزب توده و چریکهای فدایی خلق (اکثریت) نیز بهره‌مند شده بودند، بر ضد نیروهای ملی و مردمسالار که آنها را لیبرال می‌خواندند، {۷۸} روز بروز با انسجام و هماهنگی بیشتری عمل می‌کرد، دولت موقت با «اندیشه رفرمیستی» خود، روز بروز امکان عمل بیشتری برای این حزب و سردمدارانش ایجاد می‌کرد. توضیح بیشتر اینکه، فعالیت‌های سیاسی نهضت آزادی، همیشه حول محور «رفرم» پای گرفته بود و هیچگاه در پی انقلاب نبوده است. به قول مهندس بازرگان، آنان در انتظار باران بودند که ناگهان سیل آمد. به این معنی که نهضت آزادی هیچگاه خواستار سرنگونی سلطنت نبود، بلکه خواستار آن بود که شاه دست از استبداد بردارد و به قانون اساسی مشروطه، که به آن قسم خورده بود، عمل کند. باور به قدر قدرتی سلطنت و حامیان خارجی‌اش آنقدر شدید بود که تا چند صباحی قبل از سرنگونی، بازرگان باور نمی‌کرد که سلطنت سقوط خواهد کرد. متأسفانه همین ذهنیت رفرمیستی و نامتناسب با شرایط آن روز، حتی بعد از سقوط رژیم شاهنشاهی و به نخست‌وزیری منصوب شدن خود او، که همگی گواهی بر وجود یک وضعیت انقلابی در کشور داشت، مانع شد که مهندس بازرگان و دولت موقت، تحول، و شاید بهتر باشد بگویم انفجار روحی عظیمی را که در جامعه، بخصوص در نسل جوان، ایجاد شده بود، ببینند. به بیان دیگر، دولت بازرگان با اینکه نتیجه یکی از عظیم‌ترین انقلابات کلاسیک قرن بیستم بود، ولی ماهیتی رفرمیستی متعلق به شرایط ما قبل انقلاب داشت. او و همراهانش به نظر می‌رسد متوجه این دقیقه فکری نشده بودند که اگر رفرم قبل از انقلاب ممکن بود، بعد از انقلاب محال است. بنابراین دولت موقت خود را خیلی زود از پاسخ دادن و کانالیزه کردن انرژی عظیم جوانان که در انقلاب آزاد شده بود، ناتوان نشان داد. بازرگان، دولت خود را به فولکس واگن تشبیه می‌کرد که برای حرکت، احتیاج به جاده‌ای صاف و هموار دارد و آقای خمینی را به بولدوزری که در هر زمینی قادر به حرکت است. {۷۹} همین عدم درک دینامیسم انقلاب که بیانگر آمادگی جامعه برای تغییرات عظیم بود، خلأی بین سیاست‌های رفرمیستی وی و انرژی اجتماعی انقلاب ایجاد کرد. حزب جمهوری و دیگران به سرعت متوجه همین شکاف شدند و سعی کردند به درون آن نقب بزنند و برای کارشکنی‌های خود در کار دولت موقت، توجیه بیابند و این دقیقاً همان کاری بود که به دقت انجام دادند و به هدف نیز رسیدند.

اشغال سفارت آمریکا و استعفاي دولت موقت

صرف نظر از اینکه طرح اشغال سفارت آمریکا در ایران به وسیله چند دانشجو ریخته شد و یا طرحی بود که گروه هنری کسینجر در آمریکا ریخت و بوسیله عوامل خود در ایران به اجرا در آورد، در اصل این سخن که این رویداد، انقلاب بزرگ ملت ایران را به مسلخ ستیز با جهان غرب کشاند، شکی نیست. البته شواهد تازه نشان از آن دارد که فرض دوم از درجه صحت بیشتری برخوردار است و اخیراً نیز یکی از سرداران سپاه به نام مشفق که گفته می‌شود رئیس اداره اطلاعات ستاد مشترک سپاه است، برای اولین بار و به شکل غیرمترقبه‌ای اعلام کرده است که گروگانگیری، طرحی آمریکایی بود که به وسیله موسوی خوینینی‌ها به اجرا در آمده

عنوان اهرمیایی برای ایجاد استبداد استفاده کنند. به بیان دیگر، حزب جمهوری اسلامی که به قول آقای بهشتی در پی ایجاد «دیکتاتوری صلحا» و بنا بر قول دیگر ایشان «دیکتاتوری ملی» {۷۱} بود، حداکثر استفاده را از این نهادها برد. ایجاد سپاه پاسداران و دادگاه‌های انقلاب، برای مثال، از ابتکارات آقای ابراهیم یزدی می‌باشد که همیشه از آن با افتخار یاد می‌کند: «واژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را من اول بار به جای گارد ملی پیشنهاد کردم که تصویب شد... من حکم لاهوتی را برای نمایندگی از طرف امام خمینی (در سپاه) گرفتم...» {۷۲}

و این با علم بر این بود که:

«افرادی مانند مرحوم بهشتی و آقای موسوی اردبیلی قصد داشتند که این نیرو را به بازوی نظامی حزب جمهوری اسلامی تبدیل کنند و به صراحت نیز آن را بیان می‌کردند» {۷۳}

و با وجود این آگاهی، چنین نهادی را بدون داشتن ابزارهایی که سپاه را در کنترل دولت در بیاورد، ایجاد کردند تا جایی که چند ماه بعد از ایجاد سپاه پاسداران، آیت الله لاهوتی و مصطفی چمران در اعتراض به اینکه سپاه پاسداران در اختیار حزب جمهوری اسلامی در آمده، استعفا کردند. {۷۴} و با نمونه دیگر، یعنی جهاد سازندگی که سبب شد تا حزب جمهوری اسلامی نفوذ خود را در روستاها نیز توسعه بدهد. این نهاد به پیشنهاد آقای بنی‌اسدی وزیر مشاور در امور اجرائی دولت موقت ظهور می‌یابد. {۷۵} اما این نهاد به زودی با قرار دادن آقای ناطق نوری به عنوان رئیس آن، تبدیل به شعبه عمرانی - اجرایی و تبلیغاتی حزب انحصارطلب جمهوری اسلامی در روستاها می‌گردد که داعیه اسلامی کردن (= فقهاتی کردن) جو روستاها را هم در سر دارد. البته، مطابق معمول، کسانی که خطر را حس کردند و هشدارها را دادند هم بودند، اما چه سود که در آن زمان مخالفان این‌گونه بنیادها، گویی ضد انقلاب تلقی می‌شدند. در این پیوند گفتنی است وقتی آقای بنی‌اسدی تصمیم به تأسیس جهاد سازندگی را این چنین به بنی صدر می‌گوید که: «به این یکی دیگر نمی‌توانید هیچ ایراد دیگری بگیرید» بنی‌صدر پاسخ می‌دهد:

«این هم ایراد بزرگ دارد. شما به اسم شهر و روستا می‌خواهید همه جا را به کنترل این آقایان در بیاورید. شما جوانها را به اسم سازندگی، روانه روستاها می‌کنید و بعد اینها می‌شوند ابزار دست هر کسی که اختیار این ابزار را در دست گرفت. شما سازمان برنامه و کشاورزی دارید، این سازمانها را دموکراتیزه کنید و اشخاص را مسئول بکنید، بهتر از این نهادها عمل می‌کنند.» {۷۶}

البته هنوز این اشتباهات گویی کافی نبود و در ادامه، اشتباه دیگری نیز بر آن افزوده می‌شود. بدین قرار که بازرگان به علت منش صادقانه خود بر این باور بود که اگر سران حزب جمهوری را وارد دولت کند، آنها با دیدن مشکلات کار، دست از کارشکنی در فعالیت‌های دولت موقت بر خواهند داشت. غافل از اینکه این کار فضا باز کردن برای قدرتیابی عناصر خشونت‌ورز، بی‌کفایت و بی‌پروا بوده و نتیجه‌اش دراز ساختن هر چه بیشتر دست‌های قدرت طلب بود. در واقع مرحوم بازرگان از روی نیت خیر خواهانه خود مبنی بر حل مشکل دولت و کاستن از تعدد مراکز قدرت، سبب شد که روحانیون در کار اجرائی وزارتخانه‌ها شرکت کنند و مزه ماشینی‌های بنز ضد گلوله و صندلی‌های چسب‌دار وزارتخانه‌ها را بچسند و آن زندگی طلبگی در فقر و زهدنمایی را فراموش کنند. مهندس بازرگان، که خود دانشمندی پارسا و دنیا دیده بود، نمی‌دانست که وقتی مزه قدرت سیاسی و رانت‌های نامحدود آن زیر دندان روحانیون قدرتمدار رفت، دیگر کردن

سازندگی، تقریباً تمامی اهرمهای قانونی که برای ایجاد استبدادی قانونی لازم داشت را در اختیار گرفته بود و با ریاست جمهوری آقای بهشتی، می‌توانست کنترل نفت و دولت را نیز بر عهده گرفته و استبداد خود را بر جامعه تحمیل کند. {۸۴} محمد جعفری وضعیت آن روز و قدرت در حال گسترش حزب را این‌گونه تصویر می‌کند:

«تا قبل از انتخابات ریاست جمهوری در ۵ بهمن ۵۸، اهرمهای قدرت که در دست آقای خمینی یا حزب جمهوری اسلامی که آنهم در زیر کوه آقای خمینی پنهان بود، قرار داشتند، عبارتند از:

- وجود نمایندگان رهبری در تمام ارگانهای لشکری و کشوری و ارگانهای جدید التاسیس که به صورت دولت در دولت وجود داشتند.

- ائمه جمعه و جماعات و به ویژه ائمه نماز جمعه که مستقیم و به دستور آقای خمینی و یا دفتر وی، منصوب شده بودند.

- ارگانهای تازه تأسیس سپاه پاسداران، دادگاههای انقلاب، جهاد سازندگی و... که با پوشش آقای خمینی، مدیریت و تصمیم‌گیری در آنها، در دست حزب جمهوری اسلامی قرار گرفته بود.

- صدا و سیما جمهوری اسلامی

- اکثریت و وزنه سنگین شورای انقلاب که به امر رهبر در دست حزب بود.

- امپراطوری مالی بنیاد مستضعفان و بنیاد ۱۵ خرداد و...

- گسترش شبکه ایدئولوژیکی (واحدهای بی‌شمار عقیدتی) در ارتش و نیروهای انتظامی به سرمدمداری آقای خامنه‌ای» {۸۵}

در چنین وضعیتی همانگونه که قبلاً بحث شد، بنی صدر نامزدی برای انتخابات ریاست جمهوری را می‌پذیرد و با بدست آوردن بیش از ۷۶ درصد از آرا، به عنوان اولین رئیس جمهور انتخاب می‌شود.

شوک شکست برای رهبران حزب جمهوری اسلامی چنان عظیم بود که آنان به نزد آقای خمینی رفته و به قول آقای رفسنجانی، به وی اعلام می‌کنند که تمامی کارها از دست رفت. {۸۶} آقای خمینی در پاسخ می‌گوید که ریاست جمهوری مهم نیست و رئیس جمهور قدرتی ندارد، قدرت در دست دولت است و مجلس و شما باید مجلس را در اختیار بگیرید. {۸۷} این رهنمود آقای خمینی به مثابه چراغ سبزی تلقی شد برای ارتکاب اولین تقلبهای انتخاباتی که البته از آن به بعد شد رسم و کار رژیم. میزان تقلب در اولین انتخابات مجلس آنقدر گسترده بود که حتی در همدان، شهر زادگاه بنی‌صدر که بیش از نود درصد از رأی دهندگان به بنی‌صدر رأی داده بودند، علی‌آقا محمدی، کسی که در دشمنی با بنی‌صدر حد نگاه نداشته بود، به نمایندگی انتخاب می‌شود. افتضاح انتخابات آن قدر بود که آقای پسندیده، برادر آقای خمینی، به شدت از میزان گسترده تقلبات انتقاد می‌کند و نیز آقایان کریم سنجابی و شیخ علی تهرانی، در میان بسیاری دیگر، به اعتراض بر می‌خیزند. {۸۸} تقلبها آنقدر گسترده و فاحش بودند که شورای انقلاب، با وجود اینکه حزب جمهوری اسلامی در آن اکثریت داشت، نتوانست با بررسی نتایج و ابطال انتخابات که در آنها تقلب شده بود، موافقت نکند. {۸۹}

رئیس جمهور نزد خمینی می‌رود و گزارش مفصلی از تقلبات می‌دهد:

«... در همین شهر رفسنجان یعنی شهری که در واقع آقای رفسنجانی آنجا را کرده تیول، نامزد دیگری هم در این شهر برای انتخابات مجلس بود. شبانه رفته‌اند و هفت تیر گذاشته‌اند روی شقیقه‌اش گفته‌اند، یا همین الان شهر را ترک کن و یا اینکه گلوله‌ای توی سرت خالی می‌کنیم...» {۹۰}

و این در حالی است که تعداد شرکت‌کنندگان در انتخابات به شدت افت کرده بود، به خصوص در مرحله دوم که اکثریت نمایندگان انتخاب

است.^۱ تعبیر این سخن در رابطه با آقای خمینی که گروگانگیری را انقلاب دوم خواندند، این می‌شود که یا ایشان در تله این توطئه افتاده‌اند، و یا در این توطئه دست داشته‌اند. از این گذشته، نحوه آزاد شدن گروگانها که منجر به شکست کارتر حقوق بشری و پیروزی ریگان، هنرپیشه فیلمهای خوش‌وسترنی، شد هنوز مورد بحث قرار دارد و هرچند هنوز بسیاری از اطلاعات در دسترس نیست،^۲ ولی شاید در این برداشت شکی نباشد که یک چنین حرکتی در واقع، حکم کودتا در انقلاب را داشت. کودتا به این معنی که گروگانگیری دیپلماتها و اثرات ناشی از آن، اندیشه راهنما و اهداف دموکراتیک انقلاب و نیروهای وفادار به آن را، در برابر یورش نیروهای استبدادی، به شدت تضعیف کرد و فضای وسیعی برای مانور جبهه استبداد گشود. در نتیجه اشغال سفارت آمریکا بود که با افشای گزینشی اسناد سفارت، بسیاری از شخصیت‌های مردمسالار که به هر دلیلی با مقامات آمریکایی گفتگو داشته‌اند و یا حتی گزارشی در مورد آنها در سفارت موجود بود، مورد تهاجم قرار گرفتند. دست اندرکاران اشغال سفارت، حتی با جعل در ترجمه بعضی از مدارک، به دستگیری این اشخاص پرداختند و از این جهت جناح مردمسالار را بسیار ضعیف کردند. جالب است که دانشجویان که گاه بنا بر خاطرات فلان مسئول سفارت، کسانی مانند بازرگان و همکارانش را در آن روزها آمریکایی معرفی می‌کردند، وقتی به گزارش سولیوان، سفیر آمریکا در ایران، رسیدند که می‌گوید آقایانی مانند آقایان بهشتی و اردبیلی نیز همراه آقای بازرگان و چند نفر دیگر در این مذاکرات شرکت داشته‌اند، ساکت می‌شوند.

در نتیجه گروگانگیری بود که کشور در محاصره اقتصادی قرار گرفت، منابع ارزی ایران توقیف شد، انزوای سیاسی بر کشور تحمیل شد، زمینه عینی حمله عراق به ایران فراهم شد و اصل ولایت فقیه به قانون اساسی تحمیل، و در نتیجه ماهیت دموکراتیک پیش نویس قانون اساسی به شدت تضعیف شد. در همین لحظه تاریخی است که دولت بازرگان اشتباه بزرگ دیگری نیز مرتکب می‌شود و به علت کارشکنی‌های دائمی حزب جمهوری اسلامی استعفا می‌دهد. استعفا در زمانی انجام شد که این تصور را ایجاد می‌کرد که استعفای ایشان به علت اشغال سفارت آمریکا بوده است و به همین دلیل دانشجویان، استعفا را با شور و هیجان به حساب خود گذاشتند. اما خود مرحوم بازرگان می‌گوید: «عمل گروگانگیری دانشجویان کوچکترین تأثیری در تصمیم دولت موقت و تقدیم استعفای قطعی برای امام را نداشت.» {۸۲} ولی در سیاست، تصویر و برداشت از عمل، می‌تواند اثر بیشتری از خود عمل داشته باشد. به همین علت بود که بنی‌صدر، با وجود مخالفت با بسیاری از برنامه‌های دولت بازرگان، سعی کرد که جلوی استعفای او را بگیرد:

«وقتی آقای بازرگان استعفاء داد به وی اصرار کردم که استعفاء نکنید و نگذارید که با گرفتن یک سفارتخانه، یک حکومتی را ساقط کنند. او گفت: نه دیگر فایده نداره، خلاصه قبول نکرد و استعفاء کرد.» {۸۳}

انتخابات مجلس

حال، به قول آقای احمد سلامتیان، حزب جمهوری اسلامی با تغییر قانون اساسی و در اختیار داشتن سپاه، کمیته‌ها، دادگاه‌های انقلاب و جهاد

۱- اسم واقعی ایشان شیخ الاسلام می‌باشد. نوار سخنرانی ایشان برای خودی‌ها اخیراً منتشر شده است. پیاده شده سخنان ایشان در این رابطه، در این سایت موجود است: {۸۰}

۲- در این مورد تحقیقات بیشماری انجام شده است. بعضی از مهمترین آنها: {۸۱}

به کار گرفته نشود، هم نویسنده را از خلاقیت در تحقیق تهی می‌کند، و هم امکان دارد که این باور را در جامعه بیااندازد که تحولات روی داده، تنها تحولاتی هستند که می‌توانستند روی دهند و گریزی از آن نبوده است. شوربختانه این نوع باور در جامعه ما حضور غلیظی دارد. اینکه عکس‌العمل بسیاری از ایرانیان به وقایع و اتفاقات این است که قسمت همین بود، ناشی از حضور چنین باوری در جامعه می‌باشد.

این نوع برخورد با تاریخ را می‌شود، برای نمونه، در رابطه با اشتباه بنی‌صدر در مورد پذیرفتن مجلسی که بیشتر نمایندگانش با تقلب وارد مجلس شده بودند، بکار گرفت تا نشان داده شود که هرگاه عملی غیر از آنچه به منصفه ظهور رسید، انجام می‌گرفت، می‌توانست نتایج دیگری در پی داشته باشد. فرض بگیریم که اگر رئیس‌جمهور آن مقاومتی را که در آخر در مقابل آقای خمینی از خود بروز داد، بسیار زودتر و در مورد تقلبات مجلس از خود نشان داده بود، چه اتفاقاتی ممکن بود رخ دهد؟ آقای خمینی در سخنرانی بر صحت انتخابات صحه می‌گذاشت، ولی بنی‌صدر، همان زمان صحت انتخابات را با مطرح کردن امور واقع به زیر سؤال می‌برد و به روشنی اعلام می‌کرد که ده گروه تحقیقی که به ریاست ده قاضی در مورد تقلبات تحقیق کرده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که در اکثریت حوزه‌های رأی‌گیری تقلب رخ داده است و حتی شورای انقلاب نیز به این انحراف اذعان دارد و مجبور شده است بپذیرد که تا زمانی که به تقلبها رسیدگی نشده است، مجلس افتتاح نخواهد شد و بنابراین رئیس‌جمهور که سوگند وفاداری به حقوق مردم را یاد کرده است، نمی‌تواند قانونیت چنین مجلسی را بپذیرد. چنین برخوردی حداقل دو اثر مستقیم می‌توانست داشته باشد. یکی اینکه امکان مانورهای سیاسی حزب جمهوری اسلامی را بسیار محدود می‌کرد؛ به این معنی که دیگر مجلسی نمی‌توانست وجود داشته باشد که بنا بر پیش‌بینی آقای آیت از همان اول در برابر رئیس‌جمهوری بایستد و یا نخست‌وزیری و دولتی را به ایشان تحمیل کند که در مخالفت کردن با رئیس‌جمهور از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرد. و مهم‌تر اینکه چنین کاری، شخصیت و نظرات واقعی آقای خمینی را بسیار زودتر در معرض دید عموم قرار می‌داد و از این طریق جامعه فرصت و زمان لازم را می‌یافت تا در باور خود نسبت به ایشان تجدید نظر اساسی به عمل بیاورد و تابوی نقد وی، قبل از آنکه رژیم تمامی اسباب سرکوب را در اختیار داشته باشد، شکسته شود.

البته این تنها اشتباه رئیس‌جمهور در این رابطه نبود. اشتباه دیگری که وی قبل از انتخابات مرتکب شد، این بود که از دادن لیست پیشنهادی خود برای نامزدی مجلس خوداری کرد و این به این علت بود که نمی‌خواست هیچ اعمال نفوذی در رأی دادن مردم بکند. پایه فکری این تصمیم که ریشه در باورهای دموکراتیک داشت، قابل فهم است، ولی این تصمیم در زمانی که به علت استبداد طولانی محم رضا شاه و سانسور کامل، شناسایی افراد و افکار آنها دشوار بود، تصمیم غلطی به نظر می‌رسد. در همین رابطه است که «دفترهای هماهنگی و همکاری مردم با رئیس‌جمهور» با عجله این نقش را بر عهده می‌گیرند و با وجود اینکه می‌توانند ۷۰ نفر از کاندیداهای خود را وارد مجلس کنند {۹۶}، ولی در اثر بی‌تجربگی، اکثریت مطلق این نمایندگان که به اسم حمایت از ایده‌های بنی‌صدری رأی می‌آورند، مانند آقای عطاالله مهاجرانی می‌شوند که بسیار زود در سران حزب جمهوری اسلامی ذوب شده و تبدیل به مخالفان بنی‌صدر می‌شوند. یا کسانی مانند آقای موسوی خوئینی‌ها، که با تظاهر به طرفداری از بنی‌صدر، و یا پنهان کردن نظرات مخالفش در مورد وی، وارد مجلس می‌شود، ولی به محض ورود، علم ضدیت با رئیس‌جمهور را بلند می‌کند. اعتراض بنی‌صدر هم بر بی‌اخلاقی امثال ایشان در زمانی انجام شد که

می‌شدند (۱۹۰ نماینده)، تعداد شرکت‌کنندگان تنها ۶،۶ میلیون نفر بوده است که در واقع اگر هم در انتخابات هیچ تقلبی نشده بود، آنها تنها نمایندگان یک هفتم کل رأی‌دهندگان می‌بودند. {۹۱} اما آقای خمینی با وجود اذعان به این واقعیت، به این بهانه که: «حالا وضعیت بحرانی است، حالا اگر بخواهیم بگوئیم در انتخابات تقلب شده و آن را باطل کنیم، اصلاً دیگر آبرویی برای جمهوری اسلامی نمی‌ماند و بعد می‌گویند که روحانیون در انتخابات تقلب کردند.» {۹۲} خواستار رسمیت یافتن همین نتایج قلبی شد. البته وقتی این توجیه آقای خمینی را در کنار سخنان آقایان رفسنجانی و محلاتی می‌گذاریم، مشخص می‌شود که در واقع آقای خمینی با این سخنان سعی در فریب دادن بنی‌صدر داشته است. در این جاست که بنی‌صدر، در مقام ریاست جمهوری، مرتکب یکی از بزرگترین اشتباهاتش می‌شود و آن اینکه در حالی که می‌دانست که به اندازه‌ای تقلب رخ داده است که راهی جز اصرار بر بطان آن نیست (بر مبنای رأی ده قاضی عالی رتبه دیوان عالی کشور که مسئولیت بررسی تقلبات در انتخابات را بر عهده گرفته بودند و به این نتیجه رسیده بودند که انتخابات باید باطل اعلام شود)، ولی وی ترجیح داد در مقابل آقای خمینی عقب نشینی کند. بعدها وی توضیح داد که علت عقب‌نشینی این بود که نمی‌خواست که داستان کاشانی و مصدق تکرار شود. {۹۳} ولی دلیل هر چه باشد، امر واقع این بود که در این زمان بر خلاف اندیشه راهنمای موازنه عدمی که خود او تبلیغ می‌کرد، حقیقت را فدای مصلحت کرد و به مجلسی که به علت تقلبهای گسترده انتخاباتی و با شرکت درصد بسیار پایینی از واجدین شرایط، به کلی عاری از مشروعیت لازم بود، قانونیت بخشید و با اینکار اهرمی قانونی در اختیار حزب جمهوری گذاشت تا بر سر هر کار او مانع ایجاد کند و حتی نخست‌وزیری را به او تحمیل کند که تنها در یک کار کارایی داشت و آن ضد رئیس‌جمهور بودن بود؛ کسی که به قول طنزآلود آقای خمینی عقلش از سوادش جلوتر بود. گفتنی است چند ماهی پیش از انتخابات، در نوار معروف حسن آیت، عضو کمیته مرکزی حزب جمهوری اسلامی، این تحولات پیش‌بینی شده بود:

«... مجلس که باز شود گفتم، دست ما خیلی بازتر می‌شود، مسئله فعلاً ماندنش اینه که مجلس نیست. فردا مجلس که بیاید، مقابل رئیس‌جمهور خواهد ایستاد...» {۹۴}

خطای بزرگ بنی‌صدر

در جامعه‌شناسی تاریخی، بحث در مورد تاریخ فرضی^۱ از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. از جمله به این دلیل که با جدی نگرفتن چنین برخوردهای با تاریخ، محقق دچار نوعی جبر تاریخی می‌شود. حتی بسیاری از فلاسفه جبرگرا در برخورد با واقعیات مجبور هستند که قدری در این باور خود تجدید نظر کنند. برای مثال، مارکس در تحلیل کم نظیر خود در رابطه با انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه و وقایع بعدی، در کتاب برونر هجدهم، در مورد نقش انسان می‌نویسد:

«انسان تاریخ خود را می‌نویسد، اما نه بگونه‌ای که دوست دارد می‌تواند تاریخ را روایت کند. انسانها تاریخ را تحت شرایطی که خود انتخاب کرده‌اند نمی‌سازند یا نمی‌نگارند، بلکه تحت شرایط مستقیمی که از گذشته به آنها رسیده و با آن روبرو شده‌اند، تاریخ را روایت می‌کنند.»^۱

منظور اینکه اگر تاریخ فرضی در تحلیلهای جامعه‌شناسی تاریخی

1- hypothetical or counterfactual history

2- Men make their own history, but they do not make it just as they please; they do not make it under circumstances chosen by themselves, but under circumstances directly encountered, given and transmitted from the past' {95}

دیگر کار از کار گذشته بود:

«هر کس آزاد است با دیگری مخالف یا موافق باشد. اما حق این بود که آقای خوئینی‌ها وقتی که داوطلب نمایندگی مجلس می‌شد، این حرف و نظر را با مردم در میان می‌گذاشت تا مردم از روی آگاهی رأی می‌دادند» {۹۷}

ولی همانگونه که قبلاً اشاره شد، اگر مردم نمی‌دانستند، آقای بنی‌صدر که می‌دانست، لذا اگر وی از قبل لیست کاندیداهای مورد نظر خود را به مردم اعلام کرده بود، آنگاه، بسیار کمتر فرصت برای بی‌اخلاقی‌های کسانی مانند این آقایان پیش می‌آمد. البته نهضت آزادی، با وجودی که در خارج از قدرت نیز قرار گرفته بود و بنابراین می‌توانست که معقول‌تر ببیند و عمل کند، به علل مختلف، از جمله به دلیل رقابت‌های شخصی با بنی‌صدر، و با وجود آگاهی از ماهیت استبدادی و قدرت طلب حزب جمهوری اسلامی، به طرف حزب جمهوری اسلامی حرکت می‌کرد و با نامزد کردن کسانی مانند آقای هاشمی رفسنجانی، در عمل، برای رهبران حزب، پوشش ایجاد می‌کرد و در عمل حزب را در برنامه‌اش برای استقرار استبداد، یاری می‌رساند.

بخش ششم

با وجود محاصره اقتصادی و کمبود شدید وسایل یدکی و فساد اقتصادی در ارتش در زمان شاه، که حال در زمان جنگ خود را متبلور کرده بود، در اثر دموکراتیزه کردن ساختار ارتش، اولویت بخشیدن به ابداع و ابتکار و برانگیخته شدن روح ملی، ارتش موفق شد بعد از مهار حمله عراق و با وجود شکست در اولین عملیات تهاجمی خود در هویزه، به پیروزی‌های بزرگی، از جمله در جنگ آسفالت، باز پی‌گیری تپه‌های الله اکبر، قلعه‌های بازی دراز، پس گرفتن قصر شیرین و سوسنگرد دست یابد، تا جایی که تیمسار فلاحی رئیس ستاد ارتش حدود هشت ماه بعد از شروع جنگ، اعلام کرد که بیش از ۴۰ درصد از زمین‌هایی که به کنترل عراق در آمده بودند، آزاد شده‌اند.

حمله خشونت بار به دانشگاه‌ها به هدف سرنگونی رئیس جمهور

در زمانی که رئیس جمهور بنی‌صدر برای رسیدگی به کارهای عمرانی در خوزستان به سر می‌برد، حزب جمهوری اسلامی به این فکر می‌افتد که دانشگاه‌ها به انقلاب فرهنگی احتیاج دارند و باید اسلامی شوند. سران قدرت طلب حزب، به کمک کسانی مثل حسن آیت برای این کار از دانشجویان تندرو مذهبی که به خدمت حزب جمهوری اسلامی گرفته شده بودند، کمک می‌گیرد. هواداران حزب جمهوری اسلامی در دانشگاه‌ها هر چند در آن زمان در برابر دیگر گروه‌ها و جریانهای مخالف آنها، اقلیتی بیش نبودند و در صحن دانشگاه‌ها روز به روز بیشتر به انزوا در می‌آمدند، ولی با اتکاء بر منطق خشونت‌گری توانستند جو سنگینی علیه اکثریت دانشجویان به وجود آورند. دانشگاه‌ها به هر حال به تصرف حزب جمهوری اسلامی و هوادارانش در آمد و البته تا آذرماه ۱۳۶۱ تعطیل شدند. آقای دکتر عبدالکریم سروش نیز برای اولین بار درباره این توطئه در برنامه «به عبارت دیگر» از بی‌بی‌سی فارسی چنین می‌گوید:

«لآن دیگر چند چیز فاش شده است. یکی اینکه این برنامه، یعنی پروژه انقلاب فرهنگی در حزب جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی شد و شخص آقای آیت از کسانی بود که پشت آن بود. در نوارهایی که از او

به دست آمد و منتشر شد، گفته بود که ما برنامه‌هایی در دانشگاه‌ها خواهیم داشت که پدر آقای بنی‌صدر هم نمی‌تواند جلو آن را بگیرد» {۹۸}

در چارچوب این واقعیات می‌شود سخنان آقای هاشمی رفسنجانی درباره نوع و چگونگی اقدامات حزب جمهوری اسلامی بر علیه رئیس جمهور را رمزگشایی کرد:

«یکی از کانونهای فساد که بدترین کانونها شده بود، همین دانشگاه بود که ضربه دوم را هم باز دانشجویها زدند و این مراکز فساد را هم اشغال کردند و به عنوان «انقلاب فرهنگی» تعطیل نمودند و دوباره جریانها تداوم یافت... پایگاه دانشگاه را از دستشان گرفته بودیم.» {۹۹}

مطابق معمول، رفسنجانی موفق می‌شود خود آقای خمینی را وارد صحنه اصلی تهاجم علیه دانشگاه‌ها کند. آقای خمینی زمینه را با چند سخنرانی ایجاد می‌کند و در یکی از آخرین سخنرانی‌های خود قبل از یورش به دانشگاه‌ها، این مراکز آموزشی را متهم می‌کند که دانشجویان را غرب زده کرده و به مراکز تبلیغات سازمانهای چپ تبدیل شده‌اند. {۱۰۰} و آقای خامنه‌ای اعلام می‌کند که:

«پدرکشتگان این انقلاب در دانشگاه مقابل مردم سنگر گرفته‌اند.» {۱۰۱}

پشت سر این اتهامات، طولی نمی‌کشد جبهه متشکل استبدادی در خط امام، گامهای بعدی را بر می‌دارد.

بنی‌صدر وقتی از برنامه حمله به دانشگاه خبردار می‌شود، فوری خود را به تهران می‌رساند و در تهران در جلسه شورای انقلاب با رهبران حزب درگیر می‌شود:

«شما برنامه کارتان زدن رئیس جمهور است. صریح حرف بزنید. دیگر اسلامی کردن دانشگاه یعنی چه؟ شما اگر قرار است دانشگاه را اسلامی کنید، اول خودتان مسلمان شوید و اقلاً دروغ را ترک کنید.» {۱۰۲}

و زمانی که مطمئن می‌شود برنامه سرنگونی از طریق کشتار وسیع در دانشگاه از قبل تدارک شده، از گروه‌ها و سازمانهای سیاسی می‌خواهد که دانشگاه را تخلیه کنند و برای جلوگیری از زد و خورد، اعلامیه‌ای صادر کرده و در آن اعلام می‌کند:

«... بنابراین هرگونه اجتماع و ایجاد درگیری در دانشگاه‌ها و خارج از آن عملی ضد انقلابی تلقی می‌شود... در خارج دانشگاه‌ها اقدام به هرگونه تجمع و حمله به مراکز سازمانهای سیاسی، توطئه بر ضد دولت انقلاب و تضعیف جبهه داخلی ما در برابر آمریکای سلطه‌گر است. هر محلی که خارج از دانشگاه تصرف شده، باید فوراً تخلیه شود.» {۱۰۳}

بکارگیری این روش مانع می‌شود که عملیات کشتار بزرگ که نیاز به پوشش مردمی داشت، به مرحله اجرا در بیاید. در عین حال به علت عدم تخلیه دانشگاه از طرف هواداران سازمان چریکهای فدایی خلق، برخوردی روی می‌دهد. رئیس جمهور از مهدی فتاپور و فرخ نگهدار از رهبران سازمان چریکهای فدایی خلق دعوت می‌کند که در دفتر او حضور یافته تا آنها را از علت اصلی حمله به دانشگاه‌ها مطلع کند. تاکنون آقای فرخ نگهدار درباره محتوای این مذاکرات سکوت کامل اختیار کرده‌اند ولی بنا بر سخنان آقای فتاپور:

«بنی‌صدر خیلی آشکار و صریح صحبت کرد و گفت که این طرحی است وسیع تر از گرفتن دفاتر. آنها قصد ندارند با تسخیر دفاتر کار را

بنی صدر هم نمی‌تواند مقاومت کند...» و بعد با اطمینان پیش بینی کرد که: «مطمئن باشید که نقشه آماده است و اصلاً زیر و رو می‌شود... بعد از ۱۴ خرداد، نه مطلقاً امتحانی خواهد شد، نه دانشگاه باز خواهد بود، دانشگاه تعطیل خواهد شد» {۱۰۷}

در فاصله کمی بعد از این پیش بینی، آقای خمینی در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۳۵۹، فرمان انقلاب فرهنگی را اعلام می‌دارد و دستور تشکیل ستاد فرهنگی راداده و ستاد، آقای عبدالکریم سروش را به سمت سخنگویی خود برمی‌گزیند. این عمل در واقع یکی از اصلی‌ترین تخلقات آقای خمینی از قانون اساسی بود. بنی صدر غیر قانونی بودن ستاد انقلاب فرهنگی را از طریق شمس آل احمد به اطلاع اعضای ستاد می‌رساند و خود شمس آل احمد نیز بعد از این پیام رسانی، دیگر در جلسات ستاد شرکت نمی‌کند. {۱۰۸}

ولی بسیاری از دانشجویان خط امام که فرمان را چراغ سبزی برای تصفیه‌های گسترده می‌دانستند، دست بکار شدند. در نتیجه بقول آقای ملکی، اولین رئیس دانشگاه تهران، بعد از انقلاب، بیش از دو سوم اساتید و پیش از ۵۷۰۶۹ دانشجویان دانشگاه‌های کشور اخراج شدند. {۱۰۹}

قرارداد یا تسلیم نامه الجزایر

اصل ۱۲۵ قانون اساسی تأیید می‌کند که قراردادهای، پیمانها، عهدنامه‌ها و مقاله‌نامه‌ها، بایستی به امضای رئیس جمهور و یا نماینده قانونی او برسد. قرارداد الجزایر که به آزادی گروگانها بعد از ۴۴۴ روز منجر شد، بدون اطلاع رئیس جمهور، توسط نخست وزیر و به دست بهزاد نبوی در الجزایر، با طرفهای آمریکایی امضاء می‌شود. به نظر می‌رسد که برای فریب افکار عمومی و اینکه نشان بدهند که این موافقتنامه، به امضای رئیس جمهور نیاز نداشته است، آن را «علامیه الجزایر» می‌نامند، در حالی که در متن انگلیسی موافقت نامه از لغت «agreement» استفاده شده است که همان «موافقت‌نامه» می‌باشد. همانگونه که از خاطرات کیومرث صابری معلوم می‌شود، آقای نبوی از قبل متوجه شده بودند که امضای چنین قراردادی در واقع کاپیتولاسیون می‌باشد و از ایشان یک وثوق الدوله دیگر در تاریخ خواهد ساخت.^۲

در هر حال، تأخیر عمدی در آزاد کردن گروگانهای آمریکایی که قرار نبود بیش از چند روز زندانی باشند، منجر به شکست کارتر و پیروزی رونالد ریگان، در انتخابات اکتبر ۱۹۸۰ می‌شود و ریگانسیم وحشی با پیامدهای وسیع خشونت بارش در سطح جهان، توسعه می‌یابد. و این در حالی است که به قول آقای سید محمود کاشانی، سرپرست داوران ایرانی در لاهه، بعدها مسئولان وزارت خارجه آمریکا «صریحاً و کتباً اعلام کردند که این بیبانه‌ها را ما نوشتیم و ایرانی‌ها (آقایان رجایی و نبوی) فقط امضای خود را زیر آن گذاشتند.»^۳ {۱۱۱} آقای احمد سلامتیان، ضرر مالی این قرارداد را تنها ۳۰ میلیارد دلار (معادل ۹۰ میلیارد دلار، به ارزش دلار امروز) می‌داند. {۱۱۲} بنی صدر که با اصل گروگانگیری از آغاز به مخالفت برخاسته بود و به قول آقای حسن آیت آن را «ضد انسانی، ضد اخلاقی، ضد قانونی» {۱۱۳} می‌دانست، از آنجا که هم امضای قرارداد را غیرقانونی

۲- کیومرث صابری (گل آقا) در مورد آقایان رجائی و نبوی می‌گوید: «وقتی دو نفری از جماران بازگشتند، بهزاد نبوی تا مرا دید، از ته سالتن، گفت: صابری ببین! تو بعنوان یک نویسنده شاهد باش! قرار است ما کاری بکنیم که فردا به من خواهند گفت: وثوق الدوله ایران. ولی تو شاهد باش که ما فقط به اطاعت امر امام اینکار را می‌کنیم...» {۱۱۰}

۳- آقای سید محمود کاشانی سرپرست داوران ایرانی در لاهه، برای اجرای قرارداد الجزایر می‌بودند، که بنا به درخواست آمریکا در سال ۱۳۶۳ از این کار بر کنار شد.

پایان دهند. آنها در صدد پیشبرد برنامه وسیع تری هستند که رئیس جمهور را هدف قرار داده و از الگوهای بسیج در انقلاب فرهنگی چین می‌خواهند استفاده کنند.» {۱۰۴}

به نظر می‌رسد که اگر مداخله آقای فتاپور و دیگران نبود، نیروهای در میان نیروهای چپ وجود داشتند که فکر می‌کردند که چنین کشتاری به نفع جریان چپ می‌باشد:

«ملاقات ما بدون نتیجه و با حملات تند متقابل من و حسین روحانی خاتمه یافت. او به ایده عقب نشینی حمله کرده و سازمان را یک جریان متزلزل و بی‌اراده نامید. او در برابر استدلال من که مقاومت با کشته شدن تعداد زیادی دانشجویان و بدون نتیجه پایان خواهد یافت، می‌گفت در انقلاب از کشته دادن نباید هراسید. امروز ۱۳ آبان جمهوری اسلامی است. اگر امروز چند صد دانشجو کشته شوند، این خونریزی همانند ۱۳ آبان ۵۷، آغازگر یک جنبش اجتماعی و سرنگونی رژیم اسلامی خواهد بود.» {۱۰۵}

در هر صورت رئیس جمهور با حضور در ساختمانی کنار دانشگاه و با تخلیه خیابانها، مانع از آن می‌شود که گروه‌های مسلح شده حزب جمهوری بتوانند با استفاده از پوشش جمعیت دست به کشتار بزنند. بنی صدر روز بعد در حضور صدها هزار نفری که به حضور در دانشگاه دعوت شده بودند، اعلام می‌کند:

«من به شما می‌گویم که در روزهایی که گذشت، خواب کشتار خیابانی بیرحمانه‌ای را دیده بودند، ولی بر اثر هوشیاری دانشجویان مسلمان و همه مردم کشور ما، این توطئه خنثی شد و برخورد و زد و خورد به حداقل انجامید...» {۱۰۶}

و اضافه کرد:

«از امروز دانشگاه باز می‌شود. در محیط دانشگاه نباید برخورد باشد. باید افتتاح دانشگاه را محترم بشمارند»^۱

حسن آیت چندی بعد اذعان کرد که برنامه دانشگاه در واقع برای زدن بنی صدر بود، ولی او زرنگی کرد و سوار موج شد. او در همان حال اضافه کرد که توطئه برای سرنگونی بنی صدر بسیار جدی تر به مرحله عمل در خواهد آمد: «... خلاصه می‌خواهد از خودش برنامه‌ای داریم که بابای

۱- بنا براین به نظر می‌رسد که هدف از دعوت مردم برای حضور در دانشگاه، نه حمله و یا بستن دانشگاهها، بلکه جلوگیری از کشتار وسیع و نیز با استفاده از چتر مردم، گشودن دانشگاهها بوده است. در واقع اکثریت مطلق آکادمیکها و رهبران سیاسی که بنی صدر را متهم به حمله به دانشگاهها کرده‌اند، نه تنها این اتهام را با سانسور امور واقع انجام داده‌اند، بلکه هیچ توضیحی نداده‌اند که اگر بنی صدر نفعی داشت که در توطئه‌ای شرکت کند که بر علیه او تدارک دیده شده بود، آن نفع چه بوده است؟ یکی از نمونه‌های گویای این مقاومت در برابر امور واقع و عدم توانایی در توضیح انگیزه بنی صدر، تحقیق دکتر سعید امیر ارجمند در کتاب معروف عمامه در برابر تاج است. وی می‌پذیرد که مطابق نوار آیت، هدف از حمله به دانشگاه سرنگونی بنی صدر بوده است و در عین حال بنی صدر را ایدئولوگ انقلاب تعریف کرده که در برابر وسوسه انقلاب فرهنگی نتوانست مقاومت کند. از آقای امیر ارجمند توقع می‌رفت در این باره دست کم توضیح دهد که چطور می‌توان عقلاً پذیرفت بنی صدری که از انقلاب فرهنگی به ضدانقلاب تعبیر می‌کرد به دست خود پایگاه اصلی مبارزه‌اش علیه حزب جمهوری، یعنی دانشگاهها، را به تعطیلی فرا بخواند؟ این عدم توانایی برای دفاع از نظرشان در مورد حادثه‌ای بس جدی و با پیامدهای جدی تر از ضعفهای جدی تحقیق ایشان می‌باشد. نمونه‌های دیگر را در کارهای اساتیدی مانند شائول بخاش و فرد هالیدی می‌بینیم که آنها نیز برای دفاع از نظر خود به هیچ فاکتی رجوع نکرده‌اند و بودن تحلیل منطقی وقایع تنها به بازگویی نظرات متناقض بازپرداخته‌اند.

برابر حمله ارتش عراق بایستند، یعنی نیروی هوایی، انجام می‌شود.^۲ انجام این کودتا، بهانه لازم را بدست حزب جمهوری اسلامی داد که در عمل، طرح از بین بردن ارتش و جایگزینی آن را با سپاه پاسداران به اجرا بگذارد. آقای خمینی نیز با دستور کشتار دستگیر شدگان، زمینه عملی این طرح را فراهم می‌آورد: «آنهايي که در این مسائل، در این مسأله (کودتای نوژه) همراه بودند با این خیال فاسد کودتا، تمام اینها به حسب حکم قرآن حکم شان قتل است بلا استثناء. یک استثناء درش نیست، هیچ کس حق ندارد که یک کسی را عفو بکنند، یک کسی را مسامحه با او بکنند. اینها به حکم اسلام و حکم قرآن فاسد و مفسد هستند و درباره اینها چهار حکم در قرآن هست که از همه کوچک‌تر، کشتن است»^{۱۲۴} و این در حالی بود که بنی‌صدر فرماندهان ارتش را به نزد آقای خمینی فرستاده بود تا او را از حمله قریب الوقوع عراق آگاه کنند و آقای خمینی با اطمینان کامل می‌گوید کسی جرأت حمله به ایران را ندارد و به بنی‌صدر پیام می‌دهد که اینها داستان حمله عراق را ساخته‌اند تا مانع تسویه‌ها در ارتش شوند. بعد از شروع حمله عراق، بنی‌صدر در نامه‌ای خطاب به آقای خمینی می‌نویسد:

«یک ماه پیش، فرماندهان را به خدمت فرستادم، اطلاعات حاصله درباره توطئه امروز را به عرض رسانند. بعد به اینجانب فرمودید این اطلاعات را باور نمی‌فرمایید و امروز راست از آب در آمده‌اند»^{۱۲۵}

هنوز معلوم نشده که آقای خمینی بر اساس چه اطلاعاتی و از چه منابعی به این نتیجه قطعی رسیده بود که صدام جرأت حمله به ایران را ندارد. ولی بنی‌صدر به این نتیجه رسیده بود که برنامه حمله به ایران در آمریکا ریخته شده است:

«بانی این جنگ به نظر من آمریکاست. ادامه جنگ نیز به سود آمریکاست. این جنگ وضعیت دلار را تثبیت می‌کند، قیمت‌های مواد خام و ساخته شده را به سود آمریکا بالا می‌برد، موقعیت آمریکا را در خاورمیانه تثبیت می‌کند»^{۱۲۶}

در هر حال، تا زمانی که احتمال شکست خوردن از ارتش سر تا پا مجهز صدام جدی بود، رهبران حزب جمهوری اسلامی مزاحمتی برای بنی‌صدر در جنگ فراهم نیاوردند و حتی قول حمایت نیز داده بودند. آنها نیک می‌دانستند که جامعه بر نقش آنها در اضمحلال ارتش آگاه است و در صورت شکست، از اولین کسانی خواهند بود که باید به مردم حساب پس دهند. ولی از زمانی که امکان پیروزی ایران جدی شد، ترس از شکست ارتش، به ترس از پیروزی بنی‌صدر تبدیل شد و بنابراین، کارشکنی‌ها در کار جنگ شروع شد. حزب توده، نقش اصلی در حمله‌های سیاسی به بنی‌صدر را بازی می‌کرد و به بیان دیگر، به حزب جمهوری اسلامی، که از

کودتا پیروز هم می‌شد، کشور وارد جنگ داخلی شدیدی می‌شد و ارتش صدام به ایران حمله می‌کرد و برنامه تقسیم ایران به پنج کشور را به اجرا در می‌آورد. و اگر پیروز نمی‌شد، ارتش صدام با نیرویی پراکنده و روحیه باخته روبرو می‌بود که کار را بر ارتش عراق بس آسان می‌نمود. و اضافه می‌کند که ساده لوحی بیش از حد آقای بختیار، باعث شد که فریب صدام را بخورد. در صورت شکست یا پیروزی کودتا، صدام خوزستان را ضمیمه خاک خود می‌کرد و با تجزیه شدن ایران، به هدف خود می‌رسید. رک: {۱۲۲}

۲- نقش اصلی را در کودتاها نظامی همیشه بر عهده نیروی زمینی می‌باشد و نیروی هوایی یا نقش ندارد و یا نقشی حاشیه‌ای بازی می‌کند. ولی در کودتای نوژه نقش اصلی بر عهده نیروی هوایی گذاشته شده بود. دیگر اینکه با وجود حضور متخصصان عراقی، آنقدر طرح ناشیانه اجرا شد، که دستگاه اطلاعاتی رژیم که هنوز بسیار از هم گسیخته بود، از چندین طریق از برنامه کودتا آگاه شده بود. برای اطلاعات دقیق‌تر در این مورد می‌توانید به تحقیقی که نویسنده در این مورد انجام داده است مراجعه کنید: {۱۲۳}

می‌دانست، و هم محتوای آن را حاوی ضررهای عظیم به کشور، بر علیه امضاء کنندگان اعلامیه، اعلام جرم کرد. و این اقدام در حالی بود که هنوز نمی‌دانست که خود شخص آقای خمینی در این معامله شرکت داشته است. {۱۱۴} آقای نبوی تقاضای جلسه غیر رسمی مجلس را می‌کند و در آنجا می‌گوید که اعلام جرم بنی‌صدر کار را به جاهای باریک خواهد کشاند چرا که «من به امر دولت و امام عمل کرده‌ام»^{۱۱۵} بنی‌صدر درخواست شنیدن نوار جلسه غیرعلنی را می‌کند، ولی رئیس مجلس، آقای هاشمی رفسنجانی، از دادن نوار به رئیس جمهور خودداری می‌کند. {۱۱۶} علیرضا نوبری، رئیس بانک مرکزی، از طریق روزنامه انقلاب اسلامی شروع به افشاگری در مورد مفاد قرارداد می‌کند. {۱۱۷} سنجش افکار، اثر وسیع این افشاگری‌ها را نشان می‌دهد و بیش از ۹۰٪ مردم نیز بر این نظر می‌شوند که قرارداد، در ضرر کامل ایران، به امضاء رسیده است. {۱۱۸} آقای رفسنجانی خشم خود را از افشاگری‌ها نشان می‌دهد:

«... روزنامه‌ها، مخصوصاً روزنامه انقلاب اسلامی که به تشنج دامن می‌زند - انجام نمی‌دهند و پرونده گروگانها - که ربطی به آنها ندارد»^{۱۱۹}

به نظر می‌رسد که به همین علت است که ناگهان تصمیم گرفته می‌شود که رئیس بانک مرکزی به عنوان تنها شاهد ناخودی قرارداد، برکنار شود و برای حذف وی لایحه‌ای تحت عنوان عجیب «حذف فرمان همایونی» به مجلس برده می‌شود. نوبری از پست خود خلع می‌شود، غافل از اینکه قبلاً بخشی از اسناد و مدارک در مورد قرارداد را در اختیار رئیس جمهور قرار داده، و رئیس جمهور مصمم است که آن را پی بگیرد. محمد جعفری بر این عقیده است که از آنجا که بنی‌صدر قصد داشته که به استناد این مدارک، علیه رجایی و نبوی اعلام جرم کند و در نتیجه دولت رجایی را برکنار کند، تصمیم به کودتا بر علیه بنی‌صدر، جدی شد. {۱۲۰} آقای بهزاد نبوی بعدها این نظر را بگونه‌ای تأیید کرده و در عین حال متذکر می‌شود که:

«البته من نمی‌دانم اگر در آن روز آن اقدام صورت نمی‌گرفت و ماجرای بنی‌صدر آن طور نمی‌شد، الان وضعیت ما بهتر بود یا نه»^{۱۲۱}

ولی به نظر می‌رسد که اگر این نظر به عنوان دلیل لازم برای انجام کودتا پذیرفته شود، دلیل کافی نمی‌تواند باشد. شکست حمله عراق و تقاضای صلح از طرف صدام با پذیرفتن شرایط ایران، می‌توانسته که شرط مکمل آن برای انجام کودتا بوده باشد. بنابر این لازم است که به اختصار به این موضوع پرداخته شود.

حمله عراق بعد از کودتای نوژه

در حالی که گروگانگیری دیپلماتهای آمریکایی و در نتیجه انزوای سیاسی ایران و محاصره اقتصادی، شرایط بین‌المللی برای حمله عراق به ایران را فراهم آورده بود و در حالی که نیروی زمینی ایران نیز بیشتر در کردستان زمین‌گیر شده بود، کودتای نوژه، با همکاری آقایان بختیار، اویسی و صدام حسین،^۱ با هدف از بین بردن تنها نیرویی که می‌توانست در

۱- تحقیقات محقق آمریکایی مارک گازبورسکی، هم تأییدی بر صحت تحقیقات نویسنده می‌باشد و هم اینکه گازبورسکی نشان داده است که صدام حسین حمله خود به ایران را تا به بعد از انجام کودتای نوژه به تأخیر انداخت، تا تنها خط‌های دفاعی باقی مانده در برابر ارتش عراق که اول نیروی هوایی بود و بعد لشکر زرهی دزفول توان عملیاتی‌شان را از دست بدهند. من در تحقیقات خود به این نتیجه رسیده بودم که هدف از کودتایی که هیچ امکان پیروزی نداشت، از بین بردن تنها مانع جدی در مقابل ارتش صدام، نیروی هوایی، بوده است و گازبورسکی نشان داده است که برنده واقعی این کودتا صدام حسین بوده است. او می‌گوید که حتی اگر

اکبر، قله های بازی دراز، پس گرفتن قصر شیرین و سوسنگرد، دست یابد، تا جایی که تیمسار فلاحی رئیس ستاد ارتش حدود هشت ماه بعد از شروع جنگ، اعلام کرد که بیش از ۴۰ درصد از زمین هایی که به کنترل عراق در آمده بودند، آزاد شده اند. {۱۳۱}

موافقت صدام با شرایط ایران برای صلح

با مسلم شدن شکست نقشه صدام در رویارویی با ارتش ایران، شکست نیروی هوایی این کشور در مقابل با نیروی هوایی ایران و ضعیف شدن روحیه سربازان عراقی،^۳ و از بین رفتن نیروی دریایی عراق و محاصره دریایی بندر فاو، صدام مجبور می شود درخواست صلح کند. او این درخواست خود و دولتهای عربی طرفدارش را ناچاراً از طریق دو هیأت کشورهای اسلامی و نیز هیأت کشورهای بی طرف (کشورهای جنبش غیرمتعهدها) به سرپرستی وزیر خارجه کوبا، ایزیدورا مالمریا،^۴ مطرح می کند و موافقت خود را با شرایط ایران، که همان عقب نشینی از مرزها تا برد توپخانه ها و نیز پرداخت غرامتی سنگین، بوسیله کشورهای نفت خیز خلیج فارس، به دولت ایران اعلام می کند.^۵ {۱۳۲}

اما حزب جمهوری اسلامی، حداکثر سعی خود را می کند تا مانع صلح شود. آقای خمینی که اول پذیرفته بود صلح برقرار شود، بنا به گفته بنی صدر، پس از اینکه رهبران حزب جمهوری اسلامی نزد ایشان رفته و می گویند که اگر بنی صدر صلح را برقرار کند، دیگر حتی شما هم حریف او نخواهید شد، نظر خود را عوض می کند. {۱۳۳} بنظر می رسد که این اطلاع با نظر آقای رفسنجانی در مخالفتش با صلح و اظهار خشنودی از تغییر نظر آقای خمینی، همخوانی دارد:

«در پیام امام در مورد جنگ و هیأت میانجی هم مطالبی آمده که سیاست آقای بنی صدر را محکوم می کند. آقای بنی صدر دیروز در کارنامه اش نوشته، مایل است به جنگ خاتمه بدهد و صلح کند، ولی شعارهای راهپیمایی امروز و اظهارات امام یقیناً راه را برای ایشان بسته است.» {۱۳۴}

و حتی در بی اعتنائی کامل، درخواست ملاقات هیأت میانجی کشورهای اسلامی را نمی پذیرند.

تجربه سیاسی زیادی برخوردار نبود، خط می داد. در اینجاست که ناگهان می بینیم که بنی صدر را ناپلئون انقلاب ایران می خوانند و بعد هم او با ژنرال پینوشه مقایسه می شود که قصد کودتا دارد و شعار «ژنرال پینوشه، ایران شیلی نمی شه» بر دهان هواداران حزب جمهوری اسلامی و اقرارش می افتد. بنی صدر آگاه از تأثیرهای اینگونه اتهامها بر خمینی، استعفا نامه خود را نزد خمینی می گذارد تا هر زمان که خود صلاح می بیند، منتشر کند. همزمان، حزب جمهوری اسلامی بیشترین سعی خود را بکار می برد تا روحیه ارتشیان را ضعیف و مانع عملیات موفق آنها در جبهه ها شود. تا جایی که دادگاه های انقلاب حتی کسانی مانند فکوری و فلاحی از فرماندهان کل ارتش را به دادگاه احضار می کنند. فرماندهان ارتش در زمان جنگ متهم به «ضد انقلاب» بودن و «افرادی با کارنامه سیاه» می شوند. تا جایی که تیمسار فلاحی به حجت الاسلام هادوی، دادستان انقلاب می نویسد:

«تاریخ انقلاب ایران و ملت حق شناس ایران، درباره سرتیپ فلاحی، بعد از او قضاوت خواهد کرد و سرانجام قضاوت نهایی در رستاخیز الهی و با رأی خدا اعلام خواهد شد» {۱۳۷}

این کارها کافی نبود:

«افسران ارتش به بهانه های مختلف مورد تحقیر و توهین قرار می گرفتند. به عنوان نمونه، فرمانده تیپ دزفول گرفتار و روانه زندان و شکنجه شد. اثر شکنجه هنوز روی بدن او باقی است و می لنگد. فرمانده لشکر اهواز نیز زندانی شد و چند نوبت به شدت کتک خورد. فرمانده لشکر خراسان را توقیف کردند به تهران آوردند و سر او را تراشیدند و پس از چهار روز زندان انفرادی، گفتند آزاد است. او نزد من آمد و گریست و گفت: من یک سرتیپ ارتش هستم. با تحقیری که مرا روا کردند، چگونه می توانم باز گردم و لشکر فرماندهی کنم؟ در کرمانشاه سرهنگی را بدون دلیل توقیف کردند و او را به مستراح شویی واداشتند» {۱۳۸}

و در مجلس، خلبانان به عامل آمریکا بودن متهم می شوند.

به نظر می رسد پیروزی ارتش به فرماندهی بنی صدر به کابوسی برای سران حزب تبدیل شده بود تا جایی که آقای رجایی در مسجد سپهسالار اعلام می کند که ما پیروزی را که با این ارتش حاصل شود نمی خواهیم. {۱۳۹} سید حسین خمینی، نوه رهبر، در همان روزها متن یکی از گفتگوهای خصوصی در بیت آقای خمینی را افشا می کند:

«من خودم با آنها بحث کرده ام و خودم از آنها شنیدم که می گویند خوزستان و حتی نصف ایران هم برود، بهتر از این است که بنی صدر حاکم شود.» {۱۳۰}

با وجود محاصره اقتصادی و کمبود شدید وسایل یدکی و فساد اقتصادی در ارتش در زمان شاه، که حال در زمان جنگ خود را متبلور کرده بود،^۱ در اثر دموکراتیزه کردن ساختار ارتش، اولویت بخشیدن به ابداع و ابتکار و برانگیخته شدن روح ملی، ارتش موفق شد^۲ بعد از مهار حمله عراق و با وجود شکست در اولین عملیات تهاجمی خود در هویزه، به پیروزی های بزرگی، از جمله در جنگ آسفالت، باز پس گیری تپه های الله

۳- برای نمونه سرگرد بازنشسته محمد تقی گلدوست، در مصاحبه با نویسنده اشاره کرد به سخن یکی از اسرای عراقی، که به ایشان گفته بود که وقتی ارتش ایران حمله می کند، ما می دانیم که به هدف حمله خود نائل خواهد شد و وقتی ما پاتک می زنیم، می دانیم که زمین از دست رفته را پس خواهیم گرفت (۲۰۰۴/۰۳/۱۲). و یا سروان رضا استوار، فرمانده گروهان تانکهای چیفتین در نبرد آسفالت، به نویسنده گفت که با دوازده تانک در برابر ۱۵۰ تانک عراقی به مقاومت پرداخته بودند که در طول نبرد با تانکهای عراقی شاخ به شاخ شده و هفت تانک از دست داده بودند ولی تصمیم گرفته بود که عقب نشینی نکند که در این فاصله به فرستنده یکی از تانکهای عراقی دست یافته بودند، و یکی از سربازان عرب ایرانی واحد او ترجمه گزارش فرمانده تیپ زرهی عراقی را برای فرمانده لشکرش ترجمه کرد، که در آن، فرمانده می گفت که تانکهای ایرانی میخکوب شده اند و نمی شود آنها را به عقب راند. (۲۰۰۵/۰۴/۲۳)

۴- در طول تحقیق سعی بر این شد که با ایشان (Isidoror Malmierca) در این مورد مصاحبه ای انجام بگیرد، که اطلاع حاصل شد که متأسفانه ایشان در سال ۲۰۰۱ فوت نموده اند.

۵- عراق با پرداخت ۲۵ میلیارد دلار موافقت کرده بود و ایران درخواست ۵۰ میلیارد داشت و این در حال بود که خسارت مالی جنگ در آن زمان بسیار کمتر از این مبالغ بود.

۱- برای نمونه، ایران در حالی که حدود هفتصد تانک چیفتین، با موتور ضعیف از انگلستان خریداری کرده بود، که هر هشتصد کیلومتر احتیاج به سرویس کامل داشت، ولی برای حرکت دادن این تانکهای هفتاد تنی، از روسیه تانک برهائی خرید شده بود که برای حرکت دادن تانکهای سی تنی روسی ساخته شده بودند، و این از عوامل اصلی شده بود که بردن تانکها به جبهه را با مشکل جدی روبرو کرده بود.

۲- سپاه پاسداران در آن زمان نیروی حداکثر در حدود بیست هزار نفر در اختیار داشت و بیشتر نفرات آن از آموزشهای تکنیکی لازم و دیسیپلین نظامی بی بهره بودند. بعدها محسن رضایی و دیگران بر این واقعیت صحنه گذاشتند.

خمینی به شرط سکوت و همکاری بنی صدر، پیشنهاد می‌کند که نخست وزیر و دولت را نیز خود او (= بنی صدر) انتخاب کند، می‌گوید:

«ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا به چه کار من می‌آید؟ از ابتدا گفته‌ام که این مقامها را برای حداکثر تلاش به خاطر نجات کشور و انقلاب می‌پذیرم و هنوز نیز باید دوباره تکرار کنم که مرا بدانها دلبستگی نیست.» {۱۳۷}

بنابراین به همان اندازه که می‌شود رفتارهای سیاسی حزب جمهوری اسلامی و آقای خمینی را به خوبی در درون گفتمان قدرت، فهم و درک کرد و توضیح داد، بیشترین رفتارهای سیاسی رئیس جمهور در درون این گفتمان، چندان قابل فهم و توضیح نیست. اتخاذ چنین موضعی، بیشتر از نقطه نظر باورهایست که می‌تواند توضیح داده شود. البته این نکته‌ای نبود که از ذهن رهبران حزب دور مانده باشد، ولی تعجب در این است که چگونه از دید اکثر متخصصان انقلاب ایران پنهان مانده است!

آقای رفسنجانی در نماز جمعه اعلام کرده بود که ما در ایران دو اسلام داریم، اسلام فیضیه و اسلام بنی صدر و در نامه به آقای خمینی می‌نویسد: «... به شما عرض کردیم که بینش آقای بنی صدر، مخالف بینش اسلام فقهاتی است...»

و یا آقای خوئینی‌ها در دفاع از عدم کفایت رئیس جمهور می‌گوید:

«بنی صدر با قبول دموکراسی غربی، ولایت فقیه را نفی می‌کند و با قبول حقوق بشر کذائی غرب، به اعدام فرخ رو پارسا اعتراض می‌کند و تعزیر را شکنجه می‌نامد و لایحه قصاص را غیرانسانی تلقی می‌کند. او اسلامی را می‌خواهد که با یافته‌های بیست ساله او در غرب و ارزشهای غربی منطبق باشد.» {۱۳۸}

به بیان دیگر، اختلاف اساسی جبهه اقتدارگرا با بنی صدر به این باز می‌گشت که جبهه‌ای که حزب جمهوری اسلامی آن را رهبری می‌کرد، بر این باور بود که مردم نمی‌فهمند و بنابر نظر آقای خمینی، حکم ایتمام و صغار را دارند، که نیز بنابر نظر آقای بهشتی «دیکتاتوری صلحا» برای چنین مردمی، نظام مطلوب خواهد بود. در حالی که بنی صدر، اسلام را به عنوان گفتمان آزادی، تفسیر و تعبیر می‌کرد:

«اسلام دین انتقاد و اعتراض است» {۱۳۹}

و این از آنجاست که انسان فطرتاً آزاد و با استعداد رهبری خلق شده است و بنابراین محتاج قیام و ولی نیست، بلکه محتاج آزادی می‌باشد و علت ظهور انقلاب نیز همین بود:

«ما انقلاب کردیم که آزادی بدست آوریم و مردم آزاد باشند» {۱۴۰}

و این از آنجاست که پیش شرط رشد انسان، مبارزه با سانسور و استقرار آزادی‌ها می‌باشد.^۱ و در همین رابطه است که در پاسخ به حزب جمهوری اسلامی که وجود آزادی‌ها را خطرناک می‌داند، پاسخ می‌دهد:

«می‌گویید چرا من گفته‌ام که مردم باید آزاد باشند و تحدید آزادیها خطرناک است؟ ای کسانی که ناسزا می‌گویید، اگر برای این آزادی تلاش نمی‌کردم، آیا شما بودید که این ناسزاها را بگویید؟» {۱۴۱}

و یا زمانی که دوباره حزب جمهوری اسلامی به بهانه جنگ در صد

بخش هفتم

جنگ قدرت یا تقابل اسلامها

بنابر اهمیت موضوع، بار دیگر و از منظری دگر، باید یادآوری کرد که تقابل رئیس جمهور بنی صدر با حزب جمهوری اسلامی، و نهایتاً با خود آقای خمینی را نمی‌توان در درون گفتمان کلاسیک جنگ قدرت تفسیر و تعبیر کرد، زیرا در این صورت سؤالات بسیاری بی‌پاسخ می‌ماند. در اینکه قصد حزب جمهوری و روحانیون پیرو راه خمینی تصاحب قدرت و به انحصار در آوردن آن بود، کمتر شکی وجود ندارد. بگذریم از رُستهای دین‌مدارانه و زاهدانه امثال آقای بهشتی و خامنه‌ای که در هر فرصتی که پیدا می‌کردند به گونه‌ای وانمود می‌کردند که فقط از باب پارسایی و پاسداری از دین خدا به میدان سیاست وارد شده‌اند، {۱۳۵} امور واقع متعددی نشان می‌دهند که مزه قدرت تا مغز استخوان این دسته از روحانیان نفوذ کرده بود. تغییرات ساختاری در قانون اساسی و تحمیل ولایت فقیه و در نتیجه کم رنگ کردن و در نهایت بی رنگ کردن نقش مردم در تعیین سرنوشت خود، سرکوب مخالفان، استقرار استبدادی بس سرکوبگر، بستن و تصفیه انبوه دانشگاه‌ها، بستن جراید مخالف، سانسور وسیع و در اختیار گرفتن دولت و منابع اقتصادی، همه نشان از چنین واقعیتی دارد که جناح استبداد، جنگ را جنگ قدرت می‌دانست و تا همین امروز هم بر این منوال است. ولی تفسیر رفتارهای سیاسی بنی صدر در درون این گفتمان، تناقضهای حل‌نشدنی ایجاد می‌کند. برای مثال، اگر رئیس جمهور نیز برای حفظ و گسترش قدرت خود بود که وارد مبارزه شده بود، آیا نمی‌دانست که کافی است با عنایت به توجه‌ای که خمینی به او داشت، با وی کنار بیاید و زمام قدرت را در دست داشته باشد؟ اگر او اهل قدرتمنداری بود، به راحتی نمی‌توانست دلایل موجهی برای پذیرفتن شروط سه گانه آقای خمینی (طرد هشت گروه سیاسی - که اکثرشان مانند حزب توده و چریکهای فدایی از مخالفان سرسختش می‌بودند، اخراج چند نفر منسوب به مجاهدین خلق از دفترش، و دوری از تبلیغ مصدق) بیابد و با این سازش راه را هم برای رئیس جمهور ماندن و هم فرماندهی کل قوا و حتی تعیین نخست وزیر مطابق میل خودش را تضمین کند؟ آیا واقعاً هوش سیاسی بنی صدر این حد نبود که بتواند این معادله ساده و ابتدایی قدرت را بفهمد؟ افزون بر این، با چه تئوری قدرت‌گرایانه‌ای می‌توان این کار بنی صدر را توضیح داد که حتی در شرایطی که فرماندهی یک جنگ همه جانبه کلاسیک را در دست دارد، هر روز تحت عنوان «کارنامه» درباره فعالیت‌های رئیس جمهور و اوضاع کشور به مردم گزارش دهد و همزمان که در اتاق جنگ در دزفول حضور داشت، از بسته شدن روزنامه‌ها، که اکثراً از مخالفانش بودند - جلوگیری کرده و با اینکار شکاف بین خود و آقای خمینی را بیشتر کند؟ در حالی که حزب جمهوری و سپاهی‌های تندرو و حزب الهی‌های چماقدار از فرصت غیبت او در پایتخت استفاده کرده و به تهدید و تحدید آزادی‌ها می‌پرداختند. اما در برابر، بنی صدر از هر فرصتی برای گسترش آزادیها استفاده میکرد. حتی در روزهای آخر قبل از کودتا، یعنی روزهای پایانی خرداد ۶۰، در حالی که نه فقط موقعیت سیاسی‌اش، بلکه جانش نیز در خطر افتاده بود، اعلامیه داد که:

«... آنچه اهمیت دارد، حذف رئیس جمهوری نیست، مهم آنست که

غول استبداد و اختناق می‌خواهد بار دیگر حاکمیت خود را به شما

مردم بپاخاسته، تحمیل کند...» {۱۳۶}

و یا در پاسخ به سعی‌های مکرر خمینی برای همراه کردن بنی صدر با

خسونت گرایان جمع شده در نهادهای انقلابی، تا حد آن سعی که آقای

۱- نیک به یاد دارم که زمانی که بعد از انقلاب برای مصاحبه شغل معلمی به ناحیه ده آموزش پرورش تهران رفتم. یکی از اولین سؤالات این بود که راجع به کتاب بنی صدر تحت عنوان: «تعمیم امامت و مبارزه با سانسور» چه فکر می‌کنم؟ متوجه شده بودند که اسلامی که در کتاب مورد بحث قرار گرفته شده، در تضاد مستقیم قرار دارد با ولایت فقیه و در کل معارض با اسلام حوزوی.

بستن روزنامه‌ها بر می‌آید، رئیس جمهور پاسخ می‌دهد:

«به نام جنگ نمی‌شود آزادی را از بین برد» {۱۴۲}

و یا

«در تاریخ ایران هیچگاه سابقه نداشته است که رئیس جمهور دولتی هنگام جنگ، بیش از آنکه نگران جنگ و حمله دشمن باشد، نگران حمله گرگهای آزادی‌خواه به آزادی‌های اساسی مردم باشد و با تمام تلاش و توانایی بکوشد تا گرگها این آزادی را ندرند و از بین نبرند...» {۱۴۳}

بدین سان می‌شود گفت علت مخالفت‌های دائمی بنی صدر با حزب جمهوری و اقمارش و نیز عدم پذیرش پیشنهاد آقای خمینی برای طرد ۸ گروه سیاسی مخالف روحانیت نیز تنها در پایبندی به اهداف دموکراتیک انقلاب است که قابل توضیح است، و گرنه واضح بود که آقای خمینی حاضر بود که در مقابل همراهی و یا حتی سکوت بنی صدر در برابر از بین بردن آزادی‌ها، حمایت کاملی از او به عمل بیاورد و علائمی هم در پشت صحنه، هم در میان اهل خانواده خود آقای خمینی، و هم در زبان او وجود داشت همچون:

«رئیس جمهوری که بر قلبها حکومت می‌کند» {۱۴۴}

و کسی که:

«از ملت است، همه ملت همراهش هستند» {۱۴۵}

کسی که:

«زندگی‌اش را واقف این کرده که برود به این ملت خدمت کند.» {۱۴۶}

قبل از آنهم دو بار عدم آسیب به بنی صدر در حادثه سقوط هلیکوپتر را «از الطاف الهی» {۱۴۷} و «عجاز» {۱۴۸} ذکر کرده بود.^۱ و حتی بعد از

۱- به نظر می‌رسد که نوع رابطه‌ای که بین بنی صدر و آقای خمینی شکل گرفته بود دارای ابعاد بسیار پیچیده‌ای بوده است. و از جهت اثر بسیار منفی‌ای که این رابطه بر انقلاب گذاشت، محتاج پژوهشی همه جانبه می‌باشد که متأسفانه تا بحال انجام نگرفته است. از قرائن بر می‌آید که آقای خمینی در حالی که بنی صدر را تهدیدی برای گسترش قدرت خود می‌دانسته، در عین حال او را دوست هم می‌داشته است. به این معنی که علاقه شدید بنی صدر به آقای خمینی، یک طرفه نبوده است. البته ایشان هیچوقت در انتخاب بین علاقه خود به بنی صدر و قدرت، تردید به خود راه نداده و همیشه قدرت را انتخاب می‌کرده‌اند و این در حالی بود که با استفاده از وسوسه قدرت سعی می‌کردند که بنی صدر را نیز وارد برنامه‌های خود کنند. علاقه شدید بنی صدر به آقای خمینی نیز نقطه کوری در او ایجاد کرده بود تا با وجود هشدارها و اطلاعات مستمر تا روزهای آخر نپذیرد که خود آقای خمینی در معامله پنهانی با رونالد ریگان، بر سر گروگانها دست داشته است. دیگر اینکه تا هفته‌های آخر تصورش را هم نمی‌کرد که آقای خمینی برای حفظ قدرت دست به کشتارهای گسترده خواهد زد. ایران بهای سنگینی را برای این عدم شناخت پرداخت. آقای خمینی نه تنها تا روزهای آخر ریاست جمهوری بنی صدر در ایران سعی می‌کند بنی صدر را به طرف خود بکشاند و حتی او را معمار استبدادی که در حال ساختنش بود، بکند، بلکه تماسهایی هم که با بنی صدر در خارج کشور، برای بازگرداندن او به ایران گرفت، و هم اینکه در خارج هرگز با ترور او موافقت نکرد و او را مسلمان دانست، به غیر از دلایل سیاسی، می‌توانسته ناشی از نوعی گرایش درونی به بنی صدر هم باشد. احترام به توانایی‌های رئیس جمهور تا حدی بوده است که بنا بر اطلاعاتی که آقای ثقفی، برادر خانم آقای خمینی، به بنی صدر داد، در یکی از ملاقاتهایی که آقایان موسوی و خامنه‌ای برای حل اختلافات دائم خود، با آقای خمینی داشته‌اند، از جدالهای آنها حوصله‌اش سر می‌رود و می‌گوید که «بلند شید برید، همه تون را روی هم بگذارند انگشت کوچیکه بنی صدر نمی‌شید». بعد از ملاقات، آقای ثقفی به آقای خمینی می‌گوید که اگر چنین نظری در مورد بنی صدر داشتید، چرا آن کار را با او کردید؟ آقای خمینی پاسخ می‌دهد که من نکردم، خودش به حرفم گوش نکرد و آن اطرافیان ناخلفش را دور خود نگاه داشت. {۱۴۹}

حمله به بنی صدر در ۶ خرداد ۶۰ که در علن او را در صورت اطاعت نکردن از دستورات خود، تهدید به مفسد فی الارض کردن، می‌کند، ولی در خفا از طریق آقای آیت الله موسوی اردبیلی برایش پیام می‌دهد که اگر ۸ گروه سیاسی را محکوم کند و ۷ تن یا بیشتر از همکاران خویش را از دفترش براند (اسامی آن ۸ گروه و این کسان بر صفحه‌ای قید شده بودند)، بنی صدر عزیز می‌شود، رئیس جمهور ما می‌شود، فرمانده کل قوا است و دولت را هم به میل او عوض می‌کنیم. و البته همزمان تهدید کرده بود که اگر نپذیرد و حاضر به همکاری با رهبران حزب جمهوری اسلامی نشود، او «تا آخر» خواهد رفت. {۱۵۰} بنی صدر در پاسخ به او می‌نویسد:

«بهتر است به جای تهدید رئیس جمهور - که منتخب مردم است - به اینکه «تا آخر خواهیم رفت»، به مردم اطمینان بدهید که رأی آنها محترم خواهد بود. این هیچ آزمایشی ایجاد نمی‌کند که رئیس جمهوری را که هیچ گناهی جز یا فشاری بر استقلال، آزادی، امنیت، معنویت، اسلامیت، و... ندارد، بوسیله یک بزاز، ۳ که شما او را دادستان انقلاب اسلامی کرده‌اید، شب و روز تهدید کنید... همیشه بیان تهدیدآمیز داشته‌اید. پیغمبر اسلام گفت: «دین جز محبت نیست»، شما می‌گویید: «دین جز تهدید نیست.» {۱۵۱}

رفراندم، تنها راه خروج از بحران

در این روزهاست که بنی صدر با استفاده از حق قانونی خود مطابق قانون اساسی و برای بیرون بردن کشور از بحران، پیشنهاد انجام رفراندم را می‌کند:

«برای حل مسائل کشور به آرای عمومی مراجعه کنیم.» {۱۵۲}

شخصیتهای مردم سالار، مانند مهدی بازرگان و آیت الله لاهوتی به حمایت از درخواست رئیس جمهور بر می‌خیزند، ولی حزب جمهوری اسلامی با آگاهی بر اینکه در جامعه، اقلیت کوچکی بیش نیست، به شدت و از هر طرف با این پیشنهاد به مخالفت بر می‌خیزد تا جایی که آقای بهشتی، که چند ماه قبل در نامه‌ای به آقای خمینی، تلویحاً پذیرفته بود که حداقل در میان دستگاه‌های اداری و لشکری، اقلیتی بیش نیستند، {۱۵۳} می‌گوید: «طرح مسئله رفراندم به منظور تضعیف جمهوری اسلامی، تضعیف قانون اساسی، تضعیف مجلس و تضعیف دولت است» {۱۵۴}

و آقای رفسنجانی آن را «مصدق بازی» می‌خواند. {۱۵۵} ولی اصرار بنی صدر بر رفراندم، حزب جمهوری اسلامی را در حالت دفاعی قرار می‌دهد و سبب می‌شود که آقای خمینی، دوباره و با نقض قانون اساسی، خودوارد بشود و در ۶ خرداد ۱۳۶۰، در سخنرانی در حضور نمایندگان مجلس، علناً به بنی صدر حمله بکند: «... نمی‌شود از شما پذیرفت که ما قانون را قبول نداریم. غلط می‌کنی قانون را قبول نداری. قانون تو را قبول ندارد... بعد از اینکه چیزی قانونی شد، دیگر نق زدن در او اگر بخواهد مردم را تحریک بکند، مفسد فی الارض است و باید دادگاه‌ها عمل مفسد فی الارض را بکنند...» و در ادامه همین سخنرانی برای اولین بار در علن بروز می‌دهد،

۲- بنی صدر در مصاحبه با نویسنده (۱۴ مرداد ۱۳۸۹) گفت که این پیام بوسیله تیمسار ظهیر نژاد به کرمانشاه، برای ایشان، آورده شد.

۳- اشاره به آقای اسدالله لاجوردی می‌باشد که قبل از منصوب شدن به دادستانی انقلاب تهران، به شغل بزازی مشغول بودند. دکتر عبدالصمد تقی زاده، رئیس دانشگاه ملی (بهشتی کنونی) در سالهای ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۰ می‌گوید که در سالهای پنجاه در خارج کشور سرمایه‌ای برای آقای لاجوردی فراهم کردیم که با آن مشغول کاری شوند و ایشان مغازه‌ای اجاره کرده و مشغول فروختن لباسهای زیر زنانه و پارچه فروشی شدند. (مصاحبه در ۳ اگوست ۲۰۰۵)

مجلس و جمهوری... مجلس که خود محتاج این حد از حمایت است که مخالفانش مهدورالدم می‌شوند، آنقدر ضعیف است که نمی‌تواند خواستار جمهوری بشود. ضربه‌ای که بدست شما به اعتبار مجلس زدند، کشنده بود...» و بعد اضافه می‌کند که حتی اگر در انتخابات تقلبی نشده بود، نمایندگان راه یافته، «نماینده ۱۵ درصد رأی مردم بیشتر نیستند... وکلای ۱۵ در صد، چه حقی دارند درباره ۱۵ درصد مردم تصمیم بگیرند؟» و نظر خود را در مورد غیرقانونی بودن بقیه نهادها دوباره بیان می‌کند:

«اکثریت شورای نگهبان و مجلس و شورای عالی قضائی و دولت رجائی، همه، یک حزب هستند و این حزب در جامعه در اقلیت محض است. به زور گرفتن و بستن و شکنجه و... می‌خواهد حکومت کند... زمان، زمان شجاعت و صداقت و صراحت است. اینجانب حاضرم تا دژخیمان این رژیم، مرا ببرند و بکشند، اما نمی‌توانم نسبت به خطری که موجودیت ایران و اسلام را تهدید می‌کند، لاقید بمانم و با سکوت خود در این جنایت بزرگ شرکت کنم...» {۱۶۰}

واکنش افکار عمومی

ترک موضع ظاهراً بی‌طرفانه آقای خمینی در موضوع بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی، و شروع به حمایت از رهبران حزب، در افکار عمومی نتیجه‌ای عکس می‌دهد و این آقای خمینی است که از محبوبیتش روز به روز کاسته می‌شود. توضیح اینکه بنا بر نتایج سنجش افکاری که در اوائل ریاست جمهوری بنی‌صدر صورت گرفته بود، این آقای خمینی بود که همیشه از محبوبیت بیشتری از بنی‌صدر برخوردار بود، ولی آخرین سنجش افکار در هفته‌های قبل از کودتا نشان می‌داد که رئیس جمهور از حمایت ۷۶٪ برخوردار است، در حالی که حمایت از آقای خمینی به ۴۹٪ رسیده بود. {۱۶۱} برای مثال، در همان ایام و بعد از حمله شدید آقای خمینی به رئیس جمهور، بنی‌صدر با اریک رولو به زاهدان، شهری که در آن برای انتخابات ریاست جمهوری تنها بیست درصد رأی آورده بود، رفته و با چنان استقبالی روبرو می‌شود که اریک رولو به او می‌گوید:

«این خود یک رفتارندم است، خمینی در برابر این چکار می‌تواند بکند؟» {۱۶۲}

قبل از آنهم رئیس جمهور به پایگاه هوایی شیراز می‌رود و مورد استقبال شدید خلبانان و دیگر پرسنل نیروی هوایی قرار می‌گیرد و همین استقبال در خود شهر شیراز تکرار می‌شود. {۱۶۳}

با این وجود، بنی‌صدر یکی دیگر از اشتباهات تاکتیکی خود را مرتکب می‌شود. او در پاسخ به تهدید آقای بهشتی مبنی بر محاکمه بنی‌صدر، در رابطه با ماجرای ۱۴ اسفند، در سخنرانی خود، سخن از توانایی‌هایی که بعد از جنگ بدست خواهد آورد می‌زند، و بدینوسیله، ترس آقای خمینی و سران حزب تجدید می‌شود. توضیح اینکه آقای رفسنجانی به آقای خمینی هشدار داده بود که الآن تمامی ما بدون شما حریف بنی‌صدر نمی‌شویم و بعد از جنگ شما نیز حریف او نخواهید شد. {۱۶۴} به نظر نمی‌رسد بعد از حمله و تهدید خمینی و چنین استقبالی، که در واقع و حداقل، بی‌تفاوتی فعال مردم نسبت به سخنان آقای خمینی تعبیر می‌شد، بنی‌صدر در این جا به دقیقه‌های عالم سیاست توجه داشته است:

«به محض اینکه جنگ تمام شود، من هم سختی آن فولاد را در جبهه داخلی بدست می‌آورم و با تمام توان و قدرتی که از اراده و رأی شما ناشی می‌شود، در برابر هر گونه تجاوز به آزادی‌ها و حقوق مردم مستضعف ایران می‌ایستم.»

و در رابطه با تهدید آقای بهشتی برای به دادگاه کشاندن او می‌گوید:

که ایشان که در پاریس، میزان را رأی مردم می‌دانست، در واقع چه ارزشی برای رأی مردم قائل هستند:

«... اگر همه مردم هم موافق باشند، من مخالفت می‌کنم...» {۱۵۶}

و دوباره این نظر را در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰ صریحاً تکرار می‌کند که:

«گر ۳۵ میلیون نفر بگویند آری، من می‌گویم نه.» {۱۵۷}

اشاره آقای خمینی به اینکه بنی‌صدر قانون را قبول ندارد، در رابطه قرار می‌گیرد به اعتراضات مکرر رئیس جمهور به عدم مشروعیت و عدم قانونیت داشتن مجلس، شورای نگهبان، شورای عالی قضائی و دولت، برای نمونه در حضور رؤسای حزب جمهوری اسلامی، آقای بازرگان، احمد خمینی، بعد از حوادث سالروز ۱۴ اسفند، سالروز درگذشت مصدق، با آقای خمینی آنرا با صراحت در میان گذاشته بود. آقای رفسنجانی، بعد از انجام کودتا، در نماز جمعه به این ملاقات اشاره می‌کند:

«بعد از قضیه ۱۴ اسفند دانشگاه، در خدمت امام بودیم، بنی‌صدر با جسارت شیطان در حضور خدا، با صراحت به امام گفت که من آن شورای عالی قضایی را قبول ندارم، آن اشکال را داشته! این مجلس را هم قبول ندارم، چون حزب جمهوری در تبلیغات چه و چه کرده و خلاف شده! و - مثلاً - معاون سیاسی وزارت کشور، عضو حزب جمهوری بوده (از این نمونه بهانه‌ها)؛ شورای نگهبان هم یک طرفه می‌گوید، آن را هم قبول ندارم!» {۱۵۸}

البته این اعتراضات محدود به پشت درهای بسته نبود و رئیس جمهور روز به روز بیشتر اعتراضاتش را به میان مردم آورده بود و از طریق سخنرانی‌ها و روزنامه انقلاب اسلامی که به پرتیراژترین روزنامه تاریخ ایران تبدیل شده بود، اطلاع رسانی می‌کرد^۲ و بنی‌صدر هر روز تحت عنوان گزارشات روزانه رئیس جمهور به مردم، جریانات را به اطلاع مردم می‌رساند. در پاسخ به حملات آقای خمینی، رئیس جمهوری نامه مفصلی می‌نویسد و در آن بعد از اشاره به اینکه به علت پیروزی‌های اخیر نظامی ایران، عراق پیشنهادات کشورهای بی‌طرف (کشورهای جنبش غیرمتمعهدها) را برای صلح پذیرفته و در هر صورت، اگر حزب جمهوری از خنجر زدن از پشت دست بردارد، حال نیروهای نظامی در موقعیتی قرار گرفته‌اند که می‌توانند در عرض سه ماه نیروهای بعثی را کاملاً شکست دهند، در رابطه به تهدیدهای آقای خمینی می‌نویسد: «آنچه فرمودید مرگ‌آور بود، برای

۱- دیگر امر مهم در رابطه با این سخنرانی این است که آقای خمینی در حضور نمایندگان مردم، علناً می‌گوید که اگر رأی مردم را نپسندد، با آن مخالفت خواهد کرد، و حتی یک نماینده به این سخنان ایشان اعتراض نمی‌کند که ایشان با این سخن قانون اساسی را نقض کرده‌اند.

۲- سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی، محمد جعفری، در تاریخ ۱۱ فروردین ۱۳۶۰، بیلابلی از تیراژ و مشکلات چاپ روزنامه، در انقلاب اسلامی منتشر کرد، و در آنجا خاطر نشان کرد که تیراژ روزنامه از ۸۰ هزار تا به ۴۰۰ هزار تا رسیده است، ولی تقاضا برای روزنامه بسیار بیشتر از توانایی روزنامه برای چاپ بیشتر است و علت آن کمبود کاغذ و امکانات دیگر می‌باشد و اینکه وزارت ارشاد، برای مثال به روزنامه‌ای مانند صبح آزادگان که تیراژ قابل ذکری ندارد، ۱۵۰۰ تن کاغذ می‌فروشد و به پرتیراژترین روزنامه کشور، انقلاب اسلامی، نصف آن مقدار. {۱۵۹} ایشان همچنین در مصاحبه با نویسنده (۲۰۱۶/۱۵) متذکر شدند، که بعد از این تاریخ توانستند ۴۵۰ هزار روزنامه در روز چاپ کنند، ولی صفهای طولانی برای خرید روزنامه و فروش روزنامه، تمام شدن روزنامه‌ها در کوتاه زمانی بعد از رسیدن به دکه‌ها، و تقاضای مستمر نمایندگان روزنامه برای فرستادن تعداد بسیار بیشتر، نشان از آن داشت، که چاپ روزنامه باید به بیش از یک میلیون برسد، ولی نداشتن چاپخانه مستقل و کمبود شدید کاغذ مانع از آن شد، که این مقدار از روزنامه چاپ شود.

«شما یک رئیس جمهوری ضعیف، یک دولت ناتوان، یک مجلس مطیع، یک دستگاه قضائی وسیلهٔ تهدید و نابودی مخالفان را می‌خواهید. به خلاف گفتهٔ شما این حزب جمهوری است که دین و ملت و شما را بباد می‌دهد و شما رهبری ملتی را به ریاست حزب مشتی قدرت طلب فاسد فروخته‌اید. بسیار کوشیدم و هنوز نیز می‌کوشم رهبری این انقلاب صدمه نبیند، اما شما خودکشی تدریجی کردید. بیان انقلاب را از بین بردید.»

بنی‌صدر در انتهای این نامهٔ تاریخی می‌افزاید که:

«ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا به چکار من می‌آید؟ از ابتدا گفته‌ام که این مقامها را برای حداکثر تلاش بخاطر نجات کشور و انقلاب می‌پذیرم و هنوز نیز باید دوباره تکرار کنم که مرا بدانها دلبستگی نیست.» {۱۷۲}

آقای خمینی از خواندن نامه آنقدر خشمگین می‌شود که در همان لحظه از احمد، پسرش، کاغذ و قلم می‌خواهد و فرمان عزل او را از فرماندهی کل قوا صادر می‌کند و فرمان ساعت ده و نیم شب از رادیو پخش می‌شود. بنی‌صدر که به کرمانشاه رفته بود، روز بعد به تهران باز می‌گردد و در فرودگاه در محاصرهٔ خلبانان قرار می‌گیرد:

«به محض بیرون آمدن از هواپیما، خلبانان دور مرا حلقه زدند و گفتند اجازه بفرمایید همین حالا کار را تمام می‌کنیم. جماران را بمباران می‌کنیم، رادیو تلویزیون و مجلس را هم بمباران می‌کنیم و کار را یکسره می‌کنیم.»

بنی‌صدر که قبلاً نیز با طرح کودتا مخالفت کرده بود، پاسخ می‌دهد:

«کشور در حال جنگ با دشمن است و شما حافظ استقلال و تمامیت ارضی کشور هستید و باید از مرزهای کشور دفاع کنید و به این امور سیاسی کار نداشته باشید.» {۱۷۳}

در مجلس کودتاگران:

«آقای بنی‌صدر از پایگاه خط آمریکاست که با دادگاه‌های انقلاب به مخالفت برمی‌خیزد و تأسف می‌خورد. این عین سخن آقای بنی‌صدر است که چرا ما از روز اول از حقوق انسانی آن محکومین دفاع نکردیم تا کار به اینجا رسید. این حرف آقای بنی‌صدر است. که چرا در هنگامی که دادگاه‌های انقلاب آقای هویدا و نمی‌دانم نصیری و خسروداد و امثال این جانورها را محکوم به اعدام می‌کرد و اعدام می‌کرد، می‌گوید چرا از حق انسانی آنها ما دفاع نکردیم که کار دادگاه‌ها به اینجا کشید، به کجا کشید کار دادگاه‌ها (خلخال): دو سه مرتبه آمدولی ما گوش به حرفش نکردیم (خنده نمایندگان)» {۱۷۴}

بنی‌صدر در پیام تاریخی خود به مردم که در مجلس بوسیلهٔ غضنفرپور خوانده شد، گفته بود که قرار بر صلح با عراق بوده و برکناری او مانع انجام آن شده است و بعد با هشدار به طولانی شدن جنگ، خواستار مستقل شدن دستگاه قضایی، برخورد اندیشه‌ها از طریق بحث آزاد و تأمین آزادی بیان و قلم شده و بعد به مردم ایران هشدار می‌دهد که زنهار:

«اگر امروز که هنوز وقت باقی است نایستید و استبداد را که هنوز قوام نگرفته دفع شر نکردید و استبداد با سلطهٔ خارجی پیوند قطعی پیدا کند، همهٔ آنچه را که گفتم و بدتر از آن را بر شما خواهند آورد.»

از همین روز است که منزل بنی‌صدر در محاصره هواداران حزب جمهوری و مجاهدین انقلاب اسلامی و دیگر گروهها قرار می‌گیرد، تا جایی که خانواده‌او نیز تحت فشار شدید قرار می‌گیرند. آقای رفسنجانی می‌نویسد:

«نزدیک غروب، صدای انفجار مهیبی آمد، بعداً معلوم شد که در

«مرا از محاکمه نترسانید، این محاکمه خود انقلابی در تاریخ ایران است، محاکمه ملتی است که به من رأی داده است.» {۱۶۵}

شکست تظاهرات ۱۵ خرداد و تسریع کودتا

حزب جمهوری اسلامی، در پناه حمایت خمینی، تمام نیروی خود را بسیج می‌کند تا در تظاهرات ۱۵ خرداد سال ۶۰، نشان بدهد که از حمایت مردم برخوردار است. ولی تظاهرات با چنان شکستی روبرو می‌شود که احمد خمینی که حامل پیام پدرش بوده، قبل از خواندن پیام، وقتی سخن از شرکت بی‌سابقهٔ مردم در تظاهرات می‌زند، بعد از خواندن پیام، دکتر تقی‌زاده، رئیس دانشگاه ملی، بشدت از احمد خمینی انتقاد می‌کند که چرا با گفتن چنین دروغی، پدرش را فریب داده است. احمد در پاسخ می‌گوید:

«اگر حقیقت را گفته بودم که پدرم سکنه می‌کرد.» {۱۶۶}

تیمسار فلاحی تعداد تظاهر کنندگان را اینگونه برآورد می‌کند:

«طبق اطلاعات شهربانی و رکن دوم ارتش و کسانی را که خودم مسئول کرده بودم، تعداد شرکت کنندگان بین ۵۵ تا ۶۵ هزار نفر بوده است.»

و بر این اساس پیش بینی می‌کند:

«این نشان می‌دهد که آقای خمینی قدرت بسیج مردمی خود را از دست داده است و از امروز برای باز گرداندن قدرت خویش دست به کشتار خواهد زد.» {۱۶۷}

تیمسار فلاحی برای جلوگیری از آن، پیشنهاد اجرای کودتا را می‌دهد. البته این نظری بود که سرهنگ فکوری نیز به آن رسیده بود و پیوسته هشدار می‌داد که:

«این آخوندها تا کشور را به ورشکستگی نرسانند، نمی‌گذارند که جنگ تمام شود.»

حتی حسین خمینی نیز این نظر را مطرح کرده بود. ولی بنی‌صدر، هم به علت عدم وجود امکانات آن، و هم به این علت که با دخالت ارتش در سیاست مخالف بود، با طرح مخالفت می‌کند. {۱۶۸} و یا به قول محمد جعفری، رئیس جمهور فکر می‌کرد که:

«وقتی ما به یک روحانی اعتماد کردیم و حالا کار به اینجا کشیده شده است، چه تضمینی وجود دارد که بعد از کودتا دچار دیکتاتوری نظامی نخواهیم شد.» {۱۶۹}

بنظر می‌رسید که پیش بینی تیمسار فلاحی درست از آب درآمده است. دو روز بعد در ۱۷ خرداد به دستور آقای بهشتی، روزنامهٔ انقلاب اسلامی، میزان، و پنج نشریه دیگر تعطیل می‌شوند.^۱ {۱۷۰} بنی‌صدر با صدور اعلامیه‌ای خطاب به مردم، بستن روزنامه‌ها و توهین به مصدق در تلویزیون را محکوم و مردم را به استقامت در مقابل کودتا می‌خواند و می‌افزاید:

«آنچه اهمیت دارد حذف رئیس جمهوری نیست، مهم آنست که غول استبداد و اختناق می‌خواهد بار دیگر حاکمیت خود را به شما مردم بپاخواسته تحمیل کند.» {۱۷۱}

و روز بعد، بنی‌صدر در نامه‌ای به آقای خمینی که به وسیلهٔ آیت الله پسندیده به دست او می‌رساند، سخت او را به باد انتقاد می‌گیرد:

۱- آقای بهشتی در توقیف این روزنامه‌ها چنان عجله داشت که حتی از طرف خود امضای دادستان انقلاب، آقای لاجوردی را جعل کرده بود.

حیاط کاخ مسکن بنی صدر، انفجار رخ داده است.» {۱۷۵}

در این مورد همسر رئیس جمهور، عذرا حسینی، می نویسد:

«بعد از حکم عزل بنی صدر که خمینی صادر کرد، خانه ما در محاصره چماقداران و ارادل و اوپاش و به قول حزب جمهوری اسلامی، نیروی حزب الله قرار گرفت. آنها هر روز به در و دیوار محل سکونتمان شعارهای ضد بنی صدر می نوشتند و فریاد سر می دادند. هر کس را که به دیدن ما می آمد، مورد آزار و اذیت قرار می دادند. حتی یک بار برادرزاده و خواهرزاده مرا که به دیدن ما آمده بودند، تعقیب کردند و کتک زدند. چندین بار نیز به سوی محل سکونت ما، نارنجک انداختند. به این ترتیب عرصه را بر ما تنگ می کردند. یک هفته قبل از عزل بنی صدر، آقای منوچهر مسعودی را که مشاور حقوقی شوهرم بود، دستگیر کردند و با تعطیل روزنامه انقلاب اسلامی، اسباب کودتا را آماده کردند.» {۱۷۶}

مدتی قبل از آن، احمد سلامتیان که برای سخنرانی به همدان رفته بود، مورد حمله چماقداران بسیج شده توسط حزب جمهوری قرار می گیرد. شدت حمله و آلات بکار گرفته در حمله نشان از آن داشت که حمله به قصد کشتن وی بوده است و اگر مداخله به موقع نیروهای شهربانی و مردم نبود، حمله کنندگان به هدف خود رسیده بودند. توضیحات رئیس پلیس، بعد از حمله به سلامتیان، نشان از آن دارد که به احتمال زیاد، شخص آقای رفسنجانی در حمله به قصد ترور سلامتیان شرکت داشته است:

«به گفته رئیس وقت شهربانی همدان که با حضور شجاعانه خود و مأمورانش مرا از دست قریب به یک صد مهاجمی همچنان که در زیر می خوانیدنجات داد، به من گفت این افراد توسط آقای علی آقامحمدی، نماینده همدان، عضو هیأت رئیسه مجلس و از محارم نزدیک آقای رفسنجانی در سی سال گذشته که اخیراً با سمت معاون نظارت و هماهنگی در سیاستهای اقتصادی معاون اول رئیس جمهوری به آقای احمدی نژاد پیوسته است، سازماندهی شده بوده اند.» {۱۷۷}

خاطرات آقای رفسنجانی و بی تفاوتی، اگر نگوئیم ناراحتی وی، نسبت به ناکام ماندن حمله به یکی از نمایندگان که او به عنوان رئیس مجلس وظیفه قانونی در دفاع از جان آنها داشته است، این احتمال را افزایش می دهد:

«تلکس آمد که آقای سلامتیان نماینده اصفهان را که برای افتتاح دفتر هماهنگی مردم با رئیس جمهور می خواسته سخنرانی کند، حزب الهی ها مجروح کرده اند و مراسم را بهم زده اند و او با چادر فرار کرده است. بهتر بود بی چادر فرار می کرد که در تاریخ اینگونه ثبت نشود.» {۱۷۸}

چند روز بعد بار دیگر آقایان سلامتیان و غضنفرپور در محوطه خارج مجلس مورد سو قصد قرار می گیرند و به سوی آنها تیراندازی می شود.^۲ {۱۷۹}

لازم به یادآوری است که نارنجک انداختن در خانه رئیس جمهور و

۱- اینکه رژیم برای تحقیر مخالفان خود آنها را متهم می کند که با چادر فرار کرده اند، نشان از نهادینه شده باوری می باشد که در آن زن حقیر شمرده می شود. در این نگرش لباس زن لباس خواری و تحقیرشده است. اگر به ضریب تکرار دروغی به نام فرار بنی صدر با لباس و آرایش زنانه و به تازگی قضیه دانشجوی قهرمان، مجید توکلی، توجه کنیم تداوم این نوع نگرش قرون وسطایی را تا امروز نیز در سران جمهوری اسلامی می توان آشکارا دید.

۲- آقای سلامتیان در مصاحبه با نویسنده (۲۰ مه ۲۰۰۵) گفت که علتی که ترورکنندگان به هدف خود نرسیدند این بود که با صدای شلیک گلوله ها محافظان رئیس جمهور که در ساختمان نزدیک مجلس قرار داشتند، به طرف محل تیراندازی دویدند و مهاجمین مجبور به فرار شدند.

سعی در ترور نمایندگان هوادارش، در زمانی انجام می شود که بنی صدر هنوز رئیس جمهور کشور است. برای اثبات اینکه آنچه در خرداد ۶۰ علیه منتخب اکثریت مردم ایران صورت گرفت، یک کودتای به تمام معنا بوده است، اگر هیچ سندی جز همین کتاب ۱۰۰۰ صفحه ای منتشر شده از سوی شورای عالی قضایی، در سال ۶۴ تحت عنوان «غائله ۱۴ اسفند» در دسترس نبود، کفایت می کرد. این متن رسمی جمهوری اسلامی در شفافیت کامل نشان می دهد که حزب جمهوری اسلامی دست به کودتا زده بود و این نیز دلیل دیگری می باشد که جلسات مجلس در ۳۰ و ۳۱ خرداد و بحث در مورد بی کفایتی، تنها حکم بزک کردن کودتا را داشته اند. در این کتاب می خوانیم:

«حکم امام^۳ کافی بود که بنی صدر را به اختفای کامل ببرد و از لحظه انتشار حکم، عملاً بنی صدر از کلیه اقتدار خویش منزعز گردید و محل سکونت و محل کار وی به تصرف سپاه و کمیته در آمد.» {۱۸۰}

با وجود این، آقای خمینی گویا هنوز امیدوارست که بنی صدر برای حفظ مقام ریاست جمهوری اش هم که شده، با او کنار آید. از این رو در دیدار با رفسنجانی خواستار به تعویق انداختن طرح عدم کفایت رئیس جمهور می شود. آقای رفسنجانی بعد از ملاقات با آقای خمینی، در تاریخ ۲۴ خرداد ۱۳۶۰ می گوید:

«ترجیح دارد که ایشان در این مقام باقی بمانند، حتی اگر من بتوانم با تقاضا و توضیح، مجلس را از طرح بحث درباره کفایت سیاسی ایشان منصرف بکنم.» {۱۸۱}

و روز بعد آقای خمینی در سخنرانی اعلام می دارد: «من متأثرم که اینها با دست خودشان گور خودشان را کنند، من نمی خواهم اینطور بشود. من حالا هم توبه را قبول می کنم،^۴ اسلام توبه را قبول می کند.» و بعد شد بدترین حملات را به جبهه ملی می کند:

«جبهه ملی محکوم به ارتداد است و نهضت آزادی همین بعد از ظهر از رادیو اعلام کند که این اطلاعیه جبهه ملی، کفرآمیز است.» {۱۸۲}

در پاسخ، بنی صدر در عین حال که به غیرقانونی بودن افراد منصوب شده بر نهادهای دولتی و حکومتی تأکید می کند، تقاضای انجام بحث آزادی با آقایان رفسنجانی و بهشتی را می کند. {۱۸۳}

لحظات تاریخی و انتخابهای تاریخی

در تاریخ ملتها و انقلابها، زمانهایی پیش می آید که تصمیم گیری فرد یا گروهی به موقع و در راستایی صحیح، می تواند بر فرآیند سیاسی - اجتماعی تأثیری ماندگار بگذارد. برای نمونه وقتی که ارتش شوروی، برای جلوگیری از اصلاحات گورباچف، دست به کودتا زد، به چالش کشیدن کودتاگران از طرف بوریس یلستین، که شکل سمبلیک آن با بالا رفتن از بالای یکی از تانکهایی بود که پارلمان را در محاصره گرفته بود، منجر به حمایت مردمی از مقاومت او و در نتیجه شکست کودتا می شود. متأسفانه، یک چنین شهادتی از سوی اکثریت سران مخالف دیده نشد. رهبران مخالفان زمانی که باید می ایستادند، عقب نشینی کردند، و در نتیجه، به جبهه استبداد در ایجاد و انتشار جو ترس و وحشت و در نتیجه کنترل جامعه و تحمیل کودتا، بیشتترین کمک را کردند.

۳- حکم عزل بنی صدر از فرماندهی کل قوا

۴- این سخن را شاید بشود که از نوع Freudian slip یا لغزش زبانی دانست و بنابراین سعی می کند که در جمله بعدی آن را تصحیح بکند.

در یافتن بنی‌صدر، دست به شکنجه و اعدام کسانی که به بنی‌صدر پناه داده بودند، زد:

«صاحب خانه‌هایی هم که به بنی‌صدر پناه داده بودند، همگی دستگیر شدند. متأسفانه صاحبان دو خانه را تنها به این جرم که به رئیس جمهور قانونی کشور پناه داده بودند، به جوخهٔ اعدام سپردند.» {۱۸۷}

مجلس، کودتا را بزک می‌کند

عدم تمکین بنی‌صدر به شروط آقای خمینی سبب می‌شود که عزم آقای خمینی برای راحت شدن از دست رئیس جمهور جدی شود. در این رابطه آقای بهشتی سعی می‌کند که اینکار را از طریق قضات دیوان عالی کشور، در پوشش اینکه ایشان قانون اساسی را نقض کرده‌اند، انجام دهد که «قضات زیر بار نرفته و مخالفت جدی خود را با این عمل اعلام کرده بودند.» {۱۸۸} و بنابراین، کار بر عهدهٔ مجلس می‌افتد. آقای رفسنجانی می‌نویسد:

«احمد آقا تلفن کرد و گفت: امام می‌فرمایند، زودتر مجلس در مورد آقای بنی‌صدر، تصمیم بگیرد. امروز بنی‌صدر جواب مغرورانه‌ای به امام داده است، معلوم است نمی‌خواهد به راه بیاید.» {۱۸۹}

همین گزارش از طرف رئیس مجلس کافی می‌باشد تا خوانندگان متوجه شوند که مجلس در واقع جز آلتی در دست آقای خمینی نبوده و هیچ نقشی جز آلت در کودتا را بازی نکرده است. البته این اولین بار نبود که مجلس از دید آقای خمینی بی اعتبار تلقی می‌شد. پیشتر آقای خمینی در حضور نمایندگان مجلس گفته بود که: «اگر همه موافقت نکنند، من مخالفت می‌کنم.» و هیچ اعتراضی از طرف نمایندگان صورت نگرفته بود. برای مثال اعتراضی از این نوع که اگر اینگونه است که شما می‌گویید و نظر شما بر نظر تمامی مردم می‌چربد، پس رأی‌گیری و انتخابات چه معنا دارد؟ و حال آقای خمینی با یک تلفن از طرف پسرش، در واقع، به مجلس دستور می‌دهد که کار رئیس جمهور را تمام کنند. و باز نه تنها اعتراضی از مجلس بر نمی‌خیزد که این اصلاً از اختیارات ذکر شدهٔ رهبر در قانون اساسی نیست که تصمیم به عزل رئیس جمهور منتخب بگیرد و سپس این دستور را به مجلس دیکته کند، برعکس در عرض چند ساعت ۱۲۰ نماینده از جمله کسانی مثل آقای عطاءالله مهاجرانی که تحت شعار هواداری از بنی‌صدر در شهرهایشان رأی جمع کرده بودند، در اجرای این دستور، متن رسیدگی برای عدم کفایت رئیس جمهور را امضاء می‌کنند. {۱۹۰}

در ظاهر و مطابق قانون برای رئیس جمهور پنج ساعت دفاع باید در نظر گرفته می‌شد. ولی رئیس جمهور، هم نمی‌خواست که با سعی در حضور خود به کودتا رسمیت ببخشد، و هم اینکه می‌دانست که او را قبل از رسیدن به مجلس، به دست چماقدارانی که مجلس را در محاصره داشتند کشته و لینچ (lynch = زجرکش) خواهد شد. آقای خمینی، حتی حدود ده روز قبل از آن تحمل خواندن پیام رئیس جمهور را بوسیلهٔ احمد غضنفرپور نیاورده بود. بنی‌صدر در پیام تاریخی خود به مردم سخن از این گفته بود که قرار بر صلح با عراق بوده و برکناری او مانع انجام آن شده است. و با هشدار به طولانی شدن جنگ، خواستار مستقل شدن دستگاه قضائی، برخورد اندیشه‌ها از طریق بحث آزاد و تأمین آزادی بیان و قلم شده و بعد به مردم ایران هشدار می‌دهد که زنهار:

«اگر امروز که هنوز وقت باقی است، نایستید و استبداد را که هنوز قوام نگرفته، دفع شر نکنید و استبداد با سلطه خارجی پیوند قطعی پیدا کند، همهٔ آنچه را که گفتم و بدتر از آن را بر شما خواهند آورد.» {۱۹۱}

در ۲۴ خرداد و در پاسخ به دعوت رئیس جمهور که مردم را به مقاومت در برابر کودتا می‌خواند، جبههٔ ملی و نهضت آزادی مردم را به گردهمایی می‌خواند. در عکس العمل به این دعوت، آقای خمینی نطق معروفی را که در بالا ذکر شد، می‌کند و آنها را تهدید می‌کند. این حمله کافی است که رهبران جبهه ملی که مردم را به گردهمایی خوانده بودند از آمدن به تظاهراتی که خود به آن خوانده بودند خودداری کنند و آقای بازرگان، یک ساعت بعد از انتشار تهدید آقای خمینی، در ساعت سه بعد از ظهر به رادیو می‌رود و از شرکت در آن راهپیمایی تبری می‌جوید. در نتیجه جمعیت گرد آمده که هنوز پیام تسلیم آقای بازرگان را نشنیده‌اند، وقتی به محل می‌رسند، محل سخنرانی را خالی، و در نبود سازماندهی، در حالتی سرگردان، که مورد حملهٔ چماقداران هادی غفاری و دیگران قرار می‌گیرند، محل را ترک و حمله‌کنندگان، پیروزی خود را با شعارهایی از قبیل:

«ملی‌ها کوشند؟ تو سوراخ موش‌اند» {۱۸۴}

جشن می‌گیرند. عدم شجاعت در این لحظات تاریخی، و اظهار علنی عقب نشینی از رادیو، به شدت به جو روز افزون ترس و وحشت در جامعه می‌افزاید و تنهایی و انزوای رئیس جمهور، در سطح رهبران سیاسی را بیش از پیش به معرض نمایش در می‌آورد.

نقش تاریخ ساز زن در مبارزه

به نظر می‌رسد که یکی از عللی که باعث شد بنی‌صدر بسیار زودتر در مقابل آقای خمینی نایستد، این بود که از نظر روانی، آمادگی آن را نداشته است. علاقهٔ شخصی شدید به ایشان و عدم شک در صداقت این مرجع تقلید، نقطهٔ کوری در ایشان ایجاد کرده بود که بسیاری از نقصها را نه به شخص ایشان، که به اطرافیان ایشان نسبت می‌داد و در همین رابطه بود که وقتی بر او مسلم شد که خود آقای خمینی در تمامی این اعمال دست داشته است و بنابراین چاره‌ای جز مقابله نیست، تنها روش مقابله را در قربانی کردن خود و به تعبیر خود بنی‌صدر، سیاوش شدن، دید و همانگونه که در نامه به آقای خمینی متذکر شده بود، خود را آمادهٔ دستگیری و حتی اعدام کرده بود. اما بنی‌صدر در بازگشت از کرمانشاه که بعد از خلع شدن از فرماندهی قواست، نگاهش در خانه به نگاه و سخنان مصمم همسرش می‌افتد که او را مصمم به مقاومت می‌کند:

«سعی کردم خونسردی خود را حفظ کنم و در موقع ورود او - بنی‌صدر - چهره‌ای نشان ندهم که از آن آثار ترس، نگرانی و اندوه خوانده شود. با صورتی گشاده و خنده‌ای بر لب و با آرامش از او استقبال کردم. او را دلداری دادم. اما اضافه کردم که در مقابل تندروی‌ها و یک‌تازی‌های آقای خمینی باید ایستاد» {۱۸۵}

بنی‌صدر خاطرهٔ آن روز را در نامه به همسرش این گونه تعریف کرده است:

«در من روحیهٔ سیاوش بود... به خانه که آمدم، قیافهٔ تو پر از تصمیم بود، پر از پرخاشگری بود... قیافهٔ مقاومت‌کننده پر امید بود که ناممکن را ممکن می‌شمارد، قیافهٔ زن بود، قیافهٔ هنرمندی که در حال ایجاد هنر بزرگی است: ناممکن را داشتی ممکن می‌ساختی... تصمیم عوض شد. تصمیم گرفتم رستم برگردم و نگذارم به دستم بند بگذارند...» {۱۸۶}

تصمیم بر مقاومت، ضرورت مخفی شدن را در خود داشت و این در حالی بود که هیچ پیش بینی برای اینکار انجام نشده بود و کار بر عهدهٔ همکاران نزدیک بنی‌صدر و داریوش فروهر افتاد. رژیم، خشمگین از ناتوانی

یا آقای محمد مهدی جعفری نماینده دشتستان برای دفاع از رئیس جمهور؛ نخست لازم می‌بیند وی را به خودمحموری و خودخواهی متهم کند تا بتواند فقط بگوید که:

«اینجا مخالفت با طرح عدم کفایت سیاسی، به هیچ وجه به معنای طرفداری از آقای بنی‌صدر نیست. قبل از انتخابات ریاست جمهوری، بنده طرفدار نبودم... من اعلام می‌کنم که رأی مخالفم به هیچ وجه به عنوان طرفداری از آقای بنی‌صدر نیست، بلکه در حال حاضر با رأی قاصر خود، با نظر قاصر خود، اینچنین می‌بینم که رأی به عدم کفایت سیاسی رئیس جمهوری، به نفع این جمهوری تمام نخواهد شد.»^۲ {۱۹۶}

و یا آقای حجتی کرمانی نیز در همان آغاز سخنرانی کاملاً تغییر موضع می‌دهند:

«من زود شما را راحت می‌کنم و مطمئن باشید که من راهی را جز راه امام انتخاب نخواهم کرد. (احسنت)» {۱۹۷}

آقای عزت الله سبحانی، در مقام دفاع، به روش وسط بازی روی می‌آوردند. ایشان با وجودی که تلویحاً سخن از وجود نوارهای آیت می‌کنند، و حزب جمهوری اسلامی را نیز در ایجاد بحران، مقصر می‌دانند، ولی بعد، از همین موضع وسط نیز خارج می‌شوند و بر ضد بنی‌صدر موضع می‌گیرند و اینکه بنی‌صدر دیگر نباید رئیس جمهور باشد. او که به عنوان مخالف طرح عدم کفایت ثبت نام کرده بود، در اینجا به موافق بدل می‌شود و می‌گوید:

«بنی‌صدر عیبش این بود یا هست که حرف زیاد می‌زند، مرتب می‌گوید و پرده‌داری می‌کند، خیلی جاها هم از حدود احساس مسئولیت خارج می‌شود، و یکی از ایرادات من همین است. از احساس مسئولیت آن جور خارج می‌شود که کیان و وجود جمهوری را در معرض سؤال و خطر قرار می‌دهد و بهانه بدست دشمنان و معاندین این انقلاب و این جمهوری می‌دهد... با موضع گیری‌هایی که اخیراً آقای بنی‌صدر کرده است، ایشان دیگر نمی‌تواند رئیس جمهور باشد.» {۱۹۸}

درباره اینکه چرا آقای سبحانی، بر خلاف انتظار، به وظیفه خود در مقابل مردم عمل نکردند و به افشای کودتا دست نزدند، آقای بنی‌صدر می‌گوید:

«در همان روزها، آقای عزت الله سبحانی پیش من آمدند و به من گفتند که رهبران حزب جمهوری به ایشان پیشنهاد کرده‌اند که در مجلس برای عزل بنی‌صدر و برای دفاع از ایشان زیاد سخن نگویند و در عوض بعد از بنی‌صدر به ایشان مقام نخست وزیری پیشنهاد خواهد شد.»

بنی‌صدر افزود:

«به ایشان گفتم که اینها به شما دروغ گفته‌اند، فریب نخور. می‌خواهند اول ترتیب من را بدهند، و بعد ترتیب شما را. متأسفانه گوش نکرد.» {۱۹۹}

بنابراین دفاع از رئیس جمهور بر گردن اکبر معین‌فر می‌افتد. وی با شهادتی مثال زدنی و در حالی که در شروع و طول صحبت، فشار شدیدی از سوی نمایندگان حزب الهی به او وارد می‌شد، این گونه سخنش را آغاز می‌کند:

«در جوی هیجان زده که قبل از شنیدن توضیحات مخالف و موافق و قبل از استماع دفاع رئیس جمهور و قبل از اخذ رأی نهایی، تصمیم

قرائت همین اندازه از پیام موجب خشم بسیار شدید آقای خمینی شده بود:

«امام که از رادیو شنیده بودند، از خواندن اطلاعیه از تریبون مجلس، انتقاد کرده بودند...» {۱۹۲}

و چند روز بعد همین نماینده، دستگیر و به شدت شکنجه می‌شود. و در حالی که، در ۳۰ و ۳۱ خرداد، مجلس از خارج و داخل در اختیار چماقدارانی بود که به قول آقای رفسنجانی:

«... و حالا آن نیروی واقعی، که حزب الله بود، به میدان آمد، نیروی واقعی خط امام، همین حزب الهی بودند که دور مجلس را محاصره کرده و امان از مجلسی‌ها بریده بودند.» {۱۹۳}

در این شرایط سخت و ارباب‌آور، تنها نماینده‌ای که تصمیم می‌گیرد که با کودتا مخالفت و از رئیس جمهور دفاع کند، آقای معین‌فر از اعضای نهضت آزادی است که گویی در آن اوضاع و شرایط باید خود را برای مرگ آماده کرده باشد. سلامتیان نیز می‌دانست که قبل از رسیدن به مجلس او را خواهند کشت:

«علت اصلی عدم حضور اینجانب در جلسات مجلس در هفته‌های آخر خرداد همین بود که مطمئن بودم رفتن به آن مجلس برای من معادل با خودکشی است.»

سلامتیان می‌گوید با این حال آماده رفتن بود که بنی‌صدر به وی می‌گوید خود او نمی‌رود و بهتر است وی نیز به مجلس نرود، چرا که چنین حضوری، مشروعیت بخشیدن به کودتا می‌باشد:

«در روز بررسی طرح عدم کفایت رئیس جمهور برای دفاع از حقانیت وی این خطر را به جان پذیرا بودم و زندگی از آن پس خود را وامدار انداز او می‌دانم که از جان باختن برای شرکت در نمایشی پایان یافته بر حذر داشتم.» {۱۹۴}

اجرای پرده آخر کودتا در جو وحشت

مطابق قانون، در بحث برای رسیدگی به عدم کفایت رئیس جمهور، ده نماینده به عنوان موافق، و ده نماینده به عنوان مخالف، حق سخنرانی داشتند. در حالی که هر ده نماینده موافق رأی به عدم کفایت رئیس جمهور، با استفاده حداکثر از زمان، هر جمله‌ای را که می‌شد به بنی‌صدر وارد ساختند، بیش از نیمی از کسانی که برای دفاع از رئیس جمهور اسم‌نویسی کرده بودند، از جمله آقایان محمد مجتهد شبستری، هاشم صباغیان، نقوی و رحمانی به دلیل جو ارباب‌آمیز آن روز از سخنرانی خودداری می‌کنند، و بقیه نیز به غیر از آقای معین‌فر، یا در حمله به رئیس جمهور با مخالفان به مسابقه بر می‌خیزند، و یا به روش وسط بازی متوسل می‌شوند. برای مثال، خانم اعظم طالقانی که در مقام دفاع از رئیس جمهور ثبت نام کرده بود، می‌گوید:

«اصلاً آقای بنی‌صدر را نه کاندید کردیم، نه رأی دادیم... نقاط ضعف بطور کلی از یک طرف، غرور و قنای و خودبینی و در نظر نگرفتن نقش اساسی امام امت که سکان‌دار کشتی این انقلاب است از طرف دیگر، و در عین حال بعضی از افراد ناهماهنگ با انقلاب اسلامی در اطراف رئیس جمهور... بنده هم که اینجا ایستاده‌ام بگویم بلی، رئیس جمهور دیگر نمی‌تواند در این مملکت رئیس جمهور باشد.»^۱

۱- مجموعه مذاکرات مجلس در روزهای ۳۰ و ۳۱ خرداد. متأسفانه باید گفت که این سخنرانی‌ها، به گونه‌ای علمی طبقه‌بندی نشده‌اند. شاید بشود گفت که صدها صفحه، بگونه‌ای روی هم تلنبار شده‌اند و تحقیق در این مورد را زمانگیر و مشکل می‌کند: {۱۹۵}

۲- ایشان در رأی‌گیری، رای ممتنع دادند.

دلایل عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور

مهمترین دلایل عدم کفایت بنی‌صدر، آنگونه که در مجلس طرح شد، بر حول چند محور قرار گرفته بود:

۱- عدم اعتقاد به اصل ولایت فقیه

برای مثال آقای معصومی می‌گوید که:

«بنی‌صدر در خبرگان بگوید من با ۹ دلیل با ولایت فقیه مخالف هستم. چون او نه فقه را فهمیده، و نه فقیه را می‌شناسد، و به دموکراسی ایمان آورده، و لذا بعد از انتخاب به ریاست جمهور، تکیه او تنها بر یازده میلیون رأی است. بنی‌صدر با قبول دموکراسی غربی، ولایت فقیه را نفی می‌کند.» {۲۰۱}

آقای خامنه‌ای:

«نام امام، آری فقط نام امام را گرامی می‌داشت، اما در عمل همه جوانب حیطة ولایت فقیه را مورد تعرض قرار می‌داد.» {۲۰۲}

دیالمه:

«در دانشگاه مشهد گفتم، دانشگاه مشهد گفتم که ریاست جمهوری بنی‌صدر برای اسلام و انقلاب اسلامی ما یک فاجعه است. چرا که به ولایت فقیه، سرسوزنی اعتقاد ندارد. و همین امر باعث می‌گردد که نهایت در مقابل امام ایستاده و مشکلات عظیمی را ایجاد نماید.» {۲۰۳}

۲- مخالفت با گروگانگیری

در این مورد آقای موسوی خوئینی‌ها می‌گوید:

«آقای بنی‌صدر به یازده میلیون رأی تأکید می‌کند، ولی آیا اشغال لانه جاسوسی آمریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، مورد تأیید سراسر کشور و اکثریت قاطع ملت ایران، جز وابستگان به آمریکا، قرار نگرفت؟ آیا امام این اقدام انقلابی را انقلابی بزرگتر از انقلاب اول نخواند... ولی آیا فکر می‌کنید که چرا آقای بنی‌صدر از اولین مخالفین این حرکت بود و از هر وسیله‌ای برای درهم شکستن این حرکت استفاده می‌کرد؟ آیا فکر کرده‌اید که چرا آقای بنی‌صدر به دانشجویان پیرو خط امام می‌گفت که شماها از چریکهای فدائی خطرناکتر هستید؟ آیا فکر کرده‌اید... آیا هرگز فکر کرده‌اید که چرا آقای بنی‌صدر تمام تلاش خود را برای آزادی گروگانهای جاسوس بکار می‌برد؟» {۲۰۴}

دکتر زرگر:

«با اینکه همیشه طرفدار آزادی گروگانها بود و می‌گفت که با گروگان‌گیری، ما گروگان آمریکا شده‌ایم، پس از آزادی گروگانها، آن را خیانتی نابخشودنی می‌نامد و دولت را متهم به اختلاس بیت المال می‌کند.» {۲۰۵}

سید علی خامنه‌ای:

«امام، تصرف لانه جاسوسی را انقلاب دوم می‌نامید، و او بارها آن را رد می‌کرد.» {۲۰۶}

۳- مخالفت با نهادهای انقلابی

اکبر ولایتی:

«پنکه اصلاً قضیه بی‌کفایتی نیست، قضیه توطئه است، یا بی‌اعتبار کردن نهادهای انقلابی است که نمونه‌هایش را دیده‌اید. بی‌اعتبار

قطعی گرفته شده و رأی‌ها آماده گردیده است، [دفاع] به نظر بی‌اثر و بی‌فایده می‌رسد، خصوصاً آنکه غلبان احساسات آنان که اطراف ساختمان مجلس و محوطه بعضی از خیابانها را در اختیار گرفته‌اند و کوچکترین نعمه مخالف را مخالفت با اسلام و ضدیت با انقلاب اسلامی می‌دانند، به حدی است که برای گوینده خطرات بسیاری را در بر دارد. آنان به غلط به تصور اینکه مخالفت با طرح برگزینی رئیس جمهور، مخالفت با انقلاب و امام است، آماده‌اند هر گونه توهین و آزاری به گوینده روا دارند، و حتی به سادگی خون وی را بر زمین بریزند. در چنین جوی شاید دم فرو بستن و تماشاچی بودن و در برابر تصمیم قطعی که گرفته شده است، ابراز نظر نکردن، به عقل و منطق نزدیک تر باشند.»

گفتنی است در برابر مجلس فریاد می‌زدند که «بنی‌صدر، ضدالله... یعنی حکم او قبلاً صادر شده بود و عامل قتل هم که به عنوان حزب الله خود را معرفی می‌کند، قبلاً تعیین شده است. فقط همگی منتظر رأی مجلس بر عدم کفایت سیاسی وی می‌باشند.

آقای معین‌فر ادامه می‌دهد:

«اینک رأی مجلس به عدم کفایت آقای بنی‌صدر در شرائطی صورت می‌گیرد که مطبوعات باقیمانده و کلیه رسانه‌های گروهی و اجتماعات خیابانی و خطباء نماز جمعه، همه و همه علیه ایشان تبلیغ می‌کنند. دو روزنامه‌ای هم که وابسته به گروه حاکم نبودند، برخلاف قانون توقیف شده‌اند در اجتماعات خیابانی و اطراف مجلس اگر کسی جرأت کند نام آقای بنی‌صدر را ببرد و کوچکترین دفاعی از ایشان بکند، به شدیدترین وجهی تنبیه می‌شود. آیا در چنین جوی طرح چنین مسأله‌ای در ابتدای جمهوری اسلامی شایسته می‌باشد؟ به نظر بنده در شرائط کنونی طرح مسأله عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور، در حالی که وی عملاً در حصر بسر می‌برد، به دفترش حمله شده و یارانش به زندان افتاده‌اند و ایشان هیچگونه وسیله دفاعی در اختیار ندارد، سزاوار جمهوری اسلامی نیست.» {۲۰۰}

و بعد از آنکه صلاحیت مجلس را برای رسیدگی به طرح عدم صلاحیت رئیس جمهور به زیر سؤال می‌برد، به دفاع از اعمال رئیس جمهور می‌پردازد:

«اصل یکصد و سیزدهم قانون اساسی، رئیس جمهور را مسئول اجرای قانون اساسی و تنظیم روابط قوای سه گانه و ریاست قوه مجریه و به عنوان عالی‌ترین مقام رسمی کشور پس از مقام رهبری می‌شناسد. با این ترتیب اگر در کشور، در اجرای قانون اساسی تعللی شده باشد، و یا برخلاف قانون اساسی عملی صورت گرفته باشد، و رئیس جمهور از تذکر و پیگیری در این باره خودداری کرده باشد، باید او را ناتوان گفت. در حالی که همه نمایندگان محترم شاهد هستند که آقای بنی‌صدر در هر مورد که عملی را برخلاف قانون اساسی دید، با صراحت و اصرار اعلام کرد، با این ترتیب نه تنها در ایفای وظیفه خود کوتاهی نکرده است، بلکه همین پافشاری‌ها موجب دشمنی کسانی گشته است که خود پا از دایره قانون اساسی فراتر گذارده‌اند.»

آقای معین‌فر، به عنوان مثال به اعتراضات بنی‌صدر نسبت به قرارداد

الجزایر اشاره می‌کند:

«رئیس جمهور در مورد موافقتنامه ایران و آمریکا که به صراحت با اصول ۵۲ و ۵۳ و ۷۵ و ۱۲۵ قانون اساسی مغایرت داشت، به موقع خود اعتراض کرد و اگر غیر از این کرده بود، باید نسبت به کفایت ایشان تردید می‌کردیم، نه آنکه در برابر وظیفه قانونی که انجام داده است، وی را مسئول و متهم به بی‌کفایتی کنیم.»

جزو شاه بیتهای اظهارات آقای بنی صدر است. به گوشه‌ای از مصاحبه با لوموتن توجه کنید. آقای بنی صدر می‌فرمایند: اکنون دیگر قانون وجود ندارد، همچون گذشته افراد را دستگیر می‌کنند، شکنجه می‌کنند، شکنجه می‌دهند. کمیسیونی برای تحقیق در این زمینه تشکیل شد و گزارش مسخره‌ای نیز تنظیم کرده‌اند، انسان هیچ حقی ندارد، او را دستگیر می‌کنند و چون زباله از میان می‌برند...» {۲۱۵}

اکبر ولایتی:

«نه تنها معایب را زیر ذره‌بین می‌گذاشتند، بلکه آن چیزهایی که اصلاً وجود نداشت به عنوان یک عیب به این سیستم می‌چسباندند. مسأله شکنجه یکی از آن چیزهایی است که تمام رادیوهای خارجی به نقل از ایشان نقل می‌کردند و تکیه‌شان روی مصاحبه و صحبت‌های ایشان بود.» {۲۱۶}

خلخالی:

«تعزیر را در دادگاههای انقلاب اسلامی اسمش را شکنجه می‌گذارند و بعد هم بوقش را می‌زند به جوری که بهانه را به دست ضد انقلاب در خارج و داخل می‌دهد. این را نمی‌شود گفت که صلاحیت سیاسی برای ریاست جمهوری داشته باشد.» {۲۱۷}

معصومی:

«بنی صدر با قبول دموکراسی غربی، ولایت فقیه را نفی می‌کند و با قبول حقوق بشر کذائی غرب، به اعدام فرخ رو پارسا اعتراض می‌کند، و تعزیر را شکنجه می‌نامد، و لایحه قصاص را غیرانسانی تلقی می‌کند.» {۲۱۸}

از اتهامات دیگر وارد بر بنی صدر یکی هم این می‌شود که مخالف تبلیغات رسانه‌ای برای شخص آقای خمینی است؛ در این مورد امامی کاشانی می‌گوید:

«گفتید (اشاره به بنی صدر) اوضاع کشور عوض نشده، مثل زمان شاه است، فقط زمان شاه روزی دو بار سرود شاهنشاهی می‌خواندند، امروز از صبح تا به شب سرود... چه من بگویم (نمایندگان): «بگوید، آقا بگوید» سرود خمینی می‌خوانند، امروز صبح تا به شب سرود خمینی می‌خوانند (یکی از نمایندگان: «خدا لعنتش کند»)» {۲۱۹}

و یا اینکه آقای دیالمه از دیگر دلایل بی‌کفایتی بنی صدر را این می‌داند که:

«احسان نراقی عنصر فعال فراماسونر، همان فردی است که آقای بنی صدر بسیار کوشیدند تا او را از زندان آزاد کنند.» {۲۲۰}

دیگر دلایل عدم کفایت رئیس جمهور نیز جالب است. البته در دورانی که خودباشی و فردیت کار زشتی تلقی می‌شد - به خصوص اینکه بر خلاف رویه تعارف آلود و چاکر باشی ملاقات کنندگان با آقای خمینی باشد - شنیدن ایرادات زیر نیز قابل فهم است:

اکبر ولایتی:

«با یک نخوت و تیختی حرکات و سکناتشان را انجام می‌دادند که این از چشم هیچکس پوشیده نیست.» {۲۲۱}

محمد مهدی جعفری:

«خودمحموری و خودخواهی است.» {۲۲۲}

سید علی خامنه‌ای:

«من کبر و کبریای این مرد را، و هر آنچه را که می‌دانستم به کناری گذاشته بودم. ولی از خاطر نمی‌برم، برخورد اولیه گرفتن فرمان از امام

کردن اسلام و رشد ملی‌گرائی و هر نوع مکتب ضد اسلامی که می‌تواند در مقابل اسلام مانعی ایجاد بنماید، آقای بنی صدر از آن حمایت می‌کرده است.» {۲۰۷}

دکتر زرگر:

«با تمام قوا برای تضعیف و در نهایت انحلال مجلس، تضعیف شورای نگهبان، تضعیف قوه قضائیه، دادگاه‌های انقلاب، سپاه پاسداران، کمیته‌ها، و تمام نهادهای قانونی و انقلابی، حملاتش را تشدید می‌کند.» {۲۰۸}

صادق خلخالی:

«این است که همیشه از نهادهای انقلابی چه قبل از جنگ و چه بعد از جنگ انتقاد می‌کرده است.» {۲۰۹}

موسوی خوئینی‌ها:

«ایشان در متن جریان گرایش به آمریکا قرار گرفته است، ولو ناخواسته، و از همین پایگاه است که به مقابله با نهادهای انقلابی برخاسته است.» {۲۱۰}

سید علی خامنه‌ای:

«مخالفت آشکار و پنهان با سپاه پاسداران و جهاد سازندگی و دیگر نهادهای انقلابی و قانونی. وقتی رئیس جمهور با بی‌حرمتی به این نهادهای قانونی خود را که جزئی از مجموعه دولت است از آن جدا می‌کند...» {۲۱۱}

دیالمه:

«کوبیدن دادگاههای انقلاب از جمله این مسأله که این دادگاهها قرار نبود تا ابد بماند و بصورت یک کابوسی در بیاید و زندگی آرام را از شما بگیرد.» {۲۱۲}

ده نماینده مجلس، از جمله آقایان حسن یوسفی اشکوری و امید نجف آبادی، در اعلامیه جداگانه‌ای، از جمله دلایل عدم کفایت سیاسی رئیس جمهور را:

«مخالفت با نهادهای انقلابی یا بزرگ جلوه دادن نقطه ضعفها و اشکالات آنها ذکر می‌کنند.» {۲۱۳}

۴- مخالفت با اعدامها و افشای شکنجه

موسوی خوئینی‌ها:

«آقای بنی صدر از پایگاه خط آمریکاست که با دادگاه‌های انقلاب به مخالفت بر می‌خیزد و تأسف می‌خورد. این عین سخن آقای بنی صدر است که چرا ما از روز اول از حقوق انسانی آن محکومین دفاع نکردیم، تا کار به اینجا رسید. این حرف آقای بنی صدر است که چرا در هنگامی که دادگاه‌های انقلاب آقای هویدا و نمی‌دائم نصیری و خسروداد و امثال این جانورها را محکوم به اعدام می‌کرد و اعدام می‌کرد، می‌گوید چرا از حق انسانی آنها ما دفاع نکردیم که کار دادگاه‌ها به اینجا کشید. به کجا کشید کار دادگاه‌ها؟ (خلخالی: «و سه مرتبه آمد ولی ما گوش به حرفش نکردیم») (خنده نمایندگان) ...» {۲۱۴}

سید علی خامنه‌ای:

«آزادی را در ایران بکلی پایمال شده وانمود کردن، شایعه شکنجه را علی‌رغم گزارش صلیب سرخ و نیز کمیسیون تحقیق در سطح عالم گسترده، و خلاصه رژیم کنونی را از رژیم شاه هم بدتر معرفی کردن،

می‌آید و مردم از دست شما خلاص می‌شوند.» {۲۲۵}

بر این اساس، میثاق شورای ملی مقاومت بر سه اصل استقلال، آزادی و عدم هژمونی امضاء می‌شود {۲۲۶}، و در تاریخ ۲۸ جولای ۱۹۸۱ از طریق فرودگاه مهرآباد به پاریس پرواز کرده و وارد پاریس می‌شوند، و بنی‌صدر در اولین مصاحبه با بی‌بی‌سی اظهار کردند:

«من برای افشای روابط اورگانیک ریگان‌سیم و خمینسیم از ایران خارج شدم.» {۲۲۷}

نتیجه‌گیری

بررسی علل عدم کفایت رئیس‌جمهور، خود از گویایی کامل برخوردار می‌باشند و احتیاج به تجزیه و تحلیل و تفسیر زیادی ندارند. خلاصه اینکه رئیس‌جمهوری که در غیبت شورای نگهبان، با رأی مستقیم و آزاد مردم و با بیش از ۷۶٪ آراء، به نمایندگی انتخاب شده بود، بعد از ۱۸ ماه، توسط مجلسی که اکثریت نمایندگان آن به استناد کمیسیون قضات دیوان علی‌کشور با تقلب وارد مجلس شده بودند، در پوشش ظاهراً قانونی عزل می‌شود. رئیس‌جمهور، در جوی مملو از خطر ترور و زندان و شکنجه، هم خودش، و هم هرکسی که با او همکاری داشت، به جرم مخالفت با استبداد ولایت فقیه، گروگانگیری، اعدامها و شکنجه، و ... از کار برکنار می‌شوند. همکارانش، یا پنهان، و یا زندانی و شکنجه و حتی اعدام، می‌شوند و خود او به زندگی مخفی روی می‌آورد. با انجام کودتا، کودتاچیان به یکی از هدفهای خود رسیده بودند، زیرا بنی‌صدر تهدید کرده بود و به جد در پی این بود که امضاءکنندگان موافقت نامه الجزایر را - که به نقض عظیم حقوق ملی ایرانیان منجر شده بود - به دادگاه بکشاند. همه کسانی که در آن روز در جریان موافقت مخفیانه آقای خمینی با جناح ریگان بر سر گروگانها بودند، توانستند نفس راحتی بکشند و البته خسارت بارتر از این موضوع این بود که با عزل بنی‌صدر، توقف جنگ خانمان‌سوزی که با عقب‌نشینی عراق از خاک ایران و پرداخت غرامت به ایران امکان‌پذیر شده بود، از دستور کار خارج شد. و بنابراین اسباب ادامه جنگی ویرانگر به مدت ۸ سال را که همانا اسباب استقرار استبداد ولایت فقیه بود، فراهم ساختند. سخنان و نوشته‌های بازیگران اصلی آن روز، از خود آقای خمینی گرفته تا آقایان بهشتی و رفسنجانی، حاکی از این بود که موضوع نزاع، بر دو نوع تلقی از اسلام بنا شده بود: گفتمان استبدادی، در برابر گفتمان آزادی. در ایران امروز و در جنبش سبز نیز هنوز یک سر اصلی نزاع به همین دو نوع اسلام بر می‌گردد. سیر تحولات یک صد ساله اخیر نشان می‌دهد که رهایی ایرانیان از استبداد، بدون ظهور یک دیانت آزادی‌محور، در حد محال است. اما چه کسی است که بتواند انکار کند چنین گذاری، خود یک انقلاب است؟ انقلابی در اسلام، لازم است. یعنی انقلابی برای بازگرداندن دین از بیان قدرت، به بیان آزادی. بنابر تجربه‌های فراوان انسانی و تاریخی، بدون آنکه انسان از قید از خود بیگانگی دینی رها شود، ممکن نیست بر آزادی و حقوق ذاتی خود عارف شود و رشد کند. تا وقتی که دین، طبیعت خویش را که بیان آزادی است، باز نیابد، انسان در جامعه به سختی خواهد توانست آزاد و مستقل زندگی کند.

اگر سیاست را در شکل ایده‌آل آن روش شعور مداوم بر آزادی و زیست در آزادی و استقلال بدانیم، تنها در پرتو یک رنسانس دینی است که دولت می‌تواند از سلطه قدرت تاریخی دینهای قدرت مدار - همچون اسلام فقهی - خارج شود. نتیجه آنکه؛ تا راه برای یک اسلام مدافع و بیانگر حقوق ذاتی انسان و کرامت او، اسلامی که زبانی بیان آزادیها باشد، باز نشود، منازعه تاریخی میان سنت و تجدد در ایران نه تنها تخفیف

را، و این طلیعه بدی بود.» {۲۲۳}

رأی‌گیری در مورد عدم کفایت سیاسی رئیس‌جمهور

بعد از سخنرانی آقای خلخالی، رأی‌گیری در مورد عدم کفایت رئیس‌جمهور انجام می‌شود و نتیجه رأی‌گیری بوسیله آقای هاشمی رفسنجانی خوانده می‌شود:

«بسم الله الرحمن الرحيم. انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفرلک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما. جمع افرادی که در مجلس حاضر بودند؛ ۱۹۰ نفر. آرائی که موافق عدم کفایت سیاسی آقای بنی‌صدر به صندوق ریخته شده؛ ۱۷۷ نفر.»

و حضار در مجلس با این شعارها رضایت خود را از نتیجه رأی‌گیری ابراز می‌کنند:

«الله اکبر، الله اکبر، الله اکبر، خمینی رهبر، مرگ بر ضد ولایت فقیه، درود بر رزمندگان اسلام، سلام بر شهیدان، مرگ بر بنی‌صدر، صد در صد اعدام باید گردد، بدست حزب الله، پیشمرگ روح الله، ان شاء الله، ان شاء الله» {۲۲۴}

بعد از کودتا

روز بعد از کودتا، بنی‌صدر یکبار دیگر سعی می‌کند که آقای خمینی را ملتفت خطراتی کند که متوجه کشور شده‌اند و برای دفع این خطرها از او دعوت می‌کند که «این دستگاه ظلمیه ضد اسلامی (دادگاه‌های انقلاب و...) را منحل کنید. جنگ را متوقف کنید، آزادیها را برقرار کنید، و از امور یکسره کنار بگیری.» و اضافه می‌کند که اگر فکر می‌کند که این تقاضاها «بخاطر آنست که به قدرت باز گردم، تعهد می‌کنم که هرگز دور سیاست نچرخم.»

در همین حال، بنی‌صدر تصمیم به ادامه استقامتش را مشروط می‌کند بر اینکه آیا مردم کودتا را پذیرا شده‌اند یا نه؟ او روش یافتن پاسخ این پرسش را در درصد شرکت کنندگان در انتخابات ریاست جمهوری، که حدود چهل روز بعد از کودتا انجام می‌شد، می‌دید. به همین خاطر تلاش می‌کند تا آن وقت در ایران بماند. در انتخابات بعد از کودتا که منجر به ریاست جمهوری رجایی می‌شود، از درون وزارت کشور به او گزارش می‌شود که تعداد واقعی شرکت کنندگان، ۲ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر بوده است. در حالی که رژیم آن را بیش از ۱۴ میلیون ذکر می‌کند.

سازمان مجاهدین خلق، بعد از کودتا، و در مخفیگاه به بنی‌صدر قول حمایت و همکاری می‌دهد. بنی‌صدر که خود از منتقدان قدیم این سازمان بود، در پاسخ به دعوت رجوی می‌گوید که:

«ما صد درصد به خمینی اعتماد داشتیم، و او اینگونه از آب در آمد، در حالی که من صد در صد به شما اطمینان ندارم... ولی شما را به ابتلاء دعوت می‌کنم و در نتیجه، یا از آزمایش پیروز بیرون آمده و به خدمت مردم خود در می‌آیید، و یا از ابتلاء شکست خورده بیرون

۱- اشاره ایشان به زمان گرفتن فرمان ریاست جمهوری از آقای خمینی می‌باشد، که بر خلاف سایر روسای جمهوری، وی تعظیم نکردند. البته دست آقای خمینی را که در آن روز سوار بر ویلچر و در سالن بیمارستان دیده بود را بوسیدند که خود این شد گناهی نابخشودنی بر بنی‌صدر از دید اپوزیسیون امروزی. ولی از این شکلیات که بگذریم لازم است بیان شود که رادیو تلویزیون بخشی از صحبت‌های بنی‌صدر در جلسه تنفیذ را سانسور کرد با این استدلال که او در آن سخن از این گفته بودند که مشروعیتشان را از رأی مردم می‌گیرند.

تنشهای فراوان بر سر چگونگی بر ساخته شدن شکل و محتوای نظام پس از انقلاب سال ۵۷ بوده را در پنهان نگاه دارد بلکه، حتی کودتاچیان بر این بوده‌اند که نام سید ابوالحسن بنی‌صدر را هم از اذهان پاک و به بایگانی محذوفات تاریخ بسپارند. آنچه واشکافی خرداد سال ۶۰ را بسیار دشوار اما مهم می‌نماید سکوت و سانسور جمعی می‌باشد که حتی از سوی جریانهای اپوزوسیون و روشنفکری وقت هم بر این گذرگاه تاریخی سایه افکنده است. سکوت، سانسور و تحریف همه جانبه وقایع ۳۰ خرداد آدمی را بر این می‌دارد که زوایای پنهان بسیار در این مقطع تاریخ انقلاب نهفته است که واگویی آن می‌تواند پای بسیاری از جریانهای سیاسی، فکری، احزاب و اشخاص را به محکمه تاریخ بگشاید.

نگارنده را نیت بر این است تا در این نوشتار به نقد برنامه‌ای که به مناسبت پیروزی انقلاب ۵۷ در بهمن ماه گذشته از سیمای جمهوری اسلامی تحت عنوان روایت انقلاب در مورد اولین رئیس جمهور به تصویر کشیده شد بنشیند. قابل ذکر است این برنامه توسط گروه فرهنگی روایت فتح ساخته و به اجرای سیمای حکومتی در آمده است.

«اولین بار وقتی از ملاقات با امام برمی‌گشت، کاندیدا شدنش رو رسماً اعلام کرد. جز اینها حذف نامزد مطرح رقیبش یعنی جلال الدین فارسی هم سهم قابل توجهی در پیروزی داشت. جلال الدین فارسی نامزد حزب جمهوری اسلامی بود که با تلاشهای شهید بهشتی، جامعه مدرسین قم او رو به عنوان کاندیدا معرفی کرده بودند و به خاطر این حمایتها رأی خیلی از مذهبی‌ها با فارسی بود ولی با حذف تقریباً رأی تمام اقشار جامعه به سمت بنی‌صدر برگشت. به هرحال بنی‌صدر با امام وارد کشورشده بود و عضو شورای انقلاب اسلامی بود و بارها توی مناظره‌هاش درموضع مخالف با مارکسیستها و مجاهدین خلق قرار گرفته بود»

همان گونه که در این قسمت از برنامه به تصویر کشیده شده سیمای رژیم برمی‌آید رژیم و حتی بسیاری از روشنفکران وقت در تحلیل و بازخوانی تاریخ انقلاب سعی بر آن دارند که انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری را به هر گونه که ممکن است از موضوعیت خالی نموده و آن را محصول نزدیکی به خمینی و رد صلاحیت جلال الدین فارسی بخوانند. در این باب رجعت به تاریخ خالی از فایده نمی‌باشد.

اول: بنی‌صدر تنها کاندیدای حاضر در اولین انتخابات ریاست جمهوری نبود که با پرواز انقلاب به همراه خمینی از پاریس به ایران رجعت نموده بود. مرحوم «صادق قطب زاده» به عنوان یکی از نزدیک‌ترین افراد به خمینی که در مقام مترجم آیت الله در نوفل‌لوشاتو در جلوی دوربین رسانه‌ها حضور می‌یافت یکی از کاندیداهای اولین انتخابات ریاست جمهوری بود. اما دیگر نامزد این انتخابات که پا به میدان رقابت برای تصدی مقام ریاست جمهوری نهاده بود از منتصبان به بیت آیت الله بود که با همان پرواز انقلاب آیت الله را تا ایران همراهی کرده بود. او کسی نبود جز «سید صادق طباطبایی». بر این مبنا ادعای پیروزی و محبوبیت بنی‌صدر به جهت ورود او با پرواز انقلاب فاقد اعتبار می‌باشد.

دوم: در اولین انتخابات ریاست جمهوری تمامی کاندیداها در تبلیغات خود به انحای مختلف از نام و یا تصاویر خمینی سود جسته بودند حتی در یادار سکولار «مدنی» که موفق شده بود پس از بنی‌صدر آرای مأخوذه را به خود اختصاص دهد با شعار «مدنی یار جان بر کف امام» پا به میدان رقابت انتخاباتی نهاده بود. اما بنی‌صدر به هیچ عنوان در تبلیغات ریاست جمهوری خود را به خمینی منتسب ننمود. بلکه برعکس اولین رئیس جمهور فقط از عکس مرحوم دکتر مصدق که به گواهی تاریخ در تبرس کینه و نفرت خمینی قرار داشت بهره جسته بود. و البته جامعه ایران به این شکاف عمیق کاملاً وقوف داشتند.

نیافته، بلکه روز به روز تشدید خواهد یافت. پس آنانی که عمرشان را برای یافتن و پیشنهاد کردن اسلام به مثابه بیان آزادی گذاشته‌اند، دست به کاری تاریخی زده‌اند. در مقابل، کسانی که نبرد رئیس جمهور با جناح استبدادی به رهبری حزب جمهوری اسلامی و آقای خمینی را به جنگ قدرت دو جریان قدرت مدار فرو کاسته‌اند و در این تحریف و سانسور تاریخی، با قرائت رسمی رژیم همراه شده و می‌شوند، از عوامل استمرار استبداد در وطن می‌باشند.

حال شاید نسل جوان بتواند به ریشه عدم مشروعیت رژیم و اینکه چگونه می‌شود که اعتراض به تقلبات انتخاباتی، در فاصله چند روز تمامیت رژیم را به چالش می‌کشد، در وجدان تاریخی خود پی ببرد. و در این کانتکست است که می‌تواند بپرسد که چرا بیش از ۳۰ سال، جزئیات انجام چنین کودتایی از آنها پنهان نگاه داشته شده است؟ چرا هنوز هستند کسانی که گرچه هم اینک ظاهراً در صف مخالفان نظام ولایت فقیه‌اند، ولی هیچ علاقه‌مند نیستند واقعیات آن روز، آفتابی شود و اخیراً هم دوباره به جعل تاریخ این زمان دست بازیده‌اند؟ چه کسانی و به چه هدفی در این توطئه سکوت دست داشته‌اند؟ قربانی چنین سکوت طولانی چه کسانی بوده‌اند و هستند؟ و اینکه بالأخره علم و ادعان بر این کودتا، چه اثری در انتخاب روشهای مبارزه، اهداف مبارزه، اندیشه راهنمای مبارزه، و سخنگویی مبارزه، خواهد داشت؟

در تحقیقات بعدی به مسائل بعد از کودتا، خروج از ایران به همراه رجوی، همراهی سازمان مجاهدین خلق با بنی‌صدر، بکارگیری سنت قرآنی به ابتلاء کشیدن سازمان مجاهدین خلق توسط بنی‌صدر، و امضای میثاق مبتنی بر سه اصل آزادی، استقلال و عدم هژمونی، نقض این اصول از سوی سازمان مجاهدین خلق، به خدمت صدام در آمدن سازمان مجاهدین خلق، نقش بنی‌صدر در افشای اکتبر سورپرایز، ایران گیت، دادگاه میکونوس و... خواهیم پرداخت.

نقدی بر روایت حکومتی از کودتای ۳۰ خرداد ۶۰

مازیار شکوری گیل چالان - ۱۳۹۳

بخش اول

انتخابات، انتخاب نخست وزیر، جنگ

«آقایون دیگه از این به بعد آقای بنی‌صدر به عنوان یک رئیس جمهور از قاموس جمهوری اسلامی حذف شده، شعارها برگردد به سوی آمریکا، علیه آمریکا»

این سخنان را علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در مقام رئیس اولین مجلس شورای رژیم ولایت فقیه پس از شمارش آرای عزل غیرقانونی اولین منتخب تاریخ ایران در سی‌ام خرداد ماه سال ۶۰ از پشت تریبون ریاست مجلس عنوان داشت.

آنچه از سخنان اولین رئیس مجلس در مورد اولین رئیس جمهور اخذ می‌شود اینکه، رژیم ایران از ابتدای کودتای خرداد سال شصت تا کنون همواره بر این بوده تا نه فقط تاریخ متعلق به این مقطع حساس را که بر از

بازخوانی برخی از مواضع آشکار بنی‌صدر در محکوم نمودن گروگان‌گیری می‌تواند به خوانندگان در بازخوانی این مهم کمک نماید. بنی‌صدر در دو مقاله در روزنامه انقلاب اسلامی در مورخه ۱۴ و ۱۵ آبان ۵۸ به مضرات تسخیر سفارت امریکا و گروگان‌گیری پرداخت. همچنین عنوان نموده بود که گروگان‌گیری توسط دانشجویان، کشور را دارای دو حکومت کرده است، یکی حکومت دانشجویان و آن دیگر حکومت شورای انقلاب. مضافاً مرحوم مهندس عزت‌الله سحابی در خاطرات خود عنوان می‌دارد:

«سر مسئله گروگان‌گیری دائم میان بنی‌صدر و روحانیون شورای انقلاب درگیری بود. روحانیون می‌گفتند موجی براه افتاده و ما باید سوار این موج بشویم. بنی‌صدر طرفدار برخورد صریح و عملی و قاطع بود و خودش هم این کار را می‌کرد. روحانیون نمی‌کردند. بنی‌صدر با اینها دعوا داشت» {۲۳۴}

«بنی‌صدر و قطب‌زاده از بچه‌ها واقعاً عصبانی بودند. هر روز هم درگیری می‌شد، واقعاً عصبی بودند. بحث‌های داغی میان بنی‌صدر و قطب‌زاده و این روحانیون شورای انقلاب و حزب جمهوری اسلامی وجود داشت. روحانیون می‌گفتند موجی براه افتاده و ما باید سوار شویم. حرف مرحوم بهشتی این بود. ما باید سوار موج شویم» {۲۳۵}

همچنین بنی‌صدر عنوان داشت:

«بنا بر زیر پوشش حمله به آمریکا به سیاست آمریکا خدمت می‌کنند» {۲۳۶}

اسناد بدست آمده از سفارت امریکا که به گونه‌گزینه‌شی، انتفاعی و بعضاً ترجمه‌های صلاح‌دیدی علیه منتقدان و مخالفان حزب جمهوری اسلامی بکار گرفته می‌شد بارها و بارها صدای اعتراض بنی‌صدر را در نطق‌ها و مکتوباتش متجلی نمود. یک نمونه از مواضع بنی‌صدر در اعتراض به چنین اعمال دور از اخلاق و قانون عبارتند از:

«بنگونه لجن مال کردن‌ها، اینگونه سند در رادیو و تلویزیون خواندن‌ها و بلافاصله به خانه افراد ریختن‌ها نه تنها با اسلام نمی‌خواند، بلکه زمینه را برای استبداد فراهم می‌آورد. برای مبارزه با سلطه امریکا راه دیگری باید رفت. اول باید اقتصاد را قوی کرد. با تشدید جو ناامنی و بی‌منزلی فرصت‌ها را از دست ندهیم و معنویت اسلام را قربانی نکنیم... اسنادی که تا فعلاً دانشجویان درباره اشخاص منتشر کرده‌اند دلالتی بر جاسوسی افراد ندارد. رادیو تلویزیون ما نباید اینقدر نسبت به اخلاق انقلابی و معنویت اسلامی که اساس انقلاب ماست لاقید بماند و یک طرفه وسیله کوبیدن افراد بشود» {۲۳۷}

مسلم مردم ایران مواضع قاطع بنی‌صدر در مورد ولایت فقیه و گروگان‌گیری را که در تقابل بنیادین با مواضع خمینی قرار داشت را دقیقاً مطالعه نموده و آرای خود را به نام او در صندوق آرا انداخته بودند. همچنین نگاهی به نامه مورخه ۲۵ بهمن ماه سال ۵۹ هاشمی رفسنجانی به خمینی خالی از لطف نمی‌باشد. رفسنجانی در این نامه خطاب به خمینی می‌نویسد:

«ما حزب جمهوری اسلامی را با مشورت با شخص جناب‌عالی و گرفتن قول مساعدت و تأیید غیرمستقیم - من شخصاً در مدرسه علوی با شما در این باره مذاکره کردم - تأسیس کردیم و با توجه به اینکه قانون اساسی، تعدد احزاب را پذیرفته فکر می‌کنیم یک حزب اسلامی قوی برای تداوم انقلاب و حکومت اسلامی ضرورت دارد و جناب‌عالی هم روزهای اول در تهران و قم مکرراً تأیید فرمودید - ممکن است فعلاً فراموش کرده باشید - و اکنون اعتبار حزب از نفوذ

سوم: خمینی به دو دلیل واضح نمی‌توانست در انتخابات ریاست جمهوری به بنی‌صدر نظر مساعد داشته باشد بلکه بالعکس و ضرورتاً می‌باید نظر تقابلی می‌داشت و جامعه ایران دقیقاً به آن آگاه بودند.

اول اینکه بنی‌صدر چه در مجلس خبرگان قانون اساسی و چه پس از آن بارها و بارها با تصویب اصل ولایت فقیه که مورد نظر خمینی و حزب جمهوری اسلامی بود با صراحت تمام به مخالفت برخاسته بود. در این خصوص مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری می‌گوید:

«در رابطه با گنجاندن اصل ولایت فقیه در قانون اساسی من و آقای بهشتی و ربانی شیرازی و حسن آیت اصرار داشتیم. البته بعضی‌ها هم مخالف بودند. مثل آقای طالقانی و بنی‌صدر» {۲۳۸}

در این مورد نگاهی به اظهارات بنی‌صدر در مجلس خبرگان قانون اساسی خالی از فایده نیست:

«شما می‌گویید که بنای کار بر این است که ما یک بی‌اعتمادی مطلق به مردم و نمایندگان آنها داریم... اگر فقط کسانی حق دارند در انتخابات شرکت بکنند که رهبر معرفی می‌کند، معنای این یعنی انتخابات بی‌انتخابات. وقتی من بگویم ای مردم شما آزادید آن کسی را که من معرفی می‌کنم انتخاب کنید، این امر اسمش نه آزادی است و نه جمهوری» {۲۳۹}

«آن طوری که ما این اصول را می‌نویسیم قدم به قدم یک نوع استبداد را در قانون اساسی پیش می‌بریم» {۲۴۰}

«این ولایت فقیه نیست، خدایی فقیه است» {۲۴۱}

بنی‌صدر در جلسات بررسی اصل ولایت فقیه در خبرگان قانون اساسی با برشمردن ۹ دلیل برای رد ولایت فقیه عنوان داشت:

«شیخ بهائی گفته است: مجتهد باید ۱۶۵ علم داشته باشد. شما چند تا از اینها را بلدید؟ هیچ کدام از شما مجتهد نیستید اما من هستم و می‌گویم ولایت فقیه باطل است» {۲۴۲}

حتی مخالفان بنی‌صدر هم که در حزب جمهوری اسلامی لانه کرده بودند در جهت شناساندن و معرفی او به عنوان مخالف تصویب اصل ولایت فقیه از هیچ کوششی دریغ نکردند. حتی روزنامه جمهوری اسلامی، ارگان حزب جمهوری، در سرمقاله خود تحت عنوان «هوشیاری انقلابی و انتخابات ریاست جمهوری» نوشت:

«بنا بر این اهالی شهرستانها لازم است از نماینده خود در مجلس خبرگان بخواهند که برای آنها توضیح دهد که موضع آن دسته از کاندیداهایی که عضو مجلس خبرگان بوده‌اند در مقابل اصل ولایت فقیه چه بوده و اصولاً آیا کسانی که ولایت فقیه را دیکتاتوری می‌دانسته و معتقد به دموکراسی غربی بوده‌اند می‌توانند رئیس جمهور کشور انقلابی ایران بشوند؟ آیا تجربه مصدق و آینده بس نیست؟» {۲۴۳}

اما دومین مسئله‌ای که بنی‌صدر در عیان با آن به مخالفت برخاست تسخیر سفارت امریکا در تهران و به گروگان گرفتن دیپلماتها و کارمندان سفارت بود. مخالفت بنی‌صدر با گروگان‌گیری از آنجا اهمیت می‌یابد که خمینی و هم پیمانانش همواره از گروگان‌گیری به عنوان انقلاب دوم یاد می‌کنند. در این بیان سعی بر آن نیست تا به کالبدشکافی چگونگی تسخیر سفارت امریکا توسط دانشجویان پیرو خط خمینی پردازش شود و یا اینکه آیا برنامه‌ریزی تسخیر سفارت و گروگان‌گیری در کاخ سفید طراحی شده و به دست دانشجویان به اجرا درآمد یا خیر. در این بحث فقط مقصد این است که به شکاف عریض و طویل مواضع بنی‌صدر با خمینی پرداخته شود.

شما تغذیه می‌شود - غیر مستقیم - ولی رنگ حمایت از روزهای اول کمتر شده. میل داریم لاقلاً در جلسات خصوصی نظر صریحی بفرمائید. اگر مایلید ما حزب را کنار بگذاریم، ما را قانع کنید و اگر لازم می‌دانید که حزب بماند باید جور دیگری عمل بشود و اگر همین‌گونه که عمل می‌فرمائید، مصلحت است ما را قانع کنید تا ما هم دوستان حزبی را قانع کنیم»

آنگونه که از اقرار هاشمی رفسنجانی برمی‌آید:

اول: «حزب جمهوری اسلامی» به عنوان جدی‌ترین رقیب و یا دشمن بنی‌صدر با مشورت و تأیید خمینی تأسیس شد.

دوم: خمینی این حزب را حزبی در راستای اهداف اسلام و امتداد انقلاب می‌دانست.

سوم: این حزب از اعتبار خمینی تغذیه می‌کرده.

چهارم: حمایت خمینی در ابتدای تأسیس حزب یعنی در زمان انتخابات ریاست جمهوری و مجلس اول بیشتر از زمان نگارش و ارسال این نامه بوده است.

بنا بر این قول، بی‌شک جامعه متوجه حمایت‌های بی‌دریغ خمینی از حزب جمهوری اسلامی و تقابل شدید بنی‌صدر با این حزب شده بودند. مضافاً بر موارد مشهودی که عنوان شد صدا و سیما ملی هم در اولین دور انتخابات ریاست جمهوری نه تنها بی‌طرف نبود، بلکه تمامی توان خود را در تخریب بنی‌صدر بسیج نمود. صدا و سیما می‌باید با تمامی کاندیداها بی‌طرفانه مصاحبه می‌کرد و مواضعشان را با پرسش و پاسخ به سمع و نظر ملت می‌رساند. اما وقتی نوبت به مصاحبه تلویزیونی بنی‌صدر به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری رسید کار دگرگونه شد. صدا سیما تیمی را از سوی حزب جمهوری اسلامی به رهبری «محسن سازگارا» که مصاحبه با بنی‌صدر را هم به عهده گرفته بود گماشت تا در سیمای رژیم علناً بنی‌صدر را بازجویی و تفتیش عقاید نمایند. سئوالات از بنی‌صدر حول برنامه‌ها اقتصادی فرهنگی و غیره نبود. آنچه بود فقط پیرامون نظر بنی‌صدر راجع ولایت فقیه بود تا بنی‌صدر را با مواضعش در رد ولایت فقیه وادار به کناره‌گیری از رقابت انتخاباتی کرده و فضای مانور برای حزب چماق به دستان بیش از پیش گشوده شود.

در این مورد بنی‌صدر در مصاحبه‌اش با محمد جواد مظفر می‌گوید:

«بنی‌صدر (از من سوال می‌کنند)... مخالف ولایت فقیه بودید. درست است؟ همین را می‌گویند دیگر.

محمد جواد مظفر (خبرنگار): بله

بنی‌صدر: خیلی خوب. آقای جلال فارسی نوبی همین راهرو (آقای چمران شده بود وزیر دفاع) آمد گفت با این حکومت و با این وزیر و با این چیزها، من معتقد شده‌ام که هیچ نباید زیر بار ولایت فقیه رفت. خوب حالا ایشان دو آتش طرفدارند. من این بد اخلاقی‌ها را ندارم. من با استبداد مخالفم، چه از فقیه و چه از خدا مخالفم» {۲۳۸}

در مورد عملکرد تفتیشی صدا و سیما رژیم در قبال بنی‌صدر خاطرات مهندس امیرانتظام هم می‌تواند راهگشا و شاهی بر این مدعا باشد. امیرانتظام در خاطرات خود در زمان زندانش می‌گوید:

«هنوز رسماً انتخاب بنی‌صدر به مقام ریاست جمهوری اعلام نشده که رادیو تلویزیون در مقام مخالفت و مقابله با او کارش را شروع کرده است، همچنانکه در دوران انتخابات با طرز زنده‌ای این عمل را به خصوص در مورد او شروع کردند» {۲۳۹}

حال با این همه اعلام مواضع از سوی بنی‌صدر و حزب جمهوری اسلامی در تقابل با یکدیگر واقعاً مردم ایران به اعتبار خمینی به بنی‌صدر

اعتماد و او را راهی کاخ ریاست جمهوری نمودند؟!

اینگونه که اسناد شهادت می‌دهند اعتماد مردم به بنی‌صدر در اعتراض به خمینی جماران بود که علیه خمینی پاریس به طغیان برخاسته بود.

«بنی‌صدر باید هرچه زودتر نخست‌وزیر رو به مجلس معرفی می‌کرد، انتخاب نخست‌وزیر آغاز کشمکش‌ها بود، او در اولین انتخاب سید احمد خمینی رو به عنوان نخست‌وزیر پیشنهاد کرد. این انتخاب می‌توانست جایگاه اون رو در مسند قدرت محکم‌تر کنه. اما امام نامه‌ای نوشت و عنوان کرد که نمی‌خواد منتسبین به او در نظام مسئولیتی داشته باشند. دومین شخص مصطفی میرسلیم بود، سرپرست شهربانی کل کشور و از اعضای حزب جمهوری اسلامی. بر حسب حدس و گمانهای اولیه، اکثریت مجلس باید به او رأی می‌دادند اما اوهم موفق به کسب آرای لازم نشد. علی اکبر ولایتی نامزد بعدی بود، او هم نتوانست نظر موافق مجلس رو جلب کنه، در نهایت قرار شد، نخست‌وزیر رو کمیته‌ای منتخب از نماینده‌ها و اعضای شورای انقلاب و رئیس جمهور انتخاب کند. این کمیته بعد از بحث و گفتگوهای زیاد بر سر محمدعلی رجایی به توافق رسیدند. هرچند که بنی‌صدر از همون ابتدا به بهانه‌های مختلف، مخالفتش رو با انتخاب رجایی اعلام کرد، اما محمدعلی رجایی با رأی نسبتاً بالایی از مجلس رأی اعتماد گرفت»

در این بخش فیلم به اکران درآمده از سیمای جمهوری اسلامی به دو موضوع می‌پردازد. اول اینکه بنی‌صدر باعث کشمکش بر سر انتخاب نخست‌وزیر شده بود و دیگر مطلب اینکه بنی‌صدر از ابتدا سر ناسازگاری با محمد علی رجایی را داشته و با بهانه تراشی‌ها با انتخاب او مخالفت می‌کرده. آیا واقعاً ادعای رژیم مبنی بر ناسازگاری بنی‌صدر با رجایی و حزب جمهوری اسلامی از صدق برخوردار است. در این خصوص بار دیگر نگاهی به نامه هاشمی رفسنجانی به خمینی می‌تواند به مدد آید. هاشمی رفسنجانی خطاب به خمینی می‌نویسد:

«قبل از انتخابات ریاست جمهوری، به شما عرض کردیم که بینش آقای بنی‌صدر مخالف بینش اسلام فقهاتی است که ما برای اجرای آن تلاش می‌کنیم و اکنون هم بر همان نظر هستیم و شما فرمودید ریاست جمهوری مقام سیاسی است و کاری دستش نیست؛ امروز ملاحظه می‌فرمائید که چگونه در کار کابینه و... می‌تواند کارشکنی کند و چگونه با استفاده از مقام، مجلس و دولت و نهادهای انقلابی را تضعیف می‌کنند و ما فقط می‌توانیم دفاع کنیم؛ چون تضعیف متقابل را با گفتن نواقص رئیس‌جمهور صلاح نمی‌دانیم و همان دفاع هم مشاجره تلقی می‌شود و به حق مورد مخالفت جنابعالی قرار می‌گیرد و آتش بس می‌دهید و خودتان هم دفاع لازم را نمی‌فرمائید که: خلاف دو بینش است که یک طرف مصداق اسلامش غضنفریور و سلامتیبان و سعید سنجایی و طرف دیگر رجائی و گنابادی و منافی و موسوی و ... می‌باشند» {۲۴۰}

آنگونه که از سیاق کلام این مؤسس حزب جمهوری اسلامی برمی‌آید پر واضح است که آقایان از پیش از انتخابات ریاست جمهوری کارشکنی و بد اخلاقی علیه بنی‌صدر و همفکرانش را آغاز کرده بودند. حتی آنچه امروز در خاطرات و نقل قول‌های آقایان به کرات از آن روزها روایت می‌شود اینکه، پس از پیروزی قاطع بنی‌صدر در انتخابات ریاست جمهوری ستیزه‌جویان حزب جمهوری نزد خمینی حضور یافته و ضمن گلابه‌گی از خمینی پاسخی به مثابه اذن در کارشکنی علیه رئیس‌جمهور دریافت می‌کنند. خمینی می‌گوید:

«ریاست جمهوری مهم نیست و رئیس‌جمهور قدرتی ندارد، قدرت

در این قسمت از فیلم به اکران درآمده از سوی سیمای حکومتی ایران بنی‌صدر به بی‌توجهی به جنگ متهم می‌شود. اما واقعاً بنی‌صدر به جنگ بی‌توجه بود؟!

«کاری که ارتش ایران در جنگ کرد حماسه نبود، معجزه بود»
(یاسر عرفات)

بنی‌صدر خطر شروع جنگ و تجاوز عراق به خاک ایران را طی نامه‌ای پیشاپیش به خمینی اطلاع داد.

«به خوزستان رفتم. ارتش ما در آنجا ۴۰٪، یعنی از نصف هم کمتر سرباز و افسر و مهمات دارد. محیطی فراهم شده است که افراد لایق و حیثیت دوست نمی‌روند... تعقیب افراد ارتش باید موقوف به اطلاع فرمانده کل قوا باشد... در حال حاضر فرمانده را می‌گیرند سرش را می‌تراشند بعد می‌گویند آزاد هستید. چنین آدمی چطور فرماندهی بکند؟... ان‌شاءالله امروز و فردا حمله نمی‌کنند اما بالأخره یک روز این کار را خواهند کرد» {۲۴۴}

نامه بنی‌صدر به خمینی نشان از این دارد که بنی‌صدر از قبل حتی در فکر تدارک دفاع از حریم مرزی ایران هم بوده و در این راستا جهت تقویت قوای نظامی به خمینی هم اخطار داده و متعاقباً درخواست کمک نموده است. اما نامه دیگر بنی‌صدر خطاب به خمینی حکایت از این دارد که خمینی هشدار رئیس‌جمهور را مبنی بر تجاوز به خاک وطن جدی تلقی نکرده است.

«یک ماه پیش همین فرماندهان را به خدمت فرستادم اطلاعات حاصله از توطئه امروز را به عرض رساندند. بعد به این جانب فرمودید به این اطلاعات باور نمی‌فرمایید. و امروز راست از آب درآمده‌اند و احتمال یک درگیری گسترده از مرز ترکیه تا مرز پاکستان احتمالی قوی است» {۲۴۵}

سیمای رژیم مدعی است که بنی‌صدر همچون اشکانیان زمان در برابر زمین را به عنوان تاکتیک جنگی پذیرفته بود. در این خصوص لازم است به نکاتی اشاره شود:

حزب جمهوری اسلامی و آقایان محمد بهشتی، هاشمی رفسنجانی، علی خامنه‌ای، عبدالکریم موسوی اردبیلی و محمد علی رجایی هرچه توطئه در سر داشتند به اجرا در آوردند که بنی‌صدر فاتح خوزستان نباشد. محمد علی رجایی در نطقی که در مسجد سپهسالار داشت در این مورد گفته بود:

«شش ماه دیرتر با نهادهای انقلابی در جنگ پیروز شویم بهتر از این است که با ارتشی پیروز شویم که کودکان را به کار گرفته است»
{۲۴۶}

این بیان رجایی گویای این است که:

اول: حزب جمهوری اسلامی تمام توان خود را برای زمین زدن رئیس‌جمهور به کار گرفته بود، حتی به قیمت شکست در جنگ.

دوم: این بیان نشان می‌دهد آقایان رجایی و حزب جمهوری برای زمین‌گیر کردن بنی‌صدر تاکتیک زمین در برابر زمان را انتخاب کرده بودند. همچنین سید حسین خمینی نوه روح‌الله خمینی توطئه سران حزب جمهوری علیه بنی‌صدر را که در جماران طرح‌ریزی شده بود را افشا می‌کند:

«من خودم با آنها بحث کرده‌ام و خودم از آنها شنیدم که می‌گویند خوزستان و حتی نصف ایران هم برود بهتر از این است که بنی‌صدر حاکم شود» {۲۴۷}

در دست دولت است و مجلس و شما باید مجلس را در اختیار بگیرید» {۲۴۱}

اما در خصوص مخالفت‌های بنی‌صدر با نخست‌وزیری محمدعلی رجایی ابتدا باید به تفاوت دیدگاه‌ها و زاویه نگاه بنی‌صدر و رجایی در خصوص نحوه چگونگی اداره کشور رجوع کرد.

بنی‌صدر بر این باور بود که اداره امور کشور را باید به متخصصان و اهل فن سپرد. اما آنچه محمدعلی رجایی فاقد آن بود چیزی نبود الا تخصص و صلاحیت اداره امور اجرایی کشور. در این خصوص به چند نمونه اشاره خواهد شد.

او خود در پاسخ به مسئله بیکاری در کنفرانس استانداران در مشهد گفته بود:

«با جمع کردن آجرهای خانه‌های خراب شده آبادان و با بکار انداختن گاری و دوک می‌توان این مشکل را حل کرد» {۲۴۲}

بودجه‌ای را که رجایی و دولتش برای تصویب تقدیم مجلس کرده بودند ۳۰۰٪ کسری داشت. محمدعلی رجایی واقعاً نمی‌دانست کشور چیست تا بخواهد اداره‌اش کند. رجایی بیش از اینکه یک تحصیل کرده، مدیر اجرایی در حد نخست‌وزیر، وزیر، مدیرکل و حتی دهمدار باشد بیشتر تیپ شخصیتی چماق‌داران امروز گروه‌های موسوم به فشار یا پیراهن سفیدهای خامنه‌ای را از خود ظهور و بروز می‌داد.

در میخیه محمدعلی رجایی از صبح علی‌الطولو تا شبانگاهان آنچه مورد پردازش قرار می‌گرفت فقط و فقط یک چیز بود، پاکسازی معلمان و اساتید دانشگاه‌ها از مدارس، اخراج دانشجویان از دانشگاه‌ها، تعطیلی دانشگاه‌ها، تعطیلی مطبوعات و... او در مورد اخراج معلمان از مدارس گفته بود:

«معلمینی که ما می‌گوییم نباید در کلاس باشند از کسانی هستند که معتقدند امام قادر به اداره همه جانبه اجتماع نیست. مسئله این است که گفتیم اگر کسی معتقد به رهبری امام نیست، این آدم ایدئولوژی این انقلاب را کامل و تمام قبول ندارد و این آدم نمی‌تواند آموزش دهنده ایدئولوژی این انقلاب باشد» {۲۴۳}

واقعا بنی‌صدر می‌باید چنین شخصی را به نخست‌وزیری می‌پذیرفت؟ برابر اصول قانون اساسی رئیس‌جمهور می‌باید به ملتی که به او و برنامه‌هایش اعتماد کرده و او را به ریاست جمهوری برگزیده بودند پاسخگو می‌بود مسلم نمی‌توانست در برابر جهالت‌های رجایی و هم قطارانش سکوت پیشه کند.

«شرایط بغرنجی بود؛ صدام حسین قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر رو یک طرفه لغو کرده بود و نیروهای عراقی پشت مرزهای کشور آماده حمله بودند. جنگ می‌بایست موضوع اصلی اون روزهای کشور می‌بود، چیزی که بنی‌صدر تا آخر هم به اون بی‌توجه موند. شاید اشتباهات بیش از اندازه بنی‌صدر به عنوان فرمانده کل قوا، شائبه خیانت اون رو قریب به یقین می‌کنه. استراتژی بنی‌صدر توی جنگ این بود که زمین بدیم زمان بگیریم یعنی به شیوه اشکانیان اجازه بدیم دشمن به راحتی وارد خاکمون بشه و بعد به اون حمله کنیم و در واقع با همین استراتژی بود که خرمشهر با وجود تا پای جان ایستادن تک روزننده‌هاش بیشتر از ۳۴ روز نتونست مقاومت کنه و زودتر از اونچه تصور می‌شد، سقوط کرد. از طرف دیگه بنی‌صدر تا می‌تونست در تجهیز سپاه اهمال می‌کرد در حالی که قدرت و کارایی سپاه توی جنگ و به خصوص اوایل اون غیرقابل انکار بود. اما برای بنی‌صدر فقط ایده‌های خودش مهم بود. سپاهی و ارتشی فرقی نمی‌کرد. اگه کسی جلوی حرفش می‌ایستاد با اون برخورد می‌کرد»

البته سید حسین خمینی باری دیگر همین افشاگری را در میتینگ مشهور مشهد تکرار کرد. قابل ذکر است در میتینگ مشهد با بیان استفهام مستقیماً آقایان بهشتی، هاشمی رفسنجانی و عبدالکریم موسوی اردبیلی را مخاطب قرارداد.

با توجه به مدعیات عنوان شده در فیلم، این قلم فقط تا بدان حد به مسئله جنگ می‌پردازد که بنی‌صدر نسبت به جنگ بی‌تفاوت نبوده و این حزب جمهوری اسلامی بوده که علیه رئیس‌جمهور کارشکنی می‌کرده. اینکه بنی‌صدر در جنگ پیروز شد یا خیر زمانی دیگر می‌طلبد.

بخش دوم

چهارده اسفند، حملهٔ چماقداران و قوهٔ قضائیه

روایت حکومتی از کودتای سی‌ام خرداد ماه سال ۶۰ علیه منتخب تاریخ ایران که با سکوت، تحریف و سانسور بسیاری از جریانهای فکری و سیاسی مخالف و متضاد با یکدیگر شکل پذیرفته، دامنهٔ این روایت را بسیار گسترده و متنوع نموده است. این قلم در قسمت اول مقاله «نقدی بر روایت حکومتی از کودتای ۳۰ خرداد ۶۰»، به نقد این روایت پیرامون انتخاب اولین رئیس‌جمهور، انتخاب نخست‌وزیر و جنگ پرداخت.

قسمتی از فیلم روایت انقلاب، ساختهٔ مجموعه فرهنگی روایت فتح:

«بنی‌صدر روز ۲۲ به مردم گفت که روز ۱۴ اسفند سالروز مرگ مصدق، باز با اونها سخن می‌گه. غائله‌ای که ۱۴ اسفند پیا شد، انفجار باروت‌هایی بود که او در این مدت روی هم تلنبارشون کرده بود... اما بالأخره روز موعود بنی‌صدر فرا رسید. اون روز دانشگاه تهران از صبح زود شلوغ بود. شعار دادن‌ها از همون موقع شروع شد، ولی سر و صداها از وقتی بنی‌صدر پاشو توی دانشگاه گذاشت بلندتر شد. همه انگار شمشیرشون رو از رو بسته بودند. شعارها تندتر از همیشه بود. اون، همون اول سناریوی اون روزش رو برای مردم گفت: «می‌گویند... می‌گویند بلندگو رو رفته‌اند بالای درخت قطع کرده‌اند. لطفاً اونها... شما که بلندگو رو برقرار کردید، خودتون هم حفظ از آن رو به عهده بگیرید... آرام باشید...»

در واقع هر بار که بنی‌صدر مردم رو به آرامش دعوت می‌کرد، جمعیت ملتهب‌تر از قبل می‌شد، اما اصل درگیری با دستور بنی‌صدر شروع شد: «شما بی که از چماق‌دارها نیستید، اطراف اونها رو تخلیه کنید تا من از مردم بخواهم، خودشون به حساب اونها برسند.»

در واقع مردمی که بنی‌صدر با اونها سخن می‌گفت همون میلیشیا، شاخه نظامی مجاهدین خلق بودند. بنی‌صدر بین صحبت‌هاش، کارت شناسایی دستگیر شده‌ها رو به همه نشون می‌داد و می‌گفت عضو کدوم حزب و گروه‌اند. او تا وقتی پشت تریبون بود، به این کار ادامه داد: «همه ملاحظه می‌فرمایید که از چه نوع اشخاصی هستند»

مراسم تبدیل شده بود به یک میتینگ بزرگ سیاسی بین دو گروه موافقان و مخالفان بنی‌صدر و بنی‌صدر در حقیقت خودش سرکرده گروه موافقان بود. بالأخره بنی‌صدر حکم رو صادر کرد: «شما، مردم، اینها رو با آرامش از اینجا بیرون کنید... اینها رو بیرون کنید.»

همین درخواست ساده کافی بود تا التهاب جمعیت رو به حد انفجار برسونه. زد و خورد و درگیری و دستگیری تا چهار پنج بعد از ظهر ادامه داشت. روز شنبه ۱۶ اسفند، تیرت اول روزنامه‌های مخالف و موافق بنی‌صدر حادثهٔ روز پنجشنبه بود»

(قسمتی از فیلم مستند روایت انقلاب)

نگاهی اجمالی به میتینگ چهاردهم اسفند

مسلم یکی از رویدادهایی که نقطه عطف در وقایع پس از انقلاب ایران و بالأخص دوران ریاست جمهوری بنی‌صدر بوده و می‌باشد، میتینگ چهاردهم اسفند است. ۱۴ اسفند سال ۵۹ بنی‌صدر با اعلان عمومی قصد دارد تا از زحمات مرحوم دکتر مصدق تقدیر و تشکر نموده و باری دیگر به راه او که مبنی بر استقلال و آزادی بر مبنای موازنهٔ عدمی می‌باشد پای بفشرد. اما آنچه رخ می‌نماید حمله و توهین علنی نیروهای سازمان‌دهی شده حامی خمینی و حزب جمهوری اسلامی به تجمع مردمی و تجلیل از مرحوم دکتر مصدق است. این رویداد از این حیث نقطه عطفی در تاریخ می‌باشد که همچون قطب نما و یا به وضوح بیشتر خط و ربطهای نیروهای سیاسی و فکری روز ایران را از پنهان به پیدا آورد. آنها که در ظاهر با ربودن شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» سعی در اغفال جامعه ایران داشتند، اکنون به مراسم تجلیل از بانی و به ثمرنشانندهٔ این شعار حمله می‌برند. مسلم مواضع آن روز تمامی جریانهای فکری و سیاسی می‌توانست و می‌تواند میزان پای‌بندی جریان مطبوعشان به راه و رسم استقلال و آزادی ایران را که مشی و منش مرحوم مصدق بود را بر تاریخ نمایان نماید. در این روز بود که بنی‌صدر اوراق هویت چماق بدستان اجیر شده از سوی حزب جمهوری اسلامی را که هنگام حمله به شرکت‌کنندگان دستگیر شده بودند را پشت تریبون برای ملت قرائت کرد تا هویت و خوی خیانت‌پیشگی سران‌شان، بر همگان عیان شود. اوراق هویت مهاجمان، نشان از حمله‌ای سازمان‌دهی شده از سوی حزب جمهوری اسلامی، دفتر نخست‌وزیری و نهادهای انقلابی داشت.

در فیلم روایت انقلاب، آنچه مشهود است اینکه، رژیم میتینگ چهاردهم اسفند را غائله خوانده و سعی بر این دارد تا همواره با وارونه‌نمایی تاریخ، رئیس‌جمهور را مسئول و عامل درگیری معرفی نماید. اما این قلم در این سطور با استناد به شواهد تاریخی به نقد روایت حکومتی از چهاردهم اسفند خواهد نشست.

اول: دادستانی و دیوان عالی کشور بعدها کتابی تحت عنوان «غائله چهارده اسفند» منتشر کردند که خود به مصداق «اقرار العقلا علی انفسهم جائز»، خط بطلانی بر ادعاهای رژیم در مورد به خشونت کشیدن میتینگ چهاردهم اسفند کشیده و کاملاً گویای این حقیقت است که حزب جمهوری اسلامی و نهادهای به اصطلاح انقلابی از قبل طرح و برنامهٔ حمله به میتینگ مذکور را داشته‌اند. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم:

«گروه عظیمی از حزب الله از صبح چهارده اسفند در دانشگاه فعالانه حضور داشته جهت یاری پاسداران یک مینی بوس از کمیته قزوین اعزام شده بودند. همین پاسداران بودند که در قطع سیمهای بلندگو شرکت داشتند. شرکت حزب الله و پاسداران بر علیه بنی‌صدر طبیعی بود، سپاه بدون هیچ واهمه و ملاحظه‌ای مانند کوه در برابر بنی‌صدر می‌ایستد. اگر چهارده اسفند بدون حضور نهادهای انقلاب و پرخاش آنان و بدون نعره‌های حزب الله پایان می‌یافت، اکنون ما مسلماً در این اوج گذرگاه انقلاب گام بر نمی‌داشتیم» {۲۴۸}

دوم: همچنین بهشتی در نامه مورخه ۲۲ اسفند سال ۵۹ به خمینی

می‌نویسد:

«ما در دیدار روز دوشنبه یازدهم اسفند در منزل آقای موسوی اردبیلی آنقدر با محبت و گرمی با ایشان برخورد کردیم و در حل مشکل وزیران دارایی و بازرگانی جلو رفتیم که امید داشتیم بر تفاهمها افزوده شده است و هرگز باور نمی‌کردیم که آقای بنی‌صدر سه روز بعد از این دیدار چنین رفتاری از خود نشان خواهند داد.»

ادامه مراسم مذکور داشته. بنی صدر خطاب به شرکت کنندگان که مورد ضرب و جرح از سوی چماقداران اجبر شده از سوی حزب جمهوری اسلامی و نهادهای انقلابی قرار گرفته و به تقابل پرداخته بودند گفت:

«شما مردم اینها را با آرامش از اینجا بیرون کنید. اینها را بیرون کنید. گرفتید، بیاورید تحویل دهید»

چهارده اسفند روزی بود که واقعاً چماقداران که هیچوقت مورد تعرض قرار نگرفته بودند، باور نداشتند که اینبار مردم اینچنین در تقابل با آنها برخیزند و به شدت به ضرب و جرح اینان همت گمارند. اما رئیس جمهور خطاب به مقابله به مثل کنندگان گفت:

«آقا زنید! رفتار چماق دارها را با خود آنها نکنید. زنید بابا. گرفتید، بیاورید تحویل دهید، شما رفتار چماق دارها را نکنید. شما که آنجا هستید، آنها را بیاورید. بگویند زنند. نگذارید با دستگیر شدگان بد رفتاری کنند. خودتان با آنان کتک کاری نکنید. گرفتید، بیاورید تحویل دهید»

آیا چنین خطایی به جمعیت، دامن زدن به شعله‌های خشم بود یا خشونت زدایی؟ عملی که بنی صدر در افشای چماق بدستان یا بهتر بگوییم مراکز تجهیز کننده چماقداری انجام داد، یقیناً در تاریخ نظیر نداشته. بنی صدر از مردم و شهربانی خواست تا چماقداران مهاجم را دستگیر و اوراق هویت‌شان را به او تسلیم نمایند. بنی صدر پشت تریبون با قرائت کارتهای شناسایی، برگه مأموریت و اسم و رسم چماقداران دستگیر شده ستون پایه‌هایی که چماقداری را راه و رسم، و چماقداران را تجهیز می‌کردند در حضور ملت افشا کرد. بسیاری از چماق بدستان عضو سپاه پاسداران، کمیته انقلاب اسلامی، بنیادهای انقلابی، دفتر نخست وزیری، حزب جمهوری اسلامی و... بودند. بنی صدر حتی چاقو، زنجیر، پنجه بکس و کلت توقیف شده از چماق داران را به ملت نشان داد. گوشه‌هایی از افشای چماقداران از زبان بنی صدر:

«یکی از دستگیرشدگان از کمیته مرکزی انقلاب اسلامی قزوین حکم مأموریت دارد. یکی دیگر کارت حزب جمهوری اسلامی قزوین را دارد. یکی از دستگیر شدگان نیروی ویژه نخست وزیری است»

بنی صدر تفنگی که از چماقداران توقیف شده بود را به ملت نشان داد و گفت:

«با این به استقبال رئیس جمهور آمده‌اند. ترجیح می‌دهم امروز بدست تبهکار چماقداران کشته شوم، بلکه رسم چماقداری در این کشور از میان برود.»

همین برخورد قاطع بنی صدر بر محور حق‌مداری و کتمان نکردن از ملت بود که برای گردانندگان چماقداری گران آمد تا بحث شکایت از رئیس جمهور را در دادگستری طرح و طلبکارانه با وی برخورد نمایند.

بنی صدر در نامه مورخه ۱۷ اسفند ۵۷ پیرامون خط و ربط چماقداران به خمینی عنوان می‌دارد:

«امروز دیگر همه می‌دانند که سازمان چماقداران را این آقایان (بهشتی، هاشمی رفسنجانی) می‌گردانند و با صراحت نیز تهدید می‌کنند. دایره تهدید، دور بود، اینک نزدیک می‌شود و به نزدیک‌ترین کسان شما رسیده است. رادیو و تلویزیون و قلم و تریبون مجلس و... در انحصار آنهاست.»

بنی صدر چند روز پس از روند پرونده سازی دادگستری علیه شرکت کنندگان در میتینگ ۱۴ اسفند، در ۲۰ اسفند ماه در نامه‌ای به خمینی نوشت:

آنچه از این نامه بدست می‌آید اینکه، رهبران حزب جمهوری از قبل جهت حمله و به خشونت کشیدن میتینگ چهاردهم اسفند برنامه‌ریزی و تدارکات لازم را دیده بودند.

به هر حال ایستادگی بنی صدر در برابر چماق بدستان مهاجم به میتینگ تجلیل از مرحوم دکتر مصدق، کار را به آنجا رساند که جریانهای مختلف را مجبور به اعلام موضع در قبال چماق بدستان و سردمداران‌شان نمود. مخالفان بنی صدر اینگونه اعلام موضع کردند:

سید محمد بهشتی که نامه‌اش به خمینی مؤید نقشه‌ای از پیش طراحی شده برای تهاجم به میتینگ چهاردهم اسفند بود اعلام داشت:

«آنچه الآن مطرح است دفاع از افراد مظلومی است که در حوادث دانشگاه کتک خوردند و گرفتار شدند و الآن از رئیس جمهور شکایت دارند» {۲۴۹}

علی خامنه‌ای:

«عناصر مؤمن و متعهد را کتک زده اند» {۲۵۰}

محمد علی رجایی:

«ضد انقلاب پایگاه جدیدی پیدا کرده است تحت عنوان حمایت از رئیس جمهور» {۲۵۱}

بهزاد نبوی:

«از جمع موجود در این روز و از دست زدن و سوت کشیدنهای پی در پی کاملاً مشخص بود که چه جمعی هستند. حتی در این جمع یک بار هم الله اکبر گفته نشد» {۲۵۲}

صادق خلخالی:

«رئیس جمهور به قانون اساسی که خونبهای ملت ماست، خیانت کرده» {۲۵۳}

از هر روی حزب چماق بدستان که با اسناد ارائه شده طرح وحشیانه حمله به تجمع سالگرد مرحوم مصدق را ریخته بود، از فردای آن روز خود را محق و طلبکار جلوه داد. گرچه تاکنون ملت باور به ادعای حزب چماق بدستان نداشته‌اند. اما شاهدان ادعای بنی صدر هم کم نبودند. مهندس علی اکبر معین‌فر در این مورد می‌گوید:

«معلوم بود که عده‌ای به قصد بر هم زدن سخنرانی رئیس جمهور آمده بودند. وقتی رئیس جمهور گفت مردم اینها را دستگیر کنند و تحویل دهند، دیدیم تک و توک اینها را دستگیر کردند و داخل ساختمان کتابخانه می‌آوردند و اوراق شناسایی و وسایلی از قبیل چاقو و پروفیل آهنی و غیره ازشان می‌گرفتند... اگر آزادی آنقدر محدود باشد که رئیس جمهور مملکت نتواند صحبت کند باید فاتحه همه چیز را خواند» {۲۵۴}

دبیرکل فقید نهضت آزادی هم در این میان سوی حق را گرفته و خطاب به هاشمی رفسنجانی عنوان داشت:

«شما تمام تقصیر را انداختید گردن رئیس جمهور. گروهک به اصطلاح حزب الله نه تنها در ۱۴ اسفند باعث اخلال در مراسم شدند، که شروع کننده تظاهرات و ممانعتها بودند. آیا ریاست مجلس، آقای رفسنجانی، باید نسبت به اینگونه اخلاها سکوت رضامندانه داشته باشد؟» {۲۵۵}

واقعاً رئیس جمهور در میتینگ ۱۴ اسفند باعث و بانی خشونتها بود؟ نگاهی به عملکرد بنی صدر هم خالی از لطف نمی‌باشد. چرا که شواهد دال بر این است که رئیس جمهور فقط سعی در آرام نمودن شرکت کنندگان و

چهارم: برابر این ماده قانون، رئیس قوه قضائیه به گونه اولی نمی‌باید عضویت در احزاب سیاسی و اعلام مواضع سیاسی می‌داشته. پنجم: سید محمد بهشتی به عنوان رئیس دستگاه قضایی، با توجه به دبیر کلی حزب جمهوری اسلامی موسوم به حزب چماق بدستان، خود به علت تخلف از قانون، مجرم و مستحق مجازات بوده. ششم: سید محمد بهشتی با واکنش به ایراد حقوقی از سوی بنی‌صدر در مورد مذکور، یا علم به قانون نداشته که در این صورت از سواد حقوقی برخوردار نبوده، و یا از ماده قانونی مطلع اما تعمداً در مقام انکار آن برآمده، که در هر دو صورت از عدالت ساقط بوده. حال این قوه قضائیه با چنین ریاستی که خود دبیرکل حزب چماق بدستان و فاقد عنصر عدالت قضایی بوده، چه بر سر این ملت می‌آورد و می‌آورد؟!

بخش سوم

اولین مجلس پس از انقلاب

قسمتی از فیلم روایت انقلاب، ساخته مجموعه فرهنگی روایت فتح: «هنوز سه وزارت‌خونه وزیر نداشتند. تنش بین مجلس و دولت همچنان ادامه داشت. رجایی بارها افرادی رو برای وزارت‌خونه‌ها پیشنهاد کرد اما بنی‌صدر اونهارو قبول نمی‌کرد. بهونه‌اش هم این بود که با اون همسو نیستند. بالأخره صبر مجلس لبریز شد. ۳۳ نماینده مجلس طرحی دادند که نخست‌وزیر بتونه سرپرستی وزارت‌خونه‌های بی‌وزیر رو به عهده بگیره، نمایندگان دو فوریت این طرح رو تصویب کردند. به نظر می‌رسید که این طرح بتونه بسیاری از مشکلات رو موقتاً کاهش بده اما اینطور نشد. بنی‌صدر از این اقدام مجلس عصبانی شده بود و دو روز بعد اطلاعیه‌ای صادر کرد و عواقب طرح مجلس رو بسیار خطرناک و اون رو بی‌اعتنایی به رأی یک ملت دونست. اطلاعیه بنی‌صدر موثر بود؛ فردای اون روز مجلس طرح دو فوریتی رو برای به هفته مسکوت گذاشت»

در این قسمت از فیلم وضوحاً به چالش میان مجلس و رئیس‌جمهور اشاره رفته است. البته برنامه مذکور اشتباهاً به جای رئیس‌جمهور از واژه دولت استفاده نموده است. قابل ذکر است که مسئول تشکیل کابینه دولت برابر قانون اساسی وقت نخست‌وزیر بوده نه رئیس‌جمهور. اما نگاهی به چگونگی شکل‌گیری مجلس اول:

هاشمی‌رفسنجانی در نامه مورخه ۲۵ اسفند ۵۹ به خمینی می‌نویسد: «قبل از انتخابات ریاست جمهوری، به شما عرض کردیم که بینش آقای بنی‌صدر مخالف بینش اسلام فقهاتی است که ما برای اجرای آن تلاش می‌کنیم و اکنون هم بر همان نظر هستیم و شما فرمودید ریاست جمهوری مقام سیاسی است و کاری دستش نیست...»

این‌گونه که هاشمی‌رفسنجانی در نامه مذکور مدعی است اینکه خمینی معتقد بوده که ریاست جمهوری مقامی فرمایشی بوده و فاقد اختیارات است. گرچه هاشمی‌رفسنجانی در این نامه نمی‌گوید بنا بر نظر خمینی قدرت تصمیم‌گیری و اجرایی در کدام نقاط ساخت قدرت تجمیع شده‌اند اما در اولین نمازجمعه پس از کودتای سی خرداد سال شصت دقیقاً این بازوی قدرت را از زبان خمینی نقل می‌کند. هاشمی در خطبه دوم می‌گوید:

«وقتی آقای بنی‌صدر رئیس‌جمهور شد خدمت امام رسیدیم و گفتیم این که نشد، امام فرمودند مهم نیست، ریاست جمهوری کارهای

بفرمائید یک نفر برود، دادگستری ببیند چه کسانی به اینکار رسیدگی می‌کنند؟ و چگونه رسیدگی می‌کنند. بخدا همه دارند از همه چیز مایوس می‌شوند، خدا را خوش نمی‌آید. چند بار عرض کرده‌ام، عیب شما اینست که نه اعتماد می‌کنید و نه تحقیق.»

واقع این بود که دستگاه قضایی کشور از استقلال برخوردار نبود. سید محمد بهشتی دبیرکل حزب جمهوری اسلامی به عنوان رئیس قوه قضائیه، هم در مقام شاکی بود، هم در مقام شاهد، هم در مقام قاضی صادرکننده حکم، هم در مقام مأمور اجرای حکم. در واقع دستگاه قضایی اهرم اجرایی بود برای حزب جمهوری اسلامی. این بود که رئیس‌جمهور در اعتراض به دستگاه قضایی و سید محمد بهشتی گفت:

«اگر قرار بود کسی که عنوان دادستانی را دارد، خودش تشخیص بدهد، خودش هم نیروی مسلح داشته باشد و این نیروی مسلح را بفرستد و دستگیر کند و کسی هم نتواند بپرسد چرا دستگیر کردی و چه کسی به تو اعلام جرم کرد، که دیگر قوای سه‌گانه لازم نیست» {۲۵۶}

قول بنی‌صدر صادق بود، چرا که استقلال قوا از ضروریات بی‌چون و چرای نظامات حکومتی است که تضمین‌کننده جلوگیری از استبداد باشد. بنی‌صدر همچنین بر این نکته تأکید داشت که برابر قانون، رئیس قوه قضائیه نمی‌تواند و نباید وابستگی حزبی داشته باشد. بنی‌صدر عنوان کرده بود:

«بنابر قانون، قاضی نمی‌تواند عضو حزب باشد، رئیس دیوان عالی کشور عضو و دبیر کل حزب جمهوری است» {۲۵۷}

با این اظهارات رئیس‌جمهور، سید محمد بهشتی که دبیر کلی حزب چماق بدستان و ریاست دستگاه قضایی را برعهده داشت، در مقام عکس‌العمل برآمده و گفت:

«مطابق کدام قانون قاضی نمی‌تواند عضو حزب باشد؟ مثل اینکه قوانین، آن قوانینی است که در ذهن ایشان هست و باید بگویم کجاست آن قوانین؟» {۲۵۸}

در پاسخ به سؤال سید محمد بهشتی، اینبار روزنامه انقلاب اسلامی ذیل سخنان بهشتی با تیترا «آقای بهشتی! طبق این قانون» در صفحه اول خود به اصل قانونی اشاره و درج نمود:

«ماده ۵۲ قانون اصول تشکیلات عدلیه: بمنظور حفظ بی‌طرفی کامل در انجام وظیفه و رعایت احترام شئون قضایی، عضویت متصدیان مشاغل قضایی در احزاب سیاسی، جمعیت‌های وابسته به آنها و هرگونه تبلیغات حزبی و انتشار روزنامه یا مجله سیاسی و حزبی ممنوع است. تخلف از مفاد این ماده، موجب تعقیب دادگاه عالی انتظامی و انفصال از خدمات قضایی خواهد بود.»

برابر این قانون و اظهارات بنی‌صدر و بهشتی، چند نکته قابل ذکر است:

اول: قانون مذکور نه فقط شامل رئیس قوه قضائیه، بلکه شامل تمامی کارکنان قضایی به گونه عام بوده، از قضات و غیرقضات.

دوم: برابر این قانون، فقط عضویت در احزاب و دسته‌های سیاسی برای کارکنان مشاغل قضایی تخلف نبوده، بلکه حتی تبلیغات حزبی و حتی انتشار روزنامه و مجله‌های سیاسی هم تخلف از قانون محسوب می‌شده.

سوم: تخلف از این قانون، جرم و در خور مجازات انفصال از خدمات قضایی بوده.

نیست، شما بروید مجلس را در دست بگیرید.»

آنچه از این مواضع خمینی و تکاپوی رهبران حزب جمهوری اسلامی در مورد جایگاه رئیس جمهور و مجلس شورا اسلامی قابل تصدیق است اینکه، آقایان وقتی به مناسبات مردم‌سالاری نهاده و از طرق غیردموکراتیک و غیرحقوقی در تکاپوی القاء اراده خود به رئیس جمهور و جمهوریت بودند. به دیگر عبارت با ظاهر جمهوری کودتا علیه محتوای جمهوری را در پیش گرفته بودند. اما کودتاچیان برای تسخیر مجلس از کدامین سبیل وارد شدند؟

حزب جمهوری اسلامی که چند هفته پیش از برگزاری انتخابات مجلس شورا در انتخابات ریاست جمهوری با شکست سنگین و فقدان آرای ملت مواجه شده بود برای تسخیر مجلس بی‌درنگ تخلف و تقلب در انتخابات را در دستور کار قرار داد. روز رأی‌گیری بنی‌صدر در مصاحبه‌ای اختصاصی با خبرگزاری پارس در مورد این انتخابات عنوان داشت:

«... رئیس جمهور در پاسخ این سؤال که نظر شما در مورد نحوه برگزاری انتخابات دیروز چیست گفت: انتخابات امروز جاهایی که من دیدم با نظم و آرامش بود و اینکه آیا تقلب شده است یا خیر با یک نگاه نمی‌شود فهمید. امروز چند شکایت مبنی بر اینکه کارهای خلافی شده است به من داده شد و تلگراف و تلفن هم زیاد شده است که در بعضی جاها اعمال نفوذ و اعمال نظر شده است... انتخابات با آرامش برگزار شد اما اینکه فعل و انفعالی شده است یا تقلبی صورت گرفته یا خیر من حالا نمی‌توانم قضاوتی بکنم و اینکه چه نتیجه‌ای از این انتخابات حاصل می‌شود باید صبر کرد تا آراء شمرده شود و دیگر اینکه باید گزارش قضاتی که برای این کار تعیین کرده بودم ببینم...» {۲۵۹}

از فردای انتخابات گزارشات ۱۰ هیئت قضایی ناظر بر انتخابات، استانداران و نامه‌های شخصیت‌های برجسته سیاسی و فرهنگی در اعتراض به تقلبات و تخلفات انتخاباتی به دفتر ریاست جمهوری ارسال شد. از این روی سه روز پس از انتخابات خبرگزاری پارس بار دیگر نظر رئیس جمهور را جویا و رئیس جمهور در دفاع از حق حاکمیت ملت عنوان داشت:

«شکایات زیادی در مورد تقلبات انتخابات شده است که باید رسیدگی شود اگر ببینم که این تقلبات زیاد و جدی است البته انتخابات باطل خواهد شد. وی افزود البته هر کجا تقلب زیاد باشد انتخابات آنجا باطل است و کسی مدافع انتخابات باطل نیست. اگر همه جا تقلب شده باشد انتخابات به طور کلی باطل خواهد شد ولی فکر نمی‌کنم همه جا تقلب شده باشد.»

اما شواهد بر تقلبات و تخلفات گسترده در انتخابات اولین مجلس شورا از سوی حزب جمهوری اسلامی به سرکردگی آیت الله سید محمد بهشتی از این قرار است:

مرحوم داریوش فروهر وزیر مشاور و عضو هیأت ویژه اعزامی به کردستان در اعتراض به تقلبات و تخلفات گسترده انتخاباتی استعفا و دفترش در نخست وزیری با صدور بیانیه‌ای اعلام کرد:

«داریوش فروهر به عنوان اعتراض به خلافکاری‌هایی که در امر انتخابات مجلس شورای ملی رخ داده است استعفا خود را به پیشگاه امام خمینی رهبر انقلاب اسلامی ملت ایران و رونوشت آن را نیز برای رئیس جمهور ارسال داشته است.» {۲۶۰}

نامه مرحوم آیت الله پسندیده برادر بزرگ‌تر خمینی به بنی‌صدر در اعتراض به تخلفات انتخاباتی خود گویای زوایای دیگری کودتا در انتخابات می‌باشد. برادر خمینی به بنی‌صدر می‌نویسد:

«ساحت محترم حضرت آقای بنی‌صدر

رئیس جمهوری اسلامی ایران

مطابق شکایات و اطلاعات واصله، در خمین انتخابات با تقلب و تزویر و کمک ارگانهای شهر و فرهنگیان و تهدید به نفع کاندیدای جمهوری اسلامی انجام یافته و حتی قاضی و دادستان و... با ارباب و زندان جمعی و کشتار در روز رأی‌گیری، انتخابات را از جریان طبیعی خارج نموده‌اند. هرگاه قادر باشید بازرسی فهمیده و مطلع و بی‌طرف که سابقه اداری داشته باشد، با قدرت فوراً اعزام، تا جریان را مشاهده و رسیدگی و اگر تخلفی شده، مجرم و مرتکب را شناسایی نمایند و طبق قانون عمل فرمائید. متأسفم بگویم در هیچ دوره به این نحو عمل نشده. مردم از حکومت اسلامی انتظار ظلم فاحش نداشته‌اند.

با تجدید احترامات فائقه، سید مرتضی پسندیده»

آنچه در متن نامه مرحوم آیت الله پسندیده برجسته است نحوه اعمال انواع تقلب و تخلف در انتخابات می‌باشد که از این قرار بوده: تقلب و تزویر، کمک ارگانهای شهر و فرهنگیان و تهدید به نفع کاندیدای جمهوری اسلامی، کشتار جمعی توسط قاضی و دادستان در روز انتخابات. انتخابات تا چه حد مفتضح بود که آیت الله پسندیده در مرقومه‌اش به بنی‌صدر مرقوم می‌دارد: «متأسفم بگویم در هیچ دوره به این نحو عمل نشده» بنی‌صدر در مورخه ۲۸ اسفند ۵۸ در پاسخ به نامه مرحوم آیت الله پسندیده مرقوم می‌دارد:

«حضرت آیت الله پسندیده دامت برکاته

مرقومه حضرت عالی درباره انتخابات خمین، مسرت وصول ارزانی بخشید. نظیر شکایاتی که از این انتخابات حضور شما عرض شده‌اند، از آن شهر و شهرهای دیگر نیز به این جانب شده‌اند. شخصیت‌های بسیاری نامه و تلگراف فرستاده‌اند. قرار است موضوع در شورای انقلاب طرح شود و امیدوارم شورا با توجه به اهمیت سلامت انتخابات مجلس در پیدایش ثبات در کشور، تصمیم لازم برای رسیدگی جدی به همه شکایات واصله اتخاذ کند. اینجانب می‌دانم که قاطعیت در اراده، یک جانبه نمی‌تواند باشد. لازم است همه جانبه باشد و الا بی‌تأثیر می‌شود. وضع بحرانی کشور، قاطعیت همه جانبه‌ای را در اداره امور کشور ایجاب می‌کند و تا وقتی اسباب و شرایط اعمال این قاطعیت فراهم نشود، سامان دادن به امور کشور میسر نمی‌شود. بنابراین نمی‌توانم نسبت به عدم سلامت انتخابات لاقید بمانم و یقین بدانید در این باره با قاطعیتی به تمام عمل خواهیم کرد.

با تبریکات صمیمانه به مناسب نوروز، ابوالحسن بنی‌صدر»

همچنین مرحوم علامه محمد تقی شریعتی و شیخ علی تهرانی در ۲۶ اسفند ۵۸ طی ارسال نامه‌ای به رئیس جمهور مشترکاً انتخابات مجلس را فاقد اعتبار شرعی و قانونی دانسته و خواستار ابطال انتخابات شدند. متن نامه بدین شرح می‌باشد:

«بسمه تعالی

حضور محترم مقام ریاست جمهوری

جناب آقای بنی‌صدر دامت تأئیده

طبق مدارک عدیده که خدمت شما و مقامات مسئول ارسال شد انتخابات اولین مجلس شورای ملی که سنگ زیربنای جمهوری اسلامی است، در مشهد از جهاتی مخدوش و فاقد ارزش شرعی و قانونی است. اینجانبان از حضرتعالی که قانوناً مسئول نظارت بر صحت جریان انتخابات هستید و پیش از شروع انتخابات این وظیفه را به ملت شریف ایران وعده دادید، خواستاریم سریعاً رسیدگی

نمائید و دستور انحلال و تجدید آن را صادر فرمائید.

محمد تقی شریعتی مزینانی - علی‌تهرانی» {۲۶۱}

همچنین روزنامه انقلاب اسلامی در گزارشی از اعتراض جنبش مسلمانان مبارز در اعتراض به بازداشت هواداران این سازمان توسط کمیته‌های انقلاب در روز رأی‌گیری و همچنین گزارش طاهر احمدزاده استاندار وقت خراسان می‌نویسد:

«... جنبش مسلمانان مبارز به بازداشت هواداران این سازمان توسط مأموران کمیته در تهران و شهرستانها ضمن اینکه آنها با رعایت کامل امانت به وظیفه خود عمل می‌کردند اعتراض کرد و طاهر احمدزاده استاندار سابق خراسان و کاندیدای مشهد طی تلگرامی به رئیس جمهور و وزارت کشور اظهار داشته است که از اولین ساعات صبح انتخابات استانداران و فرمانداران و بخشداران که از قبل حساب شده و از وابستگی به حزب مورد نظر انتصاب شدند و اعضاء انجمنهای اصلی و فرعی را نیز از طرف کمیته‌ها و حزب و روحانیت وابسته برگزیدند به این قانع نشده و با کمال وقاحت و بیشرمی نام کاندیدای خود را روی کاغذ نوشته و در محل اخذ رأی بدست مردم می‌دادند. وی در پایان اضافه می‌کند آنها با این اعمال روی انتخابات آریامه‌ری و رستاخیزی را سفید کرده‌اند. این دوستان نادان و یا دشمنان قسم خورده ماسک‌دار، انقلاب کشور را به سوی فاجعه می‌برند کما اینکه عملکرد یکساله آنان جز تباهی و تفرقه نبوده است. مشاهده عینی محمد ناصر عطری در حوزه شماره ۱۰۰۴ مبنی بر اینکه روز اخذ آراء یک روحانی جلو درب مسجد نشسته و اشخاصی که بیسواد هستند از روی اعتماد به ایشان مراجعه می‌کردند و روحانی مذکور اسامی ائتلاف بزرگ را برای آنها می‌نوشته است»

البته پیش از این در مورخه بیستم اسفند یعنی چهار روز پیش از انتخابات طاهر احمدزاده طی تلگرافی از استانداری خراسان به رئیس جمهور اعلام کرده بود:

«اکثر اعضای نظارت بر انتخابات از حزب جمهوری اسلامی انتخاب شده‌اند»

شاید آنها که آن روزگاران تقلب و تخلف را برای دردست گرفتن مجلس سامان داده بودند امروز درصدد برآیند تا این واقعیت را کتمان نمایند اما اسناد حکایت از دیگر چیزها دارند.

شورای انقلاب و وزارت کشور تقلب و تخلف انتخاباتی را می‌پذیرند

حجم شکایات از تقلب و تخلف در انتخابات بقدری زیاد بود که شورای انقلاب که بیشتری اعضای آن در عضویت حزب جمهوری اسلامی و جناح متقلب و متخلف در انتخابات بودند نتوانست رویه ناصحیح انتخابات را کتمان و جبراً با صدور بیانیه و تشکیل کمیسیون هفت نفره رسیدگی به شکایات به ناسالم بودن انتخابات معترف شد. در این مورد روزنامه کیهان در مورخه ۹ فروردین ۵۹ نوشت:

«کمیسیون هفت نفری رسیدگی به شکایات انتخابات، منتخب شورای انقلاب امروز با انتشار اطلاعیه‌ای از کسانی که در مورد نحوه برگزاری انتخابات مجلس شورا شکایت، اطلاعات یا اسنادی دارند خواست مدارک خود را به این کمیسیون ارائه دهند»

همچنین وزارت کشور وقت به سرپرستی مهدوی کنی طی بیانیه‌ای پیرامون اعلام نتیجه رسیدگی به تقلبات انتخاباتی از سوی هیأت هفت نفره شورای انقلاب و مرحله دوم انتخابات مجلس شورا اعلام می‌دارد:

«دور اول انتخابات که در اسفند ماه گذشته برگزار گردید، هشتاد و

یک نماینده از سراسر کشور با بدست آوردن اکثریت مطلق آرا به مجلس راه یافتند، که در همین رابطه سیل شکایات و اعتراضات نسبت به تخلفات و تقلبات انتخابات به دفتر ریاست جمهوری، شورای انقلاب و وزارت کشور سرازیر شد، که نتیجتاً یک هیأت هفت نفری از طرف شورای انقلاب مأمور رسیدگی به این اعتراضات شده مهلت رسیدگی کمیسیون مزبور یک ماهه اعلام شد و مجدداً با درخواست خود آنها مهلت مزبور تمدید گردید، ولی در حالی که پنج روز به برگزاری دور دوم انتخابات باقی مانده است هنوز نتایج بررسی این کمیسیون اعلام نشده است» {۲۶۲}

این بیانیه صادره از سوی وزارت کشور وقت که اشاره به درخواست تمدید زمان رسیدگی به شکایات تقلبات انتخاباتی مجلس از سوی کمیسیون هفت نفره دلیل بر تخلفات و تقلبات گسترده انتخاباتی توسط حزب جمهوری اسلامی می‌باشد.

اطلاع خمینی از تقلب و تخلف انتخاباتی

دور اول انتخابات مجلس که با حضور ۵۲ درصدی شهروندان برگزار شده بود اکنون ترس آن می‌رفت که با این تقلبات و تخلفات گسترده دور دوم با مشارکت کمتر مردم برگزار و همچنین اولین مجلس پس از پیروزی انقلاب نتیجه تقلب و تخلف جناحی خاص باشد. از این روی رئیس جمهور راه چاره را معرفی هیأت وزیران در فقدان مجلس و تأیید خمینی می‌داند. بنی‌صدر در مورخه ۱۶ اردیبهشت ۵۹ طی نامه‌ای به خمینی مرقوم می‌دارد:

«حضور مبارک حضرت آیت الله العظمی امام خمینی

رهبر انقلاب اسلامی ایران، دامت ظله العالی

نظر به اوضاع کشور و به منظور مقابله قاطع با توطئه‌ها و حوادث، ضرورت دید، بر اساس گفتگوهای مفصلی که حاج احمد آقا به عرض می‌رسانند، خواهان موافقت با سه امر زیر بشوم:

انتخاب نخست وزیر با تصویب امام. قوای انتظامی در اختیار باشند و به دستور عمل کنند. دستگاه‌های تبلیغاتی باید بر خلاف مصالح کشور و مخالف سیاست جمهوری اسلامی نباشند و آزادی آنان در حدود قوانین اسلامی باید مراعات شود.

اطمینان می‌دهد که با وجود همه مشکلات، در صورتی که وسائل کار در دسترس و به اختیار باشند، هیچگونه خطری متوجه انقلاب اسلامی و کشور عزیز نخواهد شد.

ابوالحسن بنی‌صدر»

متعاقب این درخواست رئیس جمهور، خمینی در زیر نامه مرقوم می‌دارد:

«با پیشنهاد رئیس جمهور موافقت شد»

موافقت خمینی با درخواست بنی‌صدر حکایت از آن دارد که حجم تخلفات و تقلبات در انتخابات مجلس اول بقدری وسعت داشته که حتی خمینی که خود راه تقلب و تخلف را به سران حزب جمهوری نشان داده بود نمی‌توانست این حجم تقلب و تخلف را کتمان نماید. اما آنچه پیش آمد اینکه رهبران حزب جمهوری اسلامی به دیدار خمینی شتافته و او را از قبول تشکیل دولت و شروط بنی‌صدر بازداشتند. در این مورد هاشمی رفسنجانی می‌گوید:

«... ما در انتخابات مجلس پیروز شدیم. بعد از پیروزی ما در مجلس تضاد واقعی نمایان شد که عمدتاً خدمت امام می‌گفتیم. از همان لحظه اول در مجلس تضادهایی نمایان شد که غیرقابل حل بنظر می‌آمد. بنی‌صدر بعد از تشکیل مجلس توطئه عجیب و غریبی کرده

ملاحظات پیرامون برخی سخنان ابوالحسن بنی‌صدر

حسن یوسفی اشکوری^۱ - اسفند ۱۳۹۲

در جمعه شب ۱۷ اسفند ۹۱ (۷ مارس ۲۰۱۳) جناب آقای ابوالحسن بنی‌صدر در برنامه «صفحه ۲ آخر هفته» تلویزیون فارسی بی‌بی‌سی سخنانی گفت که از جهات مختلف جای تأمل و بررسی دارد. گرچه سخنان و آرای قابل تأمل ایشان در این برنامه کم نیست اما بخشی که در اینجا بدان اشاره می‌کنم مربوط می‌شود به انتخابات مجلس اول که من نیز در آن مجلس نماینده بودم.

جناب بنی‌صدر ادعا کرده است که انتخابات مجلس اول «قلابی» بوده چرا که در آن اولاً حدود ۲۸ درصد بیشتر شرکت نکرده بودند و تازه آن هم با تقلب بوده و از این رو در نهایت آراء ۱۴ درصد بوده و این تقلب نیز با چراغ سبز آیت الله خمینی به حزب جمهوری اسلامی بوده است.

ایشان مدعی است که ده هیأت بازرسی در این مورد رسیدگی کرده و فهرست تقلبات را تهیه کرده بودند و قرار شده بود که مجلس باز نشود، اما برخلاف قانون و به دستور آقای خمینی مجلس تشکیل شد.

اکنون جای تحقیق در مورد تحلیل شرایط سال ۵۸ - ۵۹ و از جمله انتخابات مجلس اول و بررسی آماری آن نیست، اما بی‌گمان دعوی جناب ایشان از جهات مختلف کذب و تحریف تاریخ است. در این مورد به چند نکته اشاره می‌کنم:

۱- طبعاً نخستین پرسشی که به ذهن می‌رسد مستندات این دعوی چیست و اسناد و شواهد و قرائینی که مدعا را مدلل کند کدامند؟ بر اساس قاعده «البینه علی المدعی» بر آقای بنی‌صدر است که مستنداً نشان دهد که دعوی او درست است. ایشان در آن زمان رئیس جمهور و رئیس شورای انقلاب و رئیس دولت بود و مجری انتخابات و قاعدتاً باید مدارک کافی برای اثبات مدعای خود داشته باشد. حتی اگر اسناد مکتوب در اختیار نباشد قطعاً شواهد مقالیه و حالیه برای آن وجود دارد. مثلاً ایشان می‌تواند اعضای آن ده هیأتی که فهرست آرای تقلبی را رسیدگی کرده و به ویژه رؤسای هیأتها را اعلام کند. احتمالاً شماری از آنها در گذشته‌اند، اما بی‌گمان هنوز شماری زنده‌اند و می‌توانند شهادت دهند. افزون بر آن می‌توانند از شخصیتها و جریانهای سیاسی مستقل و حتی منتقد حاکمیت که خود نیز در انتخابات حضور داشتند (مانند نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز، جاما، جنبش حاج سید جوادی، حزب توده، فدائیان خلق - اکثریت - و...) بخواهند که بر این مدعا گواهی دهند. چرا که قابل قبول نیست که از چنین رخداد مهمی، آن هم در فضای تقریباً باز و آزاد آن زمان، فقط یک نفر آگاه باشد.

۲- پرسش دیگر این است که چرا پس از ۳۳ سال چنین دعوی مهمی مطرح می‌شود؟ البته ممکن است در گذشته در گفته‌ها و نوشته‌های جناب بنی‌صدر در خارج از کشور مطرح شده باشد و من بی‌اطلاع مانده‌ام، اما باز باید به این سؤال جدی پاسخ داد که چرا در همان زمان یعنی در مقطع برگزاری انتخابات نخستین دوره مجلس ایشان به عنوان عالی‌ترین مقام اجرایی کشور و مجری انتخابات به چنین تقلب و خیانت بزرگی اعتراض نکرده‌اند؟ تا آنجا که من بیاد می‌آورم چنین ادعایی از سوی ایشان و حتی

بود. می‌خواست قبل از دولت منبعث از مجلس یک دولت موقت تشکیل دهد و به تصویب امام برساند تا به وسیله آن دولت بتواند از تصمیمات مجلس جلوگیری کند. نامه‌ای به امام نوشته بود و امام هم موافقت کرده بودند. چند روز به رسمی شدن مجلس مانده بود. فکر می‌کنم اوایل خرداد بود. من، شهید رجایی، آیت‌الله خامنه‌ای و دیگران نشستیم و جلسه گرفتیم که منظور از این کار چیست؟ دولت شورای انقلاب داشت کار می‌کرد و چند روزی هم به رسمیت مجلس بیشتر نمانده بود. تازه بنی‌صدر رئیس شورای انقلاب بود. گفتیم: چه نیازی به دولت جدید است؟ به امام گفتیم این خطرناک است. تا بخواهند تشکیل دهند، دوره آنها تمام می‌شود. می‌خواهند چه کار کنند؟ مجلس هم عصبانی شده بود. نمایندگان اعتراضات شدیدی کرده بودند. امام پذیرفتند. این یکی از مواردی است که گفتیم امام ضمن قاطعیت، حق پذیر بودند. امضاء داده بودند، ولی امضای خود را پس گرفتند. به این طریق اولین توطئه بنی‌صدر خنثی شد. بعد به مجلس رسیدیم. فکر می‌کرد مجلس باید در اختیار او باشد...» {۲۶۳}

دو مورد در بیانات هاشمی مشهود است:

اول: خمینی پیشنهاد بنی‌صدر مبنی بر تشکیل هیأت وزیران را در فقدان مجلس و با تأیید خود پذیرفته و حتی امضا کرده بود، اما سران حزب جمهوری به کمک او شتافتند که توطئه را تا پایان به اتمام رساند و از تعهد خود در برابر درخواست رئیس جمهور سر باز زدند.

دوم: هاشمی رفسنجانی بر وحدت رویه خود در بازگویی تاریخ پای فشرده و طبق معمول نیمی از واقعه را تحریف نموده. هاشمی می‌گوید درخواست بنی‌صدر پس از تشکیل مجلس، یعنی پس از برگذاری دور دوم انتخابات بوده. در حالی که مورخه نامه بنی‌صدر به خمینی شانزدهم اردیبهشت را نشان می‌دهد و هنوز دور دوم انتخابات انجام نپذیرفته است. پس از این دیدار بود که خمینی حتی به انتظار اعلام نتیجه رسیدگی به شکایات انتخاباتی از سوی کمیسیون هفت نفره شورای انقلاب هم نشست و در صدد تأیید انتخابات سراسر تقلب و تخلف دور اول و برگزاری مرحله دوم برآمد.

از این روی بود که بنی‌صدر در نامه‌ای به خمینی نوشت:

«عرض شد باید به تقلبات انتخاباتی رسیدگی شود. فرمودید صحیح است. اما بدون این که صبر شود و نتیجه تحقیق معلوم شود، آمدند و از شما امریه گرفتند و دور دوم را شروع کردند. نتیجه این که بیش از ۶ میلیون نفر شرکت نکردند. با توجه به این که صد و نود نماینده در دور دوم معین می‌شوند، آنهم با اکثریت نسبی، این مجلس معرف یک هفتم مردم ایران بیشتر نمی‌شود. این مجلس قوی است یا ضعیف؟» {۲۶۴}

بنی‌صدر که از ترس حمله عراق و قرار گرفتن کشور در آتش جنگ زیر بار پذیرش مجلسی که فرزند نامشروع ضد انقلاب بود رفت. پس از آن بارها و بارها در این مورد خود را سرزنش و عنوان داشت:

«کاش ایستاده بودیم. کاری که بعد کردیم، کاش زودتر کرده بودیم» {۲۶۵}

«اشتباه کردم که آن مجلس را پذیرفتم» {۲۶۶}

این قلم در سلسله نوشتارهای بعد به تحلیل و بررسی چگونگی نقش مجلسی که فرزند نا مشروع ضد انقلاب در عملیاتی کردن کودتا علیه رئیس جمهور مشروع انقلاب داشته خواهد پرداخت.

۱- حسن یوسفی اشکوری، نویسنده و پژوهشگر دینی و نماینده اولین دوره مجلس شورای اسلامی در ایران است.

حتی تا سطح فرمانداران) نباید زود به زود تعویض شوند و تغییر کنند تا هر چه زودتر ثبات برقرار شود و نظام جدید مستقر گردد. به پیروی از همین قاعده بود که وی هم از بازرگان تا آخرین لحظه حمایت کرد و هم از بنی‌صدر و هم بعدها از میرحسین موسوی.

۵- واقعیت این است که در آن زمان اختلاف بنی‌صدر با رقیب یا رقیبانش حول قانون‌گرایی نبود و از این رو نمی‌توان آن را حول دوگانه جدال استبداد - آزادی تحلیل و تفسیر کرد. اسناد نشان می‌دهد و خود نیز به عنوان گواه آن دوران به یاد دارم که در ماههای نخست پس از انقلاب حزب جمهوری اسلامی (به هر دلیل) با بنی‌صدر اختلاف پیدا کرد و این اختلاف در آستانه انتخابات ریاست جمهوری اول علنی شد و آنان تلاش فراوان کردند که برنده انتخابات باشند و بنی‌صدر را از کرسی ریاست جمهوری محروم کنند اما ناکام ماندند و بنی‌صدر رئیس‌جمهور ایران شد. از آن پس اختلافات عمیق‌تر و حادث‌تر شد. جناح حزب جمهوری برای تسخیر مجلس برنامه‌ریزی کرد و این بار البته موفق شد.

با اکثریت مخالف بنی‌صدر در مجلس کار بر رئیس‌جمهور سخت شد اما ایشان نیز از هر ابزاری استفاده کرد تا به مقابله برخیزد و رقیبان را ناکام گذارد. ایشان و احتمالاً همفکرانشان تصور می‌کردند اولاً از رقیب و حتی از رهبری نفوذ و اعتبار بیشتری دارند (تصوری که اکنون محمود احمدی‌نژاد هم دارد) و ثانیاً حمایت‌های رهبری دائمی است و از این رو به هر تلاشی دست زدند تا رقیب را منزوی کنند.

من خود گواهم که در آن زمان هیچ یک از دو طرف برای حذف رقیب هیچ فرصتی و بهانه‌ای را از دست نمی‌داد. در عمل نه اکثریت خط امامی مجلس مقید به قانون و اخلاق بود و نه آقای بنی‌صدر. نمونه‌اش همین دعوی کذب جناب بنی‌صدر پس از ۳۳ سال است که انتخابات مجلس اول را قلابی می‌داند. دعوی شگفتی که اگر در آن زمان مطرح می‌کرد، قانوناً و عملاً نمی‌توانست یک روز هم بر کرسی هوش ربای ریاست جمهوری تکیه زند.

می‌دانیم که انتخابات مجلس چند ماه پس از انتخابات ریاست جمهوری انجام شد و چگونه می‌توان تصور کرد انتخابات ریاست جمهوری آزاد بوده اما انتخابات مجلس پر از تقلب و قلابی؟! چرا در ریاست جمهوری مشارکت بالا بوده اما چند ماه بعد در مجلس به ۱۴ درصد تنزل می‌کند؟! این در حالی است که هم مجریان انتخابات یکی بودند و هم رأی دهندگان! روشن است که آقای بنی‌صدر می‌خواهد مجلسی را که او را بی‌کفایت تشخیص داده و عزل کرده از اعتبار ببیندازد تا هم توجیهی برای دعوی‌شان مبنی بر کودتایی بودن ماجرای عزل بتراشد و هم از مجلس انتقام گرفته باشد. در مورد انگیزه‌های قلبی نمی‌توان داوری کرد اما اگر عمل و رفتار ملاک باشد قاطعانه معتقدم که آقای بنی‌صدر عمدتاً به انگیزه‌های پیروزی در جدال قدرت با رقیبان واقعی و یا توهمی جنگیده و هنوز هم می‌جنگد. ایشان درست می‌گویند که عملی بر ضد آقای خمینی انجام نمی‌داده اما به اشتباه تصور می‌کرده که اولاً با حمایت او رقبا را حذف خواهد کرد و ثانیاً از چنان محبوبیتی برخوردار است که در صورت لزوم می‌تواند خود او را هم حذف کند اما در فرجام کار این رقیب هوشمند بود که با استفاده از اشتباهات مهلک رئیس‌جمهور و جلب حمایت رهبری بر او چیره شد.

آقای بنی‌صدر انصافاً از جهاتی سلف آقای احمدی‌نژاد است. اهل هیاهو بود و برای تخریب مخالفان و منتقدان از چیزی ابا نداشت (و ندارد). همواره تلاش می‌کرد (و می‌کند) بر امواج احساسات مردم سوار شود. تمسک به قانون بهانه‌ای برای حذف رقیب بوده (و هست). گاه از دروغ و تحریف هم پروایی نداشته (و ندارد). در همین گفتار بی‌بی‌سی نیز هنوز خود را تنها «بدیل» رقیب (ولی فقیه) می‌داند. جان کلام این است که دو

از سوی گروه‌های سیاسی فراوان و فعال در آن زمان که در انتخابات کاندیدا داشتند مطرح و اعلام نشده است. می‌توان تصور کرد که دیگران از آن بی‌خبر بوده و یا از کنار آن به سادگی گذشته باشند؟

۳- از همه مهم‌تر صحت این دعوی بیش و پیش از آنکه تقلب‌کنندگان را زیر سؤال برد شخص مدعی را به چالش می‌کشد، چرا که ایشان باید به این پرسش مهم پاسخ دهند که اصلاً چرا به چنان انتخابات متقلبانه و مجلس قلابی و فرمایشی تن داده و حتی با آن همکاری کرده و در همان مجلس سوگند خورده‌اند که به قانون اساسی وفادار باشند؟! ایشان در آن زمان تمام سمتهای اجرایی و حتی تقنینی کشور را در اختیار داشتند و چنان که از فحواي کلامشان برمی‌آید از چنان مقام و مرتبی برخوردار بودند که شخصیتی چون آیت الله خمینی در مقام رهبر بلامنازع انقلاب را هم در مقامی فروتر می‌دید و به او همواره «تذکر» می‌داده است! چرا و به چه دلیلی چنان خیانتی را پذیرفته است؟! بدین ترتیب مشروعیت خود ایشان به عنوان رئیس‌جمهور غیر قانونی و نامشروع بوده (زیرا طبق قانون اساسی منتخب مردم پس از ادای سوگند در مجلس و در محضر نمایندگان ملت و نیز پس از تنفیذ مقام رهبری مشروعیت و رسمیت می‌یابد) و دولت و کابینه او نیز مطلقاً نامشروع بوده است. آیا آقای بنی‌صدر به پیامدهای منطقی مدعی خود اندیشیده‌اند؟ اگر بگویند به مصلحت و یا از ترس تن به چنان تقلب و افتضاح بزرگ داده‌اند، باز عذری بدتر از گناه است و قابل قبول نیست؛ زیرا اولاً چنین خیانتی و آن هم در آن زمان حساس و در آغاز شکل‌گیری نظام سیاسی جدید و برآمده از یک انقلاب بزرگ و آزادی‌خواهانه (که جناب بنی‌صدر هنوز نیز از آن دفاع می‌کند) با هیچ بهانه‌ای قابل قبول نیست و ثانیاً با مدعی پایدار ایشان مبنی بر قانون‌گرایی و مبارزه با جبهه استبداد از موضع دفاع از قانون و حقوق ملت در تعارض است. ایشان که در دوره ریاست جمهوری‌اش با کمترین بهانه به ستیز با رقیبان برمی‌خواست و برای تخریب رقیبان از هیچ چیزی رویگردان نبود و اکنون نیز همان راه را ادامه می‌دهد (از این منظر ایشان سلف احمدی‌نژاد است)، چگونه ممکن است که از رخداد مهمی چون تقلب گسترده در انتخابات مجلس اول چشم‌پوشد و آن را جار زند؟!!

۴- ایشان ادعا می‌کند آیت الله خمینی به حزب جمهوری اسلامی چراغ سبز داده بود تا تقلب کنند. ادعای بس شگفتی است! پرسش جدی این است که چرا باید آقای خمینی چنین بکند و انگیزه ایشان چه می‌توانست باشد؟ واقعیت این است که اگر قرار بوده رهبر انقلاب به کسی و جریانی اجازه تقلب در انتخابات مجلس را داده باشد، می‌بایست که به آقای بنی‌صدر و دفتر هماهنگی او چنین مجوزی داده باشد نه به رقیبان ایشان. چرا که در آن زمان بر عالم و آدم آشکار بود که آیت الله خمینی مدافع و حامی جدی بنی‌صدر بود و حال که با حمایت‌های همه‌جانبه رهبری انقلاب به مقام ریاست جمهوری رسیده، عقل و تدبیر حکم می‌کرد که آیت الله خمینی جانب رئیس‌جمهور محبوبش را بگیرد و با استفاده از ابزارهای آشکار و پنهانش کاری بکند تا دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور با مردم (که در آن زمان به عنوان یک حزب سیاسی عمل می‌کرد) مجلس را هم در اختیار بگیرد تا برای اداره کشور دچار مشکل نشود نه اینکه از رقیب حمایت کند. واقعیت این است که در آن زمان جناب بنی‌صدر، به درست یا غلط، مورد حمایت آیت الله خمینی شمرده می‌شد و از این رو توانست چنان رأی بالایی بیاورد و گرنه اگر در همان مقطع حسن حبیبی (کاندیدای نهضت آزادی و در نهایت مورد حمایت حزب جمهوری اسلامی) از چنین حمایتی برخوردار بود قطعاً انتخاب می‌شد. آیت الله خمینی تا پایان کار نیز از او به سختی حمایت کرد. البته باید افزود که آیت الله خمینی معتقد بود که مسئولان و مدیران کشور

باشم. همیشه بحث درست درباره سرچشمه‌های بازتولید استبداد برای جامعه در حال گذار سودمند است و امیدوارم این بحث نیز به این هدف کمک کند. به هر حال امیدوارم از جاده انصاف خارج نشوم.

از دیدی استراتژیک و همانگونه که در ادامه متن خواهد آمد، این نوشته آقای اشکوری بدون اینکه خواننده مشتاق را به پرسشهایی واقعی و عمیق برای کشف واقعیهایی از تاریخ سی و چند ساله اخیر میهن‌مان و مصیبت‌های عظیمی به نام حکومت سلسله روحانیت بر سرنواخت یک ملت متنوع و متکثر سوق دهد، راه برای سوءتفاهم میان نیروهای وفادار به استقلال و آزادی ایران گشوده است. به هر حال هدف من در اینجا واکاوی انگیزه‌های مختلف برای ابراز چنین نگاهی با چنین قلمی نیست، ولی نظر به اینکه احکام و پرسشهای وی در این مقاله با اطلاعات و تجربه تاریخ موجود نمی‌خواند و از دید من حاوی پاره‌ای از اخبار نادرست و بی‌اعتبار است، لازم است در این باره دقت نظر کافی خرج داده شود. اما پیش از ورود به اصل بحث لازم می‌دانم مقدمه‌ای را خدمت خوانندگان محترم عرض کنم تا بحث در روشنایی بیشتری صورت گیرد.

اینجانب با آقای اشکوری تا قبل از فروردین ۱۳۸۹ هیچگونه گفتگو و مصاحبتی نداشتم. اما وقتی همین ماه مقاله‌ای از ایشان تحت عنوان «نوبت عاشقی» را در سایتها خواندم، نظر به اینکه وی همین مدعیات فعلی‌اش را که به طور مستقیم راجع به نحوه کار ما در روزنامه انقلاب اسلامی و به خصوص اتهام تکراری و کلیشه‌ای مبنی بر خسارت ناشی از اتحاد بنی‌صدر و مجاهدین بود، مطرح کرده بود، از وی درخواست کردم برای روشن شدن موضوعات تاریخی اجازه دهند از کلی‌گویی پرهیز نموده و مصداقی تر وارد بحث شویم تا ببینیم کدام روش ما در آن زمان درست و کدام خطا بوده است. به هر حال از ۱۶ فروردین ۱۳۸۹ باب مکاتبه و تبادل نظر انتقادی با ایشان در باب بسیاری از همین موضوعاتی که دوباره از سوی وی در این مقاله جدید قلمی شده است گشوده شده و تا ۲۹ شهریور ۱۳۸۹ که ایشان به من نوشتند: «اما برادر گرامی! گویا ما با دو زبان صحبت می‌کنیم و حرف هم را نمی‌فهمیم!» با تقاضای وی خاتمه پیدا کرد. کلیه آن مکاتبات که موضوعاتش به دوران بنی‌صدر و روزنامه انقلاب اسلامی بر می‌گردد نزد ایشان و من موجود است و به نظرم تا حد زیادی روشن‌کننده رؤس مسائلی است که ایشان در این مقاله و یا در جاهای دیگر عنوان کرده اند. هرچند نشر آن مکاتبات می‌تواند روشنگر باشد، نظر به اینکه به ایشان نوشته بودم این بحثها برای عمومی کردن و انتشار نیست، همچنان بر عهد خود هستم و انتشار آن برای افکارعمومی را منوط به اجازه مستقیم ایشان می‌دانم. پس از این مقدمه اصل مطلب به ترتیب زیر پی‌گیری می‌شود:

۱- مقاله آقای اشکوری که مدعی است قصدش فقط طرح یک پرسش ساده درباره ادعای اولین تقلب بزرگ در انتخابات مجلس اول در سال ۵۹ می‌باشد، هر قدر ادامه می‌یابد به صورتی بی‌پروایانه نسبت به استانداردهای یک بحث خردمندانه، خود را در وادی معارضه‌ای شخصی‌شده با بنی‌صدر فرو می‌کاهد. بدون اینکه بخواهم وارد انگیزه‌خوانی شوم، در بحث آقای اشکوری به لحاظ روش‌شناختی متوجه نوعی نگاه تعمیم یافته بی‌مدرک یا دست کم به شدت غیرمنقح می‌شویم که به نحوی شدیداً ساجکتیو و جدلی درباره شخص و شخصیت یک نفر به داوری اخلاقی می‌نشیند. به گواه تصریح خود وی هدف آقای اشکوری از این بحث رسیدن به یک مغالطه واقعاً عجیب تاریخی است؛ بنی‌صدر و احمدی‌نژاد به لحاظ روش و منش یکی‌اند. من اصول فقه نخوانده‌ام ولی اگر این دست فتوا صادر کردن از فقه خوانده‌ای مثل آقای اشکوری جایز باشد باید گفت ما با مکتب فقهی تازه‌ای در میان شیعیان مواجه هستیم که نه تنها قیاس را رد نمی‌کند بلکه بر مبنای انواع قیاسهای مع الفارق واضح، حکم هم علیه افراد صادر می‌کند.

پادشاه در اقلیمی نمی‌گنجیدند و یکی می‌بایست حذف می‌شد که شد. در هر حال حداقل می‌توانم در ارتباط با حوزه انتخابیهام (تنکابن و رامسر) بگویم که در انتخابات مجلس اول مطلقاً اتهام تقلب قابل توجهی مطرح نبوده است. جریانهایی چون سازمان مجاهدین، حزب توده، فداییان اکثریت و افرادی منفرد کاندیدا بودند و رقیب اصلی من کاندیدای مجاهدین بود و انتخابات به دلیل رقابت تنگاتنگ به دور دوم کشیده شد. هیچ فرد و گروهی نیز معترض جدی نبود. قابل توجه جناب بنی‌صدر اینکه من کاندیدای خط امامی‌هایی بودم که مانند دیگر جاهای کشور حامی بنی‌صدر بودند و چندی قبل به ایشان رأی داده بودند و از همه مهم‌تر ستاد انتخاباتی بنی‌صدر ستاد انتخاباتی من هم بود. دلیل این کار نیز این بود که من از حامیان بنی‌صدر بودم و به ایشان رأی داده بودم. ایشان بفرمایند که در چنان شرایطی چگونه ممکن بوده که تقلبی تعیین‌کننده صورت بگیرد؟! و اصلاً انگیزه تقلب چه می‌توانسته باشد؟!

بیفزایم که من خود در مجلس از مدافعان آقای بنی‌صدر بودم ولی در نهایت به دلایلی (که به بخشی از آنها اشاره شد) به عدم صلاحیت ایشان در اداره کشور معتقد شدم و در جلسه استیضاح نیز به عدم صلاحیت ایشان رأی دادم و در همان زمان نیز طی بیانیه‌ای همراه تنی چند از نمایندگان دلایل رأی به عدم صلاحیت آقای بنی‌صدر را بیان کردیم و در مطبوعات انتشار یافت. با حوادث بعدی و رفتارهای آقای بنی‌صدر در دوران پس از برکناری (به ویژه اتحاد با سازمان مجاهدین) دانستم که در رأی خود صائب بوده‌ام.

مروری تاریخی بر داوری‌های یوسفی اشکوری درباره بنی‌صدر

محمد جعفری^۱ - فروردین ۱۳۹۳

نوشتار جناب آقای یوسفی اشکوری با عنوان «ملاحظات پیرامون برخی سخنان ابوالحسن بنی‌صدر» که در مقام محاجه با مدعیات آقای بنی‌صدر در برنامه صفحه دو تلویزیون بی بی سی منتشر شده است از چند جهت قابل بررسی است. هرچند می‌توان درباره علل برخورد شخصی‌شده و گزنده و گاه واقعاً اهانت‌آمیز این مفسر متون دینی با اولین منتخب مردم ایران بحث کرد، اما این کار را شایسته نمی‌دانم و بلکه در این مقاله تلاش دارم به عنوان کسی که به مقتضای حرفه‌ای در متن آن سالها و آن رویدادها حضور داشتم، برخی ابعاد ناگفته یا کتمان شده در بحث آقای اشکوری را به عرض خوانندگان گرامی برسانم تا حد امکان روشنایی بیشتری بر تاریخ معاصر در این زمینه مشخص انداخته شود. به خصوص با توجه به این نکته که بخش مهمی از ادعاهای آقای اشکوری به نحوه کار گروهی ما عده‌ای روزنامه‌نگار جوان و آرمان‌گرا در روزنامه انقلاب اسلامی بر می‌گردد، که مثل هر کار روزنامه‌نگارانه دیگری آنهم در شرایط انقلابی و پرتحول آن روز ایران، دائماً در معرض آزمون و خطا بوده‌ایم. کسانی که با نوشته‌های من آشنایند، شاید مستحضر باشند که بعد از خروج از زندان جمهوری اسلامی و مهاجرت، به شهادت آثار مختلف مکتوب درباره تک‌تک وقایع آن سالها، تمام تلاشم این بوده‌است که در بررسی آن دوران، نگاه انتقادی و خرده‌گیرانه به خصوص در مورد دوران بنی‌صدر و برخی سیاستهای خود وی داشته

۱- پژوهشگر تاریخ معاصر و مدیر مسئول روزنامه انقلاب اسلامی در سالهای ۶۰-۵۸

اکنون هم موجود است و آقای اشکوری خود این را می‌داند و به همین علت با این مغالطه از ابتدا زیر آمار را می‌زند تا دیگر نیاز به جدی گرفتن آن نداشته باشند. باز واقعاً شگفت آورتر اینکه وی می‌نویسد «چرا پس از ۳۳ سال چنین دعوی مهمی مطرح می‌شود؟!» این سؤال انکاری وی را اگر در کنار این واقعیت بگذاریم که وی به فعال سیاسی بودن در مرکز کشور و در مجلس اول بالضروره در متن و حواشی آن سالها بوده است حقیقتاً عجیبی است. گویا آقای اشکوری آن دوران را اصلاً درک نکرده و از تاریخ و وقایع روزمره آن دوران بی‌خبر است و اصلاً وی حتی تیتراهای روزنامه‌های دوران نمایندگی خودش را هم مرور نمی‌کرده است به گونه‌ای که وی کلاً در جریان وقایع آن دوران نیست، در حالی که مرکز اسناد انقلاب اسلامی که از مراکز استراتژیک ولایت فقیه است، در گزارش خود از نحوه انتخابات مجلس اول می‌آورد:

«نتیجه انتخابات نیز مورد اعتراض نیروهای چپ و التقاطی به خصوص سازمان مجاهدین خلق (منافقین) که نتوانسته بود حتی یک نامزد به مجلس بفرستد و تنها در برخی از شهرستان‌ها نامزدهایشان به دور دوم رسیده بودند و لیبرال قرار گرفت. در مرحله دوم که در تاریخ ۵۹/۲/۱۹ برگزار شد نامزدهای راه یافته به دور دوم به رقابت پرداختند. این در حالی بود که از برگزاری مرحله اول انتخابات تا مرحله دوم، هم چنان، تظاهرات، اعتصابات و درگیری‌های مسلحانه پراکنده ادامه داشت و حتی به دلیل وخامت اوضاع بعضی شهرها مثل سنج، چابهار، هشتروند، نغده، فیروزآباد، فارس و چند شهر دیگر باعث شد انتخابات مرحله دوم در این شهرها برگزار نشود» {۲۶۷}

ظاهراً مطلع نیستند که در سایه همین اختلافات اساسی بود که به طور کلی در ۲ مرحله فقط ۲۳۴ نفر از سراسر کشور توانستند وارد مجلس شوند در حالی که باید ۲۷۰ نفر باشند.

۵- تازه آیا واقعاً جای پرسش نیست که در دوره‌ای که مجاهدین خلق از متشکل‌ترین و گسترده‌ترین سازمانهای سیاسی به خصوص در مناطق شهری ایران بودند حتی نتوانند یک نماینده به مجلس بفرستند؟

۶- می‌دانیم که در لیست اتهامات عنوان شده مبنی بر عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر، یکی از اتهامات اصلی وی این بود که ایشان مخالف «تشکیل» مجلس بوده است. به عنوان مثال به متن سخنان آقای خامنه‌ای به نمایندگی از تمامی مخالفان بنی‌صدر در آن مجلس توجه شود. بنی‌صدر مرتب مطالبی در درست نبودن انتخابات مجلس بیان می‌کرد و همین بود که مخالفان وی این را هم به عنوان یکی از اتهامات اصلی او مطرح کردند. در همینجا می‌توان صادقانه از آقای اشکوری پرسید که به فرض، مدعای وی و این بی‌خبری‌شان را صحیح بدانیم، آیا وی که همچنان افتخار می‌کند علی‌رغم بهره‌گیری از خوشنامی مجاهدین و رئیس‌جمهور در وقت انتخابات که به ویژه در حوزه انتخابیه‌ای که او بود نیاز به آن داشته است، چندین ماه بعد در خرداد ۶۰ در زمره گروه اندکی از میان ملی مذهبی‌ها بوده که در جریان طرح عدم کفایت سیاسی بنی‌صدر به «جمع‌آوری امضا» علیه بنی‌صدر اقدام کرده بوده است، آیا می‌شود این را دلیلی بر وجود مینیمومی از وجود مروت و اخلاق سیاسی نزد وی تفسیر کرد؟!

از آقای اشکوری که در نوشته‌های دینی‌شان دائماً به نقش سیاق و بافت در تفسیر اهمیت می‌دهند، این گونه تفسیر کردن‌ها غیرمترقبه است. یعنی می‌توان باور کرد وی از این همه درگیری‌ها و تلاطمات سیاسی و امنیتی بی‌خبر بوده است؟ برای مثال خوب است به همین گزارش مرکز اسناد خود نظام توجه شود. آیا واقعاً وی نمی‌داند «بستر» سخنان آقای خمینی و طرفداران وی در حزب جمهوری اسلامی در اسفند ۵۹ علیه بنی‌صدر چه بود؟ آری آقای بنی‌صدر و مجاهدین و بسیاری از مخالفان

۲- اگر بخواهم تمام نوشته آقای اشکوری را وفادارانه بازنویسی کنیم این می‌شود؛ وی ضمن رد ادعای تقلب در انتخابات مجلس اول در حالی که خود وی نیز عضو از آن بوده است، ادعای مشارکت حداقلی مردم (یعنی در حدود ۱۴ درصد به قول بنی‌صدر) و هم ادعای چراغ سبز آیت الله خمینی به حزب جمهوری اسلامی برای این تقلب را خالی از وجه اعلام می‌کند و آنها را در حد مدعای صرف آقای بنی‌صدر ذکر می‌کند که از دید وی اصلاً آدمی دروغگو و فریبکار و عوام‌فریب است دقیقاً مثل احمدی‌نژاد.

اما قبل از اینکه اطلاعات و مستندات خودم را شرح دهم، یک نکته ساده منطقی را لازم است خاطر نشان کنم که به قول معروف اثبات شیئی نفی ماعدا نمی‌کند؛ وقتی گفته می‌شود تقلب شده، این بدان معنا نیست که کس و یا کسانی هم بدون تقلب انتخاب نشده‌اند. روشن است در تمام انتخاباتهایی که در آنها تقلب راه داشته و دارد، طبعاً افرادی هم به درستی انتخاب می‌شوند که ان شاء الله به گواهی همشهریان وی در شمال، خود آقای اشکوری از این زمره بوده باشند. اصولاً ساز و کار تقلبهای اساسی در انتخابات همین است؛ برای یک طرف به عنوان اکثریت رأی آورده می‌شود در عین حالی که طرف دیگری نیز به عنوان اقلیت حضور دارد. تقلب و رأی‌سازی برای ساختن و در اختیار داشتن اکثریت است.

۳- اینجانب در کتاب «تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰»، در صفحه ۴۴ - ۵۴ تحت عنوان «مجلس و تقلبات وسیع» به جزئیات آن انتخابات پرداخته‌ام و با سند و مدرک توضیح داده‌ام که حزب جمهوری اسلامی چگونه با یک طراحی یا به قول امروزی‌ها مهندسی کامل سیاسی، و البته مستحضر به پشتیبانی آقای خمینی از طرح، قوه مقننه را در بد اختیار خود در آورد. تقلب در آن انتخابات به حدی بود که ساعتی بعد از انتخابات دور اول، از همه مناطق کشور حجمی از شکایت و اعتراض نسبت به تقلب حساب شده در انتخابات همراه با اسناد، مدارک و گزارش به تهران و به خصوص دفتر روزنامه انقلاب اسلامی که در آن تاریخ پرتیراژترین روزنامه بود واصل گردید. آقای بنی‌صدر نیز راهی نداشت جز اینکه آنها را جدی بگیرد و اعتراض کند. او در روزنامه و مصاحبه‌های مختلف وعده رسیدگی عادلانه به مردم داد و همان وقت بعد از جلسه با آقای خمینی به مخاطبان روزنامه گزارش داد که قرار شده است به اعتراضات رسیدگی دقیق صورت گیرد.

۴- از نویسندگانی که خود را محقق می‌داند این حکم پیشاپیشی نیز جای بسی شگفتی دارد که می‌نویسد: «کنون جای تحقیق در مورد تحلیل شرایط سال ۵۸ - ۵۹ و از جمله انتخابات مجلس اول و بررسی آماری آن نیست!» ظاهراً منظور وی بی‌اعتبار کردن ادعای بنی‌صدر بر مشارکت ۱۴ درصدی در سال ۵۹ است. ولی از دید وی گویی ما با ما قبل تاریخ سر و کار داریم.

بگذریم در کشوری مثل ایران که از سال ۶۰ به بعد که بخشی از رأی‌داده‌ها به خاطر ایجاد ترس از دست دادن کوبین، کنکور دانشگاه، مهر و اتهام ضد انقلاب یا ضد اسلام نخوردن در شناسنامه و... بوده است، باید پرسید اگر تحقیق آماری در این مورد بی‌ارزش و بی‌اساس است، پس به چه مبنایی می‌شود گفت که آن انتخابات تا چه حد با اصل مشارکت مردمی سازگار است؟ اگر در جایی از دنیا، فرضاً از ده هزار واجد شرایط، هزار نفر در انتخابات شرکت می‌کنند، آیا خود این مسئله به شما نمی‌گوید که اولاً دلیلی وجود داشته که ۹ هزار نفر در آن شرکت نکرده‌اند و ثانیاً به شما نمی‌گوید که این شهردار که با رأی هزار نفر از ده هزار نفر انتخاب شده، در بهترین حالت نماینده آرای یکدهم آن مردم است. و ثالثاً به شما نمی‌گوید که چه وضعیتی حاکم بوده که ۹ هزار نفر دیگر شرکت نکرده‌اند؟

آمار دور اول مجلس هم با فرض اینکه تقلبی صورت نگرفته باشد هم

بودن جلوی طرح را بگیرد. شاید آقای اشکوری می‌دانند که در تمامی عمر شورای انقلاب وزنه سنگین آن در دست روحانیت حزب جمهوری اسلامی بود و مسائل مطروحه در شورای انقلاب نیز از طریق رأی‌گیری به اجرا در می‌آمد و کسانی که در آن شورای اکثریت داشتند طبعاً برنده نهائی بودند و لذا مهم نبود که چه شخصی رئیس شورای انقلاب است و در نتیجه طرح بتصویب رسید و بدینوسیله تعدادی از نمایندگان ملی‌گرا که در مرحله اول انتخابات حائز اکثریت بودند که از جمله آنها آقایان علی اردلان از تویسرکان، دکتر کریم سنجابی از کرمانشاه، و... با این طرح از دور اول خارج و به دور دوم کشانیده شدند و البته در دور دوم هم چند نفر آنها را به بهانه اینکه سن آنها از سن قانونی گذشته و بهانه‌های واهی دیگر حذف نمودند.

۱۰- آقای اشکوری در مقام اقامه دلیل بر عدم تقلب در انتخابات مجلس وقلابی نبودن آن می‌گوید چون آن زمان خود آقای بنی‌صدر «رئیس جمهور و رئیس شورای انقلاب و رئیس دولت بود» بنابراین تقلبی نبوده است. در اینجا آقای اشکوری با قیاس ساده‌ای که از سنخ کم عمق‌ترین مغالطات در عالم منطق صوری است، این گونه نتیجه می‌گیرد:

صغرا: آقای بنی‌صدر رئیس دولت و رئیس شورای انقلاب بوده است.
کبرا: دولت / شورای انقلاب مجری انتخابات بوده است. نتیجه: پس انتخابات تقلبی نبوده است.

یعنی چون بنی‌صدر خودش مجری انتخابات بوده، انتخابات درست و صحیح برگزار شده و لاجرم و بنی‌صدر هم نباید بر خلاف آن حرفی بزند. اما از این منطق ساده سازانه که به سبک فقه‌های سنتی در برابر سوالات مردم کوچک و بازار ارائه شده است بگذریم و به واقعیتها نظر کنیم، ابعاد زیر روشن می‌شود:

الف - بنی‌صدر بعد از انتخاب به ریاست جمهوری برای تشکیل دولت خود ماهها مشغول راضی کردن نیروهای به اصطلاح مذهبی بود که حضور نیروهای متخصص و ملی را بر نمی‌تافتند. اصلاً در هنگام برگزاری انتخابات در ۲۴ اسفند ۵۸ او دولتی نداشت. کابینه بنی‌صدر یا همان دولت رجایی که آنهم به اجبار صورت گرفت تازه از تاریخ ۲۰ مرداد ۵۹ و دست کم سه ماه بعد از افتتاح مجلس شکل گرفت. پس دولت همان دولت شورای انقلاب بود که می‌دانیم آرای آن و ساز و کارش تحت نظر اکثریت روحانیت قدرتمدار بود.

ب - از این واقعیت که بگذریم، حال فرض را بر این بگذاریم وزیر کشور دولت خود آقای بنی‌صدر برگزار کننده انتخابات بوده است. آخر این چه استدلالی است که چون وزیر او که از طرف مجلس مورد نزاع تعیین و بر او تحمیل شده است برگزار کننده بوده پس انتخابات درست بوده است.

ج - از مهم‌ترین وظایف رئیس جمهور در قانون اساسی یکی این است که نظارت کند که ارگانهای مختلف کار خود را به درستی انجام می‌دهند تا وقتی دید که ارگانی وظیفه قانونی خود را به درستی انجام نداده است، جلوی خطا کار گرفته و عملش را به دست دستگاه عدالت بسپرد. بنی‌صدر در مورد انتخابات و تقلبات وسیع همین کار را کرد اما حزب جمهوری اسلامی با قدرت آقای خمینی بود که مانع به نتیجه رسیدن آن اعتراضات قانونی شد.

۱۱- باز برای اینکه بستر اعتراضات گسترده آن زمان روشن شود خوب است به سخنان آقای خمینی در بیانات خود به مناسبت تحویل سال نو در تاریخ ۲۹ اسفند ۱۳۵۸ مراجعه کرد. او در مورد انتخابات مجلس گفت:

«مثلاً انتخابات مجلس که یک مرحله‌اش گذشت و مرحله بعدش هم بعد ان شاء الله می‌شود. در این انتخابات یک انتخابات آرامی بود، آنطوری که به من گزارش دادند انتخابات بطور آرامش تحقق پیدا

دیکتاتوری مذهبی متمرکز در حزب جمهوری اسلامی، که تحت عنوان ائتلاف بزرگ نیروی مذهبی مجلس را قبضه کرده بودند، در خفا و علن اگراهی نداشت که اظهار کند مجلس با وجود آن تقلبات و بی‌نظمی‌های وسیع نمی‌تواند مدعی نمایندگی کل ملت ایران باشد و غیرقانونی است و یا نصب رئیس دیوان عالی کشور (آقای بهشتی) و نصب دادستان کل کشور به دلیل حزبی بودن غیرقانونی است و یا قوه قضائیه شکنجه‌گر است... و در این بستر بود که آقای خمینی در برابر رئیس جمهور و طرفدارانش که متعرض غیرقانونی بودن آنها شده بودند اعلان کند که همه اینها قانونی هستند.

۷- عدالت و ظلم تنها منوط به بروز خارجی نتایج ظالمانه نیست. عدالت یک پروسه است و اگر روندی دچار خدشه حقوقی باشد نتیجه هر چه باشد ظالمانه تلقی خواهد شد. در همه نظامهای سالم انتخاباتی این وظیفه دستگاه قضائی است که به عنوان داور به روند انتخابات و دعاوی ناشی از آن رسیدگی کند. شرط داوری نیز استقلال و بی‌طرفی این دستگاه است. حال در نظامی که رئیس قوه آن یعنی آقای بهشتی خود دبیرکل حزب ضد رئیس جمهور و دادستان عضو شورای مرکزی و از مؤسسين آن حزب است و خود همگی یک طرف قضیه‌اند، چه حکمی جز ناحق بودن برگزاری انتخاباتی که با حضور چنین داوران طرفداری شکل گرفته است می‌توان داد؟

۸ - شاید آقای اشکوری به یاد دارند که زعمای حزب جمهوری اسلامی که بعد از بازنده شدن در انتخابات ریاست جمهوری، سخت نگران موقعیت خود (تحت عنوان حافظان اسلام فقاهتی) در ساختار قدرت شده بودند - بطوری که آقای جلال‌الدین فارسی گزارش می‌کند - نگرانی خودشان را با آقای خمینی در میان می‌گذارند و آقای خمینی به آنها می‌گوید، «حال که ریاست جمهوری را از دست داده‌اید، سعی کنید در انتخابات مجلس برنده شوید.» {۲۶۸} و باز خود آقای هاشمی در کتاب عبور از بحران خود در اولین نامه پنج نفره‌ای^۱ که سران حزب جمهوری اسلامی به آقای خمینی می‌نویسند و نگرانی خود را نسبت به از دست دادن قدرت به آقای خمینی گوشزد می‌کنند، در پایان نامه اینگونه اسرار هویدا می‌کنند:

«خوشبختانه جنابعالی بر خلاف انتظار دشمنان و خیلی زود از بیماری نجات یافتید و هدایتها و راهنمایی‌هایتان به تشکیل مجلس شورای اسلامی قابل اعتماد و دولت مکتبی کمک کرد و بخشی از نگرانی‌ها را رفع گردید»^۲

کسانی که زبان قدرت را می‌دانند معنای این جمله که «راهنمایی‌هایتان به تشکیل مجلس شورای اسلامی قابل اعتماد» و یا همان چیزی که بعدها آقای جلال‌الدین فارسی «سعی کنید در انتخابات مجلس برنده شوید» بیان می‌کند را هم احتمالاً می‌توانند بفهمند.

۹- در راستای همین راهنمایی‌ها و آمادگی‌های قبلی بود که در هنگامه انتخابات، حزب جمهوری اسلامی طرح دو مرحله‌ای بودن انتخابات مجلس را به شورای انقلاب برد. با وجودی که از جانب بعضی از شخصیتها و سازمانها طی تلگرافهایی به ریاست جمهوری خواهان جلوگیری از تصویب این طرح شده بودند، از آنجا که اکثریت اعضای شورای انقلاب در اختیار حزب جمهوری بود، رئیس جمهور نتوانست با وجود رئیس شورای انقلاب

۱- محمد حسین بهشتی، عبدالکریم موسوی اردبیلی، سید علی خامنه‌ای، محمد جواد با هنر، اکبر هاشمی.

۲- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، از نامه مورخ ۵۸/۱۱/۲۸ که حسب گفته آقای رفسنجانی آن را به آقای خمینی نداده بودند ولی بعداً به همراه با نامه مورخ ۵۹/۱۱/۲۵ به آقای خمینی داده شد.

گزارش بعدی هیئت ۷ نفره، از ۱۴۸ حوزه انتخابیه، از ۱۲۷ حوزه شکایت رسیده بود و تا زمان انحلال این هیأت، از حدود سی و چند حوزه‌ای که رسیدگی کرده بود، برای ۲۴ حوزه و از جمله تهران حکم به تقلب اساسی و ابطال داده بود.^۱ آقایان بهشتی و رفسنجانی نگران از این گزارش، ابتدا در ۱۵ فروردین یعنی فقط یک روز بعد از اتمام مهلت دریافت شکایات، به قصد تهدید و به وسیله مهدوی‌کنی سرپرست وزارت کشور اعلان کردند:

«در صورت تأخیر در نتیجه کار هیأت ۷ نفری، انتخابات در تاریخ معین انجام خواهد شد» {۲۷۷}

و بعد هم در مورد علت تأخیر گفته شد:

«با توجه به اینکه حجم شکایات واصله بسیار زیاد بوده است، بنابر این رسیدگی به صحت و سقم آن نیاز به زمان کافی دارد، بویژه آنکه بررسی شکایات باید بدون هیچگونه ابهام و از روی بی‌طرفی و مستند صورت گیرد... تصور می‌کنم احتمالاً تا اواخر هفته آینده گزارش کلی کار هیأت ۷ نفری تسلیم مسئولان امور شود» {۲۷۸}

سیس آقایان بهشتی و رفسنجانی با در دست داشتن اکثریت اعضای شورای انقلاب در غیاب آقای بنی‌صدر، در شورای انقلاب تصویب کردند که کار هیأت بررسی انتخابات خاتمه یافته است. بعد هم هیأت استعفا داد و آنگاه خود سردمداران حزب که متهم بودند، بنام هیأت کار را سنبل کردند و برای دور دوم انتخابات برنامه ریختند. آقای مصطفی میر سلیم معاون سیاسی وزارت کشور در ۲۹ اردیبهشت اعلام کرد که تصمیم گرفته شد:

«از این پس نظرات کمیسیون از طریق دفتر ریاست جمهوری به اطلاع مردم نرسد» {۲۷۹}

و به تدریج از طریق وزارت کشور نظر کمیسیون ۷ نفری دور اول مجلس اعلام خواهد شد. {۲۸۰} و بدین طریق با قدرت آقای خمینی دست ریاست جمهوری از انتخابات کوتاه شد. و آقای بهشتی در مصاحبه خود در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۵۹ گفت:

«در مورد کار هیأت ۷ نفری این هیأت قرار بود کارش را تا ۱۵ اردیبهشت تمام بکند. کیفیت انتخابات در ایران به نسبت امکانات و شرایط خوب بود. احساس رضایت می‌کنم هر چند نفی نمی‌کنم که نواقصی اصلاً نبود، مدعی نیستم که هیچ نقصی اصلاً در کار نبوده است و امیدوارم که این نمایندگان بتوانند خدمتگزار این ملت در خط انقلاب اسلامی باشند.» {۲۸۱}

دوباره آقای بنی‌صدر مسأله را به آقای خمینی گزارش داد و قرار شد که هیأت کارش را ادامه دهد. اما آقای بهشتی و رفسنجانی پیش آقای خمینی می‌روند و می‌گویند که اگر این هیأت کارش را تمام کند و گزارش آن را اعلام نماید، همه چیز از دست ما می‌رود و آبروی همه از بین خواهد رفت. و البته این ارزیابی‌شان از موقعیت ضعیف خویش درست بود، زیرا اگر حزب جمهوری نمی‌توانست مجلس را قبضه کند، همه چیز از دستشان در می‌رفت و استبداد روحانیت بر جامعه حاکم نمی‌شد و به قول آقای رفسنجانی اسلام فقهاتی در برابر اسلام لیبرال شکست می‌خورد. لذا آقای خمینی هم غیرمترقبه و ناگهان در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۹ ضمن سخنرانی در جمع سرپرستان کمیته‌های انقلاب اسلامی گفت:

«... اگر چنانچه مسائلی دارید، البته باید رسیدگی بشود و به نظر من تمام این مسائل در مجلس شورای اسلامی باید حل بشود... بحمدالله افرادی که در مجلس انتخاب شده‌اند و حسب غالب، اکثریت قاطع،

کرد، حالا اگر بعضی‌ها در انتخابات شکست خوردند نباید اینها که قصد خدمت داشتند، منتها در مجلس حالا دستشان از آن کوتاه شده است، نباید یکسره ملت را به باد انتقاد بکشند. اگر شما شکست خوردید، نباید بگوئید ملت ایران همه‌شان خلاف کرده‌اند... نباید یکدفعه قلم بردارند و بر ضد اصل انتخابات چیزی بنویسند، حمله کنند به اصل انتخابات شکایتی دارند، خوب شکایتشان را رسیدگی می‌کنند... شما در خارج مجلس خدمت بکنید، تأیید کنید این مجلس را اینطور نباشد که منعکس کنید در خارج که خیر مملکت ایران یک مملکتی است که انتخاباتش کذا شد. این حرف غلطی است، این حرف غلط را آنقدر نزنید... شکایت اگر هست، شکایت پذیرفته است و مقامات که باید شکایتها را بپذیرند، می‌پذیرند... مجلس تنها مرجعی است که برای یک ملت است. مجلس قوه مجتمعه یک ملت است در یک گروه، تمام قوای یک ملت در یک گروه مجتمعه است و مجلس از همه مقاماتی که در یک کشوری هست بالاتر است.» {۲۶۹}

آقای خمینی ضمناً تأیید می‌کند که در انتخابات تقلب شده و کسانی را که از تقلب در انتخابات صحبت می‌کنند ترسانده است بدین طریق:

«اگر شما شکست خوردید، نباید بگوئید ملت ایران همه‌شان خلاف کرده‌اند... نباید یکدفعه قلم بردارند و بر ضد اصل انتخابات چیزی بنویسند، حمله کنند به اصل انتخابات شکایتی دارند، خوب شکایتشان را رسیدگی می‌کنند... شما در خارج مجلس خدمت بکنید، تأیید کنید این مجلس را اینطور نباشد که منعکس کنید در خارج که خیر مملکت ایران یک مملکتی است که انتخاباتش کذا شد. این حرف غلطی است، این حرف غلط را آنقدر نزنید»

۱۲- بالأخره، با تمام این حرفها آقای بنی‌صدر باز با آقای خمینی صحبت کرد و آقای خمینی قول رسیدگی درست به هدف انجام یک انتخابات سالم را می‌دهد. آقای بنی‌صدر هم به خیال خود مطمئن از قول آقای خمینی اعلان کرد:

«تا جایی که بتوانم زیر بار مجلس تقلبی نخواهم رفت در هر جا که انتخاباتش نادرست انجام گرفته باشد باطل خواهد شد» {۲۷۰}

در ادامه و با بالاگرفتن اعتراضات، با فشار آقای بنی‌صدر شورای انقلاب یک کمیسیون هفت نفره را با اعضای زیر برای رسیدگی به شکایات راجع به تقلبات در انتخابات اولین دوره مجلس شورای ملی تشکیل (۷) داد: ۱- دکتر آزاد ۲- شیخ مصطفی ملکی امام جماعت تجریش ۳- شمس آل احمد ۴- سجادبان ۵- خوشنویسیان ۶- دکتر اسدی ۷- مهندس قزوینی. {۲۷۱} این کمیسیون هفت نفره در زیرمجموعه خود هیأت‌هایی «مرکب از یک قاضی از دادگستری استان، یک نماینده از آموزش و پرورش استان و یک نماینده شورای انقلاب» {۲۷۲} را برای رسیدگی به شکایات و تحقیق در نقاط مختلف کشور تشکیل داد و در اولین اطلاعیه خود اعلام کرد که تا ۱۴ فروردین شکایات را دریافت خواهد کرد {۲۷۳} پس از تشکیل این هیأت، اعلان شد «مرحله دو انتخابات به تعویق افتاد» و «با توجه به گزارش این هیأت در مورد انتخابات تصمیم گرفته خواهد شد» {۲۷۴} و مهدوی‌کنی وزیر کشور گفت:

«تا اعلام نظر قطعی این هیأت اعتبارنامه هیچ یک از وکلا، حتی وکلایی که در شهرستانها اکثریت به دست آورده‌اند صادر نخواهد شد» {۲۷۵}

آقای مهدوی‌کنی باز در تاریخ ۷ اردیبهشت گفت: «مسئلاً ما تا اعلام نظر هیأت ۷ نفری مرحله دوم انتخابات را انجام نخواهیم داد» {۲۷۶} بنابر

۱- تا جایی که به خاطر دارم بعضی از حوزه‌هایی که حکم به ابطال داده بودند، عبارتند از: تهران، ساوه، ملایر، توسیرکان، فیروزآباد، زنجان، قزوین، کرمانشاه و...

اکثریت اسلامی و متعهد است.» {۲۸۲}

بدین گونه در یک حرکت واکنشی ناشی از ترس، آقای خمینی در جهت تحکیم قدرت سلسله روحانیت بر ایران که آن زمان در قالب حزب جمهوری اسلامی تجسم یافته بود، مسأله را خاتمه داد و مجلس در اختیار روحانیان، که در آن زمان به جناح مذهبیون معروف شده بودند، قرار گرفت.

در پایان و بنابر تجربه عینی، به عنوان مثال، فقط به شرح یک نمونه از تقلبات حزب جمهوری که در تهران واقع شده می‌پردازم و به بحث خاتمه می‌دهم:

جریان از این قرار است که روز ۲۲ اسفند یعنی زمانی که کمتر از ۱۲- ۱۳ ساعت مانده به آخرین وقت قانونی تبلیغات انتخاباتی، حزب جمهوری اسلامی، اعلامیه‌ای تحت عنوان «ائتلاف بزرگ» بنام حزب جمهوری اسلامی، روحانیت مبارز تهران، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، انجمن اسلامی معلمان، نهضت زنان مسلمان، سازمان فجر اسلام، اتحادیه انجمن‌های اسلامی شهر ری و بنیاد الهادی (گروه‌های مؤتلفه) انتشار داد و بطور وسیع در سطح تهران و حومه پخش کرد. نفس تیترا اعلامیه «ائتلاف بزرگ» که در زیر آن نام آقای خمینی با جمله‌ای از ایشان در مورد شرکت در انتخابات و سپس نام سایر امضاءکنندگان آمده بود و چنان‌نامه تنظیم یافته بود که وانمود می‌کرد لیست کاندیدای «ائتلاف بزرگ» مورد نظر آقای خمینی و سایر امضاءکنندگان است. روحانیت مبارز تهران به این عمل حزب بشدت اعتراض کرد و شکایتی با امضاء ائمه جماعت هر ۱۲ منطقه تهران تنظیم و طی تلگرافی برای رئیس‌جمهور، هیأت نظارت بر انتخابات تهران و ریاست عمومی دادسرای تهران ارسال گردید. نظر به اینکه متن شکوائیه دقیق و روشن و نیازی به توضیح ندارد، عین متن در زیر آورده می‌شود:

«۲۳- ۱۲- ۵۸»

بسمه‌تعالی

برادر بنی‌صدر رئیس‌جمهور

هیأت نظارت بر انتخابات تهران - خیابان حافظ

ریاست دادسرای عمومی تهران

اعلامیه‌ای در روزنامه جمهوری اسلامی مورخ ۱۳۵۸/۱۲/۲۲ به عنوان ائتلاف بین «جامعه روحانیت مبارز تهران و حزب جمهوری و گروه‌های مؤتلفه» چاپ شده و سپس این اعلامیه جداگانه زیر عنوان ائتلاف بزرگ بانضمام سخنرانی امام امت چاپ گردیده و دیروز عصر و شب در سطح وسیعی در تهران در روستاهای اطراف آن منتشر گردیده است. اینک چون فعالیت و تبلیغ انتخاباتی اکنون ممنوع می‌باشد و طوری این عمل را انجام داده‌اند که فرصت و امکان رد این توطئه نباشد و نتوانیم حقایق را به سمع مردم شریف تهران برسانیم بدینوسیله اعلام می‌داریم که این اعلامیه توطئه بزرگ است و جامعه روحانیت مبارز چنین تصمیمی نگرفته و آن را تکذیب می‌نماید و در شگفت است چگونه حزبی که عنوان اسلامی دارد دست به چنین کاری زده است. و چون این عمل دسیسه و تقلب در انتخابات است و مخصوصاً با قرار دادن نام امام امت در ردیف نام امضاءکنندگان اعلامیه افکار مردم را گمراه کرده‌اند و از طرفی جامعه روحانیت مبارز نمی‌تواند به علت ممنوعیت تبلیغ انتخاباتی مردم تهران را از این توطئه بزرگ آگاه کند بدینوسیله اولاً از جهت دسیسه و تقلب در امر انتخابات اعلام جرم می‌کند و تقاضای رسیدگی دارد و چنین انتخاباتی باطل است. ثانیاً انتخابات یک هفته تأخیر افتد تا جامعه روحانیت مبارز تهران بتواند به مردم اعلام دارد که چنین ائتلافی از

طرف جامعه مذکور واقع نشده است. تنها در صورتی می‌توان از تأخیر انتخابات جلوگیری کرد که از ساعت ۱۰ صبح تا ساعت ۸ صبح فردا ساعتی یک بار این اعلامیه در رادیو و تلویزیون تکرار گردد تا مردم شریف و قهرمان تهران مستحضر گردند اعلامیه ائتلاف مربوط به جامعه روحانیت مبارز تهران نمی‌باشد و کاندیداهای این جامعه همانست که قبلاً اعلام شده و تغییری در آن رخ نداده است. فتوایی این تلگراف بانضمام اعلامیه تحت عنوان «ائتلاف بزرگ» جداگانه تقدیم می‌گردد.^۱

سپس حجت‌الاسلام علی اصغر مروراید، سرپرست کمیته منطقه سه در تاریخ ۲۷ اسفند ۵۸ در مصاحبه‌ای شرکت کرد و در مورد مطالب اطلاعاتیه روحانیت مبارز تهران و «ائتلاف بزرگ» و تقلبات انجام شده سخن گفت و علل تکذیب ائتلاف بزرگ را بیان داشت وی اظهار داشت:

«گذشته از این از شهرستانها هم به من زیاد مراجعه کرده‌اند و گفته شده است که جامعه روحانیت سازشکاری دارد و برای اینکه بتواند یک وکیل بیشتر داشته باشد، با هر کسی ائتلاف می‌کند و این یک سقوطی است برای جامعه روحانیت مبارزی که تاکنون ثابت کرده جز با استقلال و با فکر خودش کار نخواهد کرد و در نتیجه باید این جریان را انکار کرد.» {۲۸۳}

وی گفت:

«در بعضی موارد که چند نفر را با همین اعلامیه گرفتند و سؤالاتی از آنها شده که چرا این لیست را انتخاب کرده‌اید، آنها گفتند به خاطر اینکه امضای امام بای این لیست بود.» {۲۸۴}

نا گفته نماند حزب جمهوری اسلامی با همان تقلبی که در تهران از طریق «ائتلاف بزرگ» انجام داده بود، برای شهرستانها هم بنام روحانیت مبارز تهران لیست «ائتلاف بزرگ» تهیه و تبلیغ شده بود که نظر امام بر این لیست است. آقای بهشتی در مورد تعداد نمایندگان «ائتلاف بزرگ» اظهار داشت:

«مجموع تعداد نمایندگان حزب جمهوری اسلامی و ائتلاف بزرگ بیش از ۱۳۰ نفر است، بعضی از آنها امضاء حزب جمهوری اسلامی هستند و بعضی دیگر کاندیدهایی هستند که ما در «ائتلاف بزرگ» از آنها حمایت کردیم.» {۲۸۵}

خلاصه آنکه برای ما که در روزنامه بودیم گزارشها و تقلبات رسیده از انتخابات مجلس در سراسر کشور چنان زیاد بود که اگر قرار بود جمع‌آوری شود نیازمند یک گزارش مفصل چند صد صفحه‌ای بود. من فقط یک نمونه از آن را که در تهران اتفاق افتاده بود ذکر کردم. امیدوارم برخلاف رویه ناحقی که امثال آقای اشکوری در برابر وقایعی به این مهمی اتخاذ کرده است، از میان دست اندرکاران جریان مستقیم انتخابات کسانی شجاعانه دست به قلم ببرند و از این خسارت عظیم که سنگ بنای تقلبات بزرگ دیگر را در تمام دوران عمر نظام ولایی فراهم ساخت پرده بردارند. معمولاً اولین خلافها و جنایتها سخت‌ترین آنها هستند و من مطمئن اگر ما ایرانیها قدر اعتراضات آن روز امثال بنی‌صدر را می‌دانستیم و پیگیری بودیم شاید لازم نبود تا در خرداد ۸۴ و ۸۸ همگی مانند اصحاب کهف از خوابی که مهندسان بیت رهبر با گستاخی تمام برای به دست گرفتن سرنوشت ملت بر مردم تحمیل کرده بودند، بیدار شویم و فریاد بزیم رأی‌مان کو. بی‌تردید نقش و مسئولیت آن دسته از قلمها و بیان‌هایی که در عین ادعای

۱- تصویر عین سند در صفحه ۵۲۷ کتاب تقابل دو خط یا کودتای خرداد ۱۳۶۰ ارائه گردیده است و عین اعلامیه «ائتلاف بزرگ» نیز نزد اینجناب موجود است.

که وانمود می‌کنید می‌بود پس از کودتا علیه رئیس جمهور وقت مردم نمی‌باید خودجوش به خیابانها می‌آمدند و با شعار «کودتا افشا شد، بهشتی رسوا شد» و «بنی صدر بنی صدر دوباره برمی‌گردد» حمایت خود از بنی صدر را نشان می‌دادند. البته اینجانب در هجرت بقدر کفایت منابع در اختیار ندارم اما حضرتعالی را به خاطرات مرحوم «فخرالدین حجازی» در مورد حمایت گسترده مردم در ۳۰ خرداد از دکتر بنی‌صدر ارجاع می‌دهم.

۲- در فرازی دیگر مدعی شده‌اید:

«طبعاً نخستین پرسشی که به ذهن می‌رسد مستندات این دعوی چیست و اسناد و شواهد و قراینی که مدعا را مدلل کند کدامند؟ بر اساس قاعده «البینه علی المدعی» بر آقای بنی‌صدر است که مستنداً نشان دهد که دعوی او درست است. ایشان در آن زمان رئیس جمهور و رئیس شورای انقلاب و رئیس دولت بود و مجری انتخابات و قاعدتاً باید مدارک کافی برای اثبات مدعای خود داشته باشد. حتی اگر اسناد مکتوب در اختیار نباشد قطعاً شواهد مقابله و حالیه برای آن وجود دارد. مثلاً ایشان می‌تواند اعضای آن ده هیأتی که فهرست آرای تقلبی را رسیدگی کرده و به ویژه رؤسای هیأتها را اعلام کند. احتمالاً شماری از آنها در گذشته‌اند، اما بی‌گمان هنوز شماری زنده‌اند و می‌توانند شهادت دهند. افزون بر آن می‌توانند از شخصیتها و جریانهای سیاسی مستقل و حتی منتقد حاکمیت که خود نیز در انتخابات حضور داشتند (مانند نهضت آزادی، جنبش مسلمانان مبارز، جاما، جنبش حاج سید جوادی، حزب توده، فدائیان خلق - اکثریت - و...) بخواهند که بر این مدعا گواهی دهند. چرا که قابل قبول نیست که از چنین رخداد مهمی، آن هم در فضای تقریباً باز و آزاد آن زمان، فقط یک نفر آگاه باشد.»

جناب اشکوری بنا بر قاعده فقهی و حقوقی «البینه المدعی والیمین علی انکر» مستنداتی را خدمت شما ارائه خواهم داد. یکی از این مدعاها مصاحبه جناب «حبیب یکتا» عضو نهضت آزادی ایران و کاندیدای اولین دوره انتخابات مجلس شورا در تبریز می‌باشند که در گفتگویی پیرامون ریشه‌یابی ۳۰ خرداد ۶۰ با نشریه چشم انداز ایران به تخلفات گسترده انتخاباتی در تبریز از سوی نیروهای ستاد انتخاباتی آیت الله سید حسین موسوی تبریزی در روز رأی‌گیری و ایجاد موانع برای طرفداران مرحوم «موسی خیابانی» می‌باشد. در ضمن نامه آقای پسندیده، نامه مرحوم شریعتی و شیخ علی تهرانی درباره تقلب گسترده در همان زمان چاپ شد. جناب اشکوری شما را به فضای حاکم بر برگزاری انتخابات که از شواهد حالیه و مقابله بنا بر علم اصول فقه می‌باشد توجه می‌دهم از زمان شروع بحث انتخابات مجلس تا ۲۶ اسفندماه، زمان برگزاری انتخابات، اغلب مناطق ایران، به خصوص، شیراز، میانه و قائم‌شهر شاهد درگیری‌های لفظی و مسلحانه، اعتصابات و تحصن‌های مختلف بود و حتی صبح روز برگزاری انتخابات، در دفتر روزنامه بامداد در تهران و مقابل رستورانی در عباس‌آباد تهران، دو بمب منفجر شد، در قزو، بهار همدان، سقز، بانه، مریوان و سنندج به دلیل درگیری و اعتصاب غذا، انتخابات متوقف شد. در چند شهر فارس، از جمله اقلید، فیروزآباد، قیر و کازین، ۴۶ صندوق رأی‌گیری به آتش کشیده شد، بازاربان کرمانشاه در اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات تحصن کردند و در خلخال اعتراض‌کنندگان در اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات، فرماندار و اعضای انجمن نظارت را به گروگان گرفتند.

مرحله دوم انتخابات در حالی برگزار شد که از زمان برگزاری مرحله اول تا زمان برگزاری مرحله دوم، همچنان تظاهرات، اعتصابات و درگیری‌های مسلحانه پراکنده ادامه داشت و حتی به دلیل وخامت اوضاع شهرهای پاوه، میاندوآب، ماکو، سنندج، سقز، بانه، مریوان، فیروزآباد فارس، نقده، بندر لنگه، بهار همدان، بویراحمد، قطور، فریدون، هشتگرد، بستان آباد، ورزقان،

آزادی خواهی و ملی گرایی و معنویت دینی، بر این جنایتها و ستمهای ملی پرده می‌پوشانند تا شاید خوابها دراز تر شود و عمر استبداد دینی طولانی تر، بسی عظیم است. فعلاً به همین اندازه بسنده می‌کنم و از مطالب دیگر در می‌گذرم.

محمد جعفری ۷ فروردین ۱۳۹۲
mbarzavand@yahoo.com

بنی‌صدر همچنان ایستاده بر آرمان

مازیار شکوری گیل چالان - فروردین ۱۳۹۳

استاد عزیز جناب آقای حسن یوسفی اشکوری
با سلام و تبریک سال نو هجری شمسی

اخیراً نوشتار حضرتعالی با عنوان «ملاحظات پیرامون برخی سخنان ابوالحسن بنی‌صدر» در سایت بی‌بی‌سی فارسی منتشر شد که اینجانب بر آنم که من باب تکلیف شرعی بدانها اشاره نمایم. از این حیث به نکاتی در ذیل اشاره می‌نمایم.^۱

۱- حضرتعالی مدعی دکتر ابوالحسن بنی‌صدر مبنی بر تقلب گسترده در انتخابات دور اول مجلس شورا را کذب و تحریف تاریخ خوانده و نگاشته‌اید:

«جناب بنی‌صدر ادعا کرده است که انتخابات مجلس اول «قلابی» بوده چرا که در آن اولاً حدود ۲۸ درصد بیشتر شرکت نکرده بودند و تازه آن هم با تقلب بوده و از این رو در نهایت، آرا ۱۴ درصد بوده و این تقلب نیز با چراغ سبز آیت الله خمینی به حزب جمهوری اسلامی بوده است... ایشان مدعی است که ده هیأت بازرسی در این مورد رسیدگی کرده و فهرست تقلبات را تهیه کرده بودند و قرار شده بود که مجلس باز نشود، اما برخلاف قانون و به دستور آقای خمینی مجلس تشکیل شد. اکنون جای تحقیق در مورد تحلیل شرایط سال ۵۸ - ۵۹ و از جمله انتخابات مجلس اول و بررسی آمار آن نیست، اما بی‌گمان دعوی جناب ایشان از جهت مختلف کذب و تحریف تاریخ است.»

جناب اشکوری اگر منظور حضرتعالی از شرایط سالهای ۵۸ - ۵۹ اقبال مردم به روحانیت و شخص خمینی است و همین منظور را پایه استدلال خود در شرکت گسترده مردم در انتخابات و رأی به مجلس فرمایشی در دست حزب جمهوری قرار داده‌اید باید توجه داشته باشید که چنین استدلالی از بیخ و بن دارای فساد می‌باشد. چراکه اگر مردم اینچنین مطیع جو انقلابی آن سالها به قرائت خمینی و حزب جمهوری اسلامی می‌بودند در همان سالها زندانهای رژیم سرشار از زندانیان سیاسی و به موازات آن اعدامهای گسترده نمی‌بود. و البته باید متذکر شوم اگر آنگونه

۱- توضیح: اخیراً سایتهای جرس و بی‌بی‌سی نوشتاری از استاد محترم جناب یوسفی اشکوری با عنوان «ملاحظات پیرامون برخی سخنان ابوالحسن بنی‌صدر» را منتشر کردند. اینجانب هم متن بالا را خطاب به جناب یوسفی اشکوری نوشته و به سایتهای مذکور ارسال داشتم. البته متأسفانه سایتهای مذکور نوشتار این جانب را منتشر نکردند. از این روی این نوشتار را برای انتشار به سایت انقلاب اسلامی در هجرت ارسال داشتم. امید است پدیده سانسور برای همیشه از ریشه برکنده شود.

یاداری‌شان مبنی بر قانون‌گرایی و مبارزه با جبهه استبداد از موضع دفاع از قانون و حقوق ملت در تعارض است. ایشان که در دوره ریاست جمهوری‌اش با کمترین بهانه به ستیز با رقیبان بر می‌خواست و برای تخریب رقیبان از هیچ چیزی روی‌گردان نبود و اکنون نیز همان راه ادامه می‌دهد (از این منظر ایشان سلف احمدی‌نژاد است)، چگونه ممکن است که از رخداد مهمی چون تقلب گسترده در انتخابات مجلس اول چشم‌پوشد و آن را جار نزند؟!»

در مورد اختار ایشان به خمینی باید رجوع کنید به کتاب نامه‌ها گردآوری شده توسط خانم فیروزه بنی‌صدر، سطوری از نامه مورخه ۱ خرداد ۱۳۵۹ رئیس‌جمهور به خمینی. اما اینکه چرا به چنین مجلسی تن داد را ایشان در «خیانت به امید» از اشتباهات خود می‌خوانند و دلیلش را واهمه از شرایط حمله عراق به ایران و بیم تجزیه کشور می‌دانند. البته حضرت‌تعالی که مدارج حوزوی را طی نموده‌اید مسلم می‌باید با قاعده فقهی «تزاحم» آشنا باشید. به هر حال دو اصل مجلس دموکراتیک و واهمه تجزیه کشور در تزاحم با هم قرار گرفته بودند و در این تحلیل رئیس‌جمهور می‌باید یکی را بنا بر قاعده فقهی فدای آن یکی دیگر می‌کرد.

جناب اشکوری چطور دکتر بنی‌صدر را به جهت زیر بار بازگشایی مجلس در آن شرایط متهم به خیانت و هم پای احمدی‌نژاد می‌خوانید اما خاتمی را در مقام رئیس‌جمهور زمانی که در انتخابات ریاست جمهوری نهم تخلف و تقلب موج می‌زد متهم به خیانت نمی‌کنید؟! خاتمی حتی انتخابات را فاسد هم نخواند، از ابتدا مهر تأیید بر آن نهاد. جناب اشکوری واقعاً چه می‌اندیشید؟!»

۴- از مدعیات حضرت‌تعالی در این نوشتار اینکه مکتوب داشته‌اید:

«ایشان ادعا می‌کند آیت‌الله خمینی به حزب جمهوری اسلامی چراغ سبز داده بود تا تقلب کنند. ادعای بس شگفتی است! پرسش جدی این است که چرا باید آقای خمینی چنین بکند و انگیزه ایشان چه می‌توانست باشد؟ واقعیت این است که اگر قرار بوده رهبر انقلاب به کسی و جریانی اجازه تقلب در انتخابات مجلس را داده باشد، می‌بایست که به آقای بنی‌صدر و دفتر هماهنگی او چنین مجوزی داده باشد نه به رقیبان ایشان. چرا که در آن زمان بر عالم و آدم آشکار بود که آیت‌الله خمینی مدافع و حامی جدی بنی‌صدر بود و حال که با حمایت‌های همه جانبه رهبری انقلاب به مقام ریاست جمهوری رسیده، عقل و تدبیر حکم می‌کرد که آیت‌الله خمینی جانب رئیس‌جمهور محبوبش را بگیرد و با استفاده از ابزارهای آشکار و پنهانش کاری بکند تا دفتر هماهنگی رئیس‌جمهور با مردم (که در آن زمان به عنوان یک حزب سیاسی عمل می‌کرد) مجلس را هم در اختیار بگیرد تا برای اداره کشور دچار مشکل نشود نه اینکه از رقیب حمایت کند. واقعیت این است که در آن زمان جناب بنی‌صدر، به درست یا غلط، مورد حمایت آیت‌الله خمینی شمرده می‌شد و از این رو توانست چنان رأی بالایی بیاورد و گر نه اگر در همان مقطع حسن حبیبی (کاندیدای نهضت آزادی و در نهایت مورد حمایت حزب جمهوری اسلامی) از چنین حمایتی برخوردار بود قطعاً انتخاب می‌شد. آیت‌الله خمینی تا پایان کار نیز از او به سختی حمایت کرد.»

استاد محترم توجه داشته باشید که برخلاف مدعای شما عقل حکم می‌کرد و می‌کند که رهبر فقید جمهوری اسلامی همواره بر علیه اولین رئیس‌جمهور گام بر می‌داشت. چرا که بر ما و شما پوشیده نیست که بنی‌صدر مصدقی بود و خمینی همواره به وضوح مرحوم دکتر مصدق را مورد تکفیر قرار می‌داد. حتی علیه اولین رئیس‌جمهور شعار می‌دادند: «حالا که رهبرت مصدق شده رأی ما را پس بده» و البته باید بیاد داشته

مغان، چابهار، درگز و شیروان در آنها انتخابات مرحله دوم برگزار نشد. جناب اشکوری اگر این فضای حاکم بر انتخابات سالم خوانده می‌شود پس فضای حاکم بر انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸ که باید بسیار سالم و بهداشتی خوانده شود.

۳- استاد بزرگوار مدعی شده‌اید:

«پرسش دیگر این است که چرا پس از ۳۳ سال چنین دعوی مهمی مطرح می‌شود؟ البته ممکن است در گذشته در گفته‌ها و نوشته‌های جناب بنی‌صدر در خارج از کشور مطرح شده باشد و من بی‌اطلاع مانده‌ام، اما باز باید به این سؤال جدی پاسخ داد که چرا در همان زمان یعنی در مقطع برگزاری انتخابات نخستین دوره مجلس ایشان به عنوان عالی‌ترین مقام اجرایی کشور و مجری انتخابات به چنین تقلب و خیانت بزرگی اعتراض نکرده‌اند؟ تا آنجا که من به یاد می‌آورم چنین ادعایی از سوی ایشان و حتی از سوی گروه‌های سیاسی فراوان و فعال در آن زمان که در انتخابات کاندیدا داشتند مطرح و اعلام نشده است. می‌توان تصور کرد که دیگران از آن بی‌خبر بوده و یا از کنار آن به سادگی گذشته باشند؟»

جناب اشکوری این مدعی از سوی اولین رئیس‌جمهور نه فقط پس از ۳۳ سال مطرح نشده بلکه رئیس‌جمهور از همان ابتدا آشکارا در اعتراض به تخلفات و تقلبات انتخابی موضع مستحکم اتخاذ کردند. روزنامه اطلاعات مورخه ۲۸ اسفند ماه ۱۳۵۸ شماره ۱۶۱۰۲ با تیتری درشت از قول رئیس‌جمهور می‌نویسد:

«نمی‌توانم نسبت به عدم سلامت انتخابات لا قید بمانم»

اما در مورد افراد و گروه‌ها روزنامه اطلاعات در همان شماره اعتراض مرحوم آیت‌الله پسندیده اخوی رهبر فقید جمهوری اسلامی راجب انتخابات بالأخص خمین را منتشر کرده بود. از گروه‌ها که مجاهدین خلق وزارت کشور را به تقلب در انتخابات متهم کرد و از جانب گروه‌های چپ و... هر یک به نوعی مورد اعتراض واقع گردید.

۴- از دیگر مدعیات نوشتار حضرت‌تعالی اینکه فرموده‌اید:

«از همه مهم‌تر صحت این دعوی بیش و پیش از آنکه تقلب‌کنندگان را زیر سؤال ببرد شخص مدعی را به چالش می‌کشد، چرا که ایشان باید به این پرسش مهم پاسخ دهند که اصلاً چرا به چنان انتخابات متقلبانه و مجلس قلابی و فرمایشی تن داده و حتی با آن همکاری کرده و در همان مجلس سوگند خورده‌اند که به قانون اساسی وفادار باشند؟! ایشان در آن زمان تمام سمت‌های اجرایی و حتی تقنینی کشور را در اختیار داشتند و چنان که از فحوی کلامشان بر می‌آید از چنان مقام و مرتبه برخوردار بودند که شخصیتی چون آیت‌الله خمینی در مقام رهبر بلامنازع انقلاب را هم در مقامی فروتر می‌دید و به او همواره «تذکر» می‌داده است! چرا و به چه دلیلی چنان خیانتی را پذیرفته است؟! بدین ترتیب مشروعیت خود ایشان به عنوان رئیس‌جمهور غیرقانونی و نامشروع بوده (زیرا طبق قانون اساسی منتخب مردم پس از ادای سوگند در مجلس و در محضر نمایندگان ملت و نیز پس از تنفیذ مقام رهبری مشروعیت و رسمیت می‌یابد) و دولت و کابینه او نیز مطلقاً نامشروع بوده است. آیا آقای بنی‌صدر به پیامدهای منطقی مدعای خود اندیشیده‌اند؟ اگر بگویند به مصلحت و یا از ترس تن به چنان تقلب و افتضاح بزرگ داده‌اند، باز عذری بدتر از گناه است و قابل قبول نیست؛ زیرا اولاً چنین خیانتی و آن هم در آن زمان حساس و در آغاز شکل‌گیری نظام سیاسی جدید و برآمده از یک انقلاب بزرگ و آزادی‌خواهانه (که جناب بنی‌صدر هنوز نیز از آن دفاع می‌کند) با هیچ بهانه‌ای قابل قبول نیست و ثانیاً با مدعای

رئیس جمهوری شما همچنان در انجام رسالت خطیری که شما ملت مسلمان ایران به عهده او گذارده‌اید، استوار ایستاده است. پیام و کارنامه خود را به هر شکل از آن جمله نوار و اطلاعیه و... به اطلاع شما خواهد رساند و به دعوت شما که هر روز او را به مقاومت و استقامت می‌خوانید صمیمانه لبیک می‌گوید. شاد و پیروز باشید.

رئیس جمهور

سید ابوالحسن بنی‌صدر

۱۳۶۰/۳/۱۷ - همدان

آخرین سخنرانی بنی‌صدر قبل از کودتای ۶۰

دکتر ابوالحسن بنی‌صدر ریاست جمهوری و فرمانده کل قوا در اجتماع پر شور مردم همدان شرکت کرد و سخنانی به شرح زیر ابراز نمود:^۲

بسم الله الرحمن الرحيم

خواهران و برادران عزیزم، در این لحظات جز استقامت هیچ راه دیگری برای نجات کشور نیست. شما لابد شنیدید که دیشب بر پرده تلویزیون مقدمات سانسور کامل رئیس جمهوری را فراهم آوردند و گفتند پرونده‌های مصدق و بختیار را از وزارت خارجه برداشته‌اند برای اینکه می‌خواسته‌اند یک مرکز اطلاعاتی در دفتر ریاست جمهوری ایجاد کنند. پرونده مصدق به چه کار این دفتر می‌آمده است؟! شما خود نیک می‌توانید قضاوت کنید و امروز هم روزنامه انقلاب اسلامی و چند روزنامه دیگر را توقیف کرده‌اند. در شرایطی که ما هستیم و در حالی که رادیو و تلویزیون سانسور است. روزنامه‌های دیگر در دست گروه انحصارطلب است، دو سه روزنامه دیگر را هم که صحبت می‌کردند توقیف شدند. بنابراین رئیس جمهوری دیگر وسیله‌ای برای اینکه فعالیت و نظرهای خود را به اطلاع شما برساند جز زبان گویای شما در اختیار ندارد. شما نسل جوان امروز و همه جوانان در سرتاسر کشور باید در مقابل این قانون شکنی آشکار به مقاومت و استقامت برخیزید و در همه جا باید بازگو کنند و خود بیان نظرها و کارنامه رئیس جمهور خود باشند. سرتاسر ایران باید در برابر تمایل شدید به استبداد مقاومت کند. باید هر کدام شما جوانان یک شماره از «انقلاب اسلامی» بشوید و در سرتاسر کشور حقایق را برای یکدیگر و برای این نسل و این تاریخ بازگو کنید. نگذارید ثمره انقلاب شما را اینگونه مفت از دستتان بدر آورند. ما در جبهه‌های جنگ هستیم و می‌باید از پشت سر مطمئن باشیم. اینها که به راحتی داستان گروگان‌گیری را به چنان تصمیم فضاحت باری کشاندند، ثمره‌ای که برای شما از آن داستان مانده است، از دست دادن چند میلیارد ثروت شما، حیثیت شما و این جنگ تحمیلی بود. و اینک اینها خوابهای دیگری برای شما دیده‌اند. استقامت با شماست، مقاومت با شماست، استقامتی که امروز شما در همه کشور می‌کنید، نوید می‌دهد که روزهای تمایل به استبداد مرده است و صبح آزادی و استقلال و جمهوری اسلامی نزدیک است. در این شرایط خفقان است که می‌خواهند در برخی از حوزه‌ها به گمان اینکه در آنجا می‌توانند «صندوق‌سازی» کنند، انتخابات انجام بدهند. علت یورش آنها به آزادی‌ها همین است که گمان می‌کردند بعد از ۱۴ قرن تکرار سخن علی (ع) آنجا که گفته؛ کلمه حق است اما از آن مراد باطل می‌کنند، می‌توانند به مناسبت ۱۵ خرداد روز رستاخیز

باشید که پس از کودتا علیه بنی‌صدر چماق‌دارها با بیل و کلنگ بر جان خیابان «مرحوم دکتر مصدق» افتادند و تمام پلاکها را کندند و پس از آن تا کنون نام خیابان به «ولیعصر» تغییر یافته است.

جناب اشکوری بر ما و شما پوشیده نیست که خمینی به گواه «صحیفه نور» با مطبوعات آزاد عناد داشت اما بنی‌صدر علناً از مبارزه با سانسور سخن می‌گفت و می‌گوید. اینکه مکتوب کرده‌اید چرا خمینی می‌باید با بنی‌صدر مخالفت و دست حزب جمهوری را باز نهد به قطع بسیار ساده است. چرا که جمهوری اسلامی بلائید رژیم شکنجه است و بنی‌صدر از جایگاه حقوقی رئیس جمهور بارها و بارها با بیان اینکه، «مگر قانون اساسی شکنجه را تحریم نکرده، مگر کتاب الله شکنجه را حرام نکرده...» انگشت اتهام را به سوی جمهوری اسلامی گرفت.

چرا باید باور کنیم که خمینی در مقابل پای رئیس جمهور سنگ که هیچ کوه می‌انداخت؟ از آنجا که بنی‌صدر همواره گروگان‌گیری را محکوم می‌کرد. چرا باید بپذیریم حمایت خمینی برای ریاست جمهوری پشت بنی‌صدر نبود؟ از آنجا که بنی‌صدر در مجلس خبرگان جزو معدود نمایندگان بود که بلائید و شرط با تصویب ولایت فقیه مخالفت می‌کرد.

جناب اشکوری چگونه باور کنیم که خمینی تا پایان حامی رئیس جمهور منتخب ملت بوده در صورتی که روزنامه‌های حامی خمینی تیتیر می‌کردند: «خوزستان از دست برود بهتر است تا بنی‌صدر در جنگ پیروز شود.» برآستی چگونه باید به مدعی شما باور داشته باشیم.

جناب اشکوری از آنجا که مبارزات ضد استبدادی حضرت‌تعالی بر این حقیر عیان است خواهش دارم جسارت حقیر را ببخشید و باری دیگر اولین رئیس جمهور را در ترازوی سنجش قرار دهید. اطمینان داشته باشید اولین رئیس جمهور همچنان مانده بر آرمان.

ایام عزت برقرار

مازیار شکوری گیل چالان - ترکیه

ضمائم

پیام بنی‌صدر به مردم ایران (۱۷ خرداد ۱۳۶۰)

خبر تعطیل چند نشریه دیگر از آن جمله روزنامه انقلاب اسلامی را شنیدید.^۱ شب گذشته نیز برنامه تلویزیونی دادستان کل کشور را که به منظور لکه‌دار کردن رهبر نهضت ملی ایران دکتر مصدق و خدشه‌دار کردن رئیس جمهوری تنظیم شده بود، تماشا کردید. اینها مراحل مختلف حرکتی است که حذف رئیس جمهوری منتخب شما را هدف قرار داده است. آنچه اهمیت دارد، حذف رئیس جمهوری نیست، مهم آنست که غول استبداد و اختناق می‌خواهد بار دیگر حاکمیت خود را به شما مردم بپاخاسته تحمیل کند و اثر خونهای گرانبار عزیزان شما را که در سرنگونی رژیم سیاه پهلوی نثار اسلام و آزادی شد، از بین ببرد و این در شرائطی است که کشور، خود را برای انجام انتخابات میان دوره‌ای آماده می‌کند.

۱- توقیف ۷ نشریه، به دستور آقای بهشتی و بی‌اطلاع «دادستان انقلاب» آقای لاجوردی اما با امضای او، بعمل آمد. {۲۸۶}

۲- منبع: روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۸ خرداد ۱۳۶۰

شما نمی‌خواهید قانون اساسی اجرا گردد. در مسائل اساسی کشور طرز عمل شما چنان است که کشور را با خطر نابودی مواجه کرده است. شما یک رئیس جمهوری ضعیف، یک دولت ناتوان، یک مجلس مطیع، یک دستگاه قضائی وسیله تهدید و نابودی مخالفان می‌خواهید. به خلاف گفته شما این حزب جمهوری است که دین و ملت و شما را بباد می‌دهد و شما رهبری ملتی را به ریاست حزب مشتکی قدرت طلب فاسد فروخته‌اید. بسیار کوشیدیم و هنوز نیز می‌کوشیم رهبری این انقلاب صدمه نبیند اما شما خودکشی تدریجی کردید بیان انقلاب را از بین بردید. با برقراری سانسور کامل، حضور مردم را در صحنه سیاسی کشور غیرممکن ساختید و اینک می‌خواهید نیمه جان آن را نیز بستانید. هنوز وقت باقی است، باید:

۱- مجلسی جای این مجلس را بگیرد که انتخاباتش برآستی آزاد باشد و مردم در انتخاباتش شرکت کرده باشند و مجلس خود را نه مطیع و تحت الحمایه شما، بلکه زبان مردم و ترجمان خواسته‌های مردم بداند، مجلس قوی اینست.

۲- دستگاه قضایی نیز باید قوی باشد. یعنی مستقل باشد. رئیس دیوان کشور و دادستان کل بر خلاف قانون اساسی نصب شده‌اند و سه تن اعضای شورای عالی قضایی نیز بر خلاف همین قانون اساسی در آن عضویت پیدا کرده‌اند. باید شورای عالی قضائی بر وفق قانون تشکیل گردد.

۳- نیمی از شورای نگهبان را که بعد از این وقایع و بخصوص چگونگی نظارتش بر انتخابات میان دوره‌ای معلوم شد چه وزن و اعتباری دارد دو مقام غیر قانونی برگزیده‌اند و بنابراین آلت دست آقای بهشتی و گروه او هستند و این شوری نیز باید موافق قانون از نو تشکیل شود.

۴- دولت آقای رجایی نیز هم فاقد صلاحیت است. هم از جانب شما تحمیل شده است و هم مورد تأیید مجلس غیرقانونی است. هم در گروگان‌گیری به کشور خیانت کرده و تسلیم شیطان بزرگ شده است و باید برود.

۵- ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا مقامهایی بودند برای دفاع از منزلت مردمی که قرن‌ها و قرن‌ها از هرگونه منزلتی محروم بوده‌اند. قانون هیچگاه در این کشور به اجرا در نیامده است. گمان می‌رفت با قبول ریاست جمهوری بتوانم در برابر خطرهای بی‌شمار، مردم را با اجرای قانون در صحنه نگاه دارم و مردم از استقلال خویش دفاع کنند. خود با کار و تلاش بر بحرانهای اقتصادی و غیر آن غلبه کنند. آزاد باشند. مطمئن باشند. امید داشته باشند و خودجوش به تلاشی بزرگ برای تغییر مسیر تاریخ برخیزند. اینک که دادستان انقلاب تهران بر خلاف قانون مطبوعات، روزنامه‌ها را توقیف کرده است و دیگر از آزادی اثری نمانده است. اینک

می‌کند و همه ملت اسلام هم اسلام را می‌خواهند. من اول سال به آقایان عرض کردم که این سال خوب است که سال اجرای قانون باشد. باید حدود معلوم بشود آقای رئیس جمهور حدودش در قانون اساسی چه هست یک قدم آن ور بگذارد من با او مخالفت می‌کنم. اگر همه مردم هم موافق باشند، من مخالفت می‌کنم... شورای نگهبان را قبول ندارم، من قانون اساسی را قبول ندارم، من مجلس را قبول ندارم، من رئیس جمهور را قبول ندارم، من دولت را قبول ندارم، نه همه باید مقید به این باشید که قانون را بپذیرید ولو برخلاف رأی شما باشد باید بپذیرید برای اینکه میزان اکثریت است و تشخیص شورای نگهبان که این مخالف قانون نیست و مخالف اسلام هم نیست میزان این است. همه ما باید بپذیریم. من هم ممکن است با بسیاری از چیزها من که یک طلبه هستم مخالف باشم لکن وقتی قانون شد دیگر نق زدن در او اگر بخواهد مردم را تحریک بکند مفسد فی الارض است و باید با او دادگاه‌ها عمل مفسد فی الارض بکنند...» {۲۸۸}

مردم ما، شما مردم را به خیابانها بکشانند و شما را برانگیزند تا بر ضد رئیس جمهور منتخب خودتان شعار بدهید و چون مردم نیامدند و آنها این شکست آشکار را دیدند، اینک براه دیگری رفته‌اند، به راه پرونده‌سازی، توقیف روزنامه‌ها و اختناق. اما مقاومت شما این توطئه را در هم خواهد شکست. روزی که شما نرفتید، مراجعه به آرا عمومی بود. این آرا عمومی انحصارگران و زورپرستان و جانبداران استبداد را محکوم کرد. امروز که شما آمده‌اید، مراجعه دیگر و آرای عمومی است که می‌گوید این نسل آگاه و بیدار است. گوسفند نیست. آگاهانه تصمیم می‌گیرد و با استقامت و توانائی از تصمیم خود پیروی می‌کند. خداوند به نسل امروز پیروزی بدهد. نسلی که سدی بزرگ چون رژیم سابق را در هم شکست، سدچه‌های کوچک را نیز می‌تواند در هم بشکند و می‌شکند.

من رئیس جمهور منتخب شما در دفاع از قانون با تمام قوا ایستاده‌ام. اجتماعات شما نباید بدون تصمیم برای عمل باشد و هرچه پیش آید من در کنار شما و برای آرمانهای شما ایستاده‌ام و خواهم ایستاد و یقین دارم پیروزی نزدیک است. چون چماق‌دارها به این محل که دفتر هماهنگی‌های شما مردم با رئیس جمهور است حمله آورده بودند، به نشان اینکه بلکه در این کشور قانون احترام پیدا کند و یک ملتی و یا مردم یک شهری نیز این مقدار حق داشته باشند که خانه مخروبه‌ای را محل دیدار یکدیگر قرار دهند و دردهای خودشان را بتوانند در آنجا با فراغ بال بگویند، بدون ترس از عواقب آن گردند، بدین جا آدم، هر خانه‌ای، خانه هماهنگی است، چون شما می‌دانید که رأی داده‌اید، شما می‌دانید که حمایت می‌کنید امیدوارم من نیز با صداقت به خدمت شما بمانم.

نامه بنی‌صدر به خمینی (۱۸ خرداد ۱۳۶۰)

توضیح: بنی‌صدر به کرمانشاه می‌رود. آخرین تماسهای خمینی و بنی‌صدر از طریق رضا پسندیده برادرزاده خمینی انجام می‌پذیرند. پسندیده پیام زیر را از طرف خمینی تلفنی برای بنی‌صدر می‌خواند: «من همواره کوشیده‌ام شما را در مقام ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا که خود من به شما تفویض کرده‌ام، حفظ کنم. اما خود شما مانع اینکار می‌شوید. حالا هم می‌خواهم شما را حفظ کنم، بشرط اینکه اطرافیان خود را دور کنید. این روزنامه شما را بباد داد. گروه‌های فاسد را طرد کنید. شما باید دولت را قبول کنید، شورای عالی قضائی را قبول کنید. مجلس و شورای نگهبان را قبول کنید.» بنی‌صدر در پاسخ، این نامه را به خمینی می‌نویسد که تنها قسمتی از آن در دست است.^۱ {۲۸۷}

۱- بهتر است قبل از خواندن متن این نامه به قسمتهایی از سخنرانی آقای خمینی در ۶ خرداد ۱۳۶۰ خطاب به نمایندگان مجلس اول توجه شود:

«والا این ملت هست و این روحانیت هم هست این را بدانید در هر جایی از این مملکت یک روحانی مبارز هست، متعهد به اسلام، هر وقت صدایش دربیاید همه دنبال او هستند، اینقدر تعقیب نکنید که بخواهید روحانیت را کنار بگذارید. آخر شما در ظرف چندین سال چه کار کردید برای این کشور که روحانیون را می‌گوئید نباید باشد، چه کردید؟ چه کار مثبتی شما کرده‌اید؟ جز حرف هبچی ندارید. هی می‌گوئید ما گفتیم، خوب گفتید، چه کردید؟ الان این ملتی که دنبال این جمعیت بودند و دنبال اسلام بودند و روحانیت را نشانه اسلام می‌دانستند، من نمی‌خواهم بگویم هر روحانی کذا... من بعضی روحانیان را از شمر هم بدتر می‌دانم. من عرض می‌کنم... این مردم اسلام را می‌خواهند، اگر بایتان را از اسلام کنار بگذارید این طلبه‌ای که اینجا نشسته با کمال قوا با شما مخالفت

فاتحه جمهوری خوانده شود و بر همگان معلوم شود که نه استقلال است، نه آزادی، نه اسلام و نه جمهوری. شما می‌گوئید که آیت کیست که اینقدر حرف او را می‌زنید. آیت کسی است که طرح او را همه حتی شما، اجرا کردید. آمدید آن بیانات ناحق را برخلاف اسلام، بر خلاف قانون و برخلاف شرع ابراز و آغاز کردید و...

۷- اگر طالب آرامش هستید، بجای آن بیانات پر از تهدید که بوی جنگ داخلی و نابودی ایران را می‌دهد، بهتر است بیان اطمینان‌بخش بکنید که قانون - نه آنطور که شما می‌گوئید و در عمل اجرا می‌شود - واقعاً اجرا شود. بهتر است بجای تهدید رئیس جمهور - که منتخب مردم است - به اینکه «تا آخر خواهیم رفت» به مردم اطمینان بدهید که رأی آنها محترم خواهد بود. این هیچ آرامشی ایجاد نمی‌کند که رئیس جمهوری را که هیچ گناهی جز پافشاری بر استقلال، آزادی، امنیت، معنویت، اسلامیت و... ندارد، بوسیله یک بزاز که شما او را دادستان انقلاب اسلامی کرده‌اید، شب و روز تهدید کنید.

متأسفانه شما از وقتی از پاریس پا به ایران گذاشتید، بیان اطمینان‌بخش را، حتی یکبار، امتحان نکردید و همیشه بیان تهدیدآمیز داشته‌اید. پیغمبر اسلام گفت: «دین جز محبت نیست»، شما می‌گوئید: «دین جز تهدید نیست».

برای من مثل روز روشن است که می‌خواهند اسلام و جمهوری را آنقدر لجن‌آلود کنند که برای حداقل یک قرن، در ایران مزاحمی در برابر قدرت آمریکا نماند. شما را هم به این راه خواهند برد. چه عیب دارد حال شما یک بار امتحان کنید. نه ماه است مرا تهدید می‌کنید، چه با پیغام، چه حضوری، اینهمه برخلاف قانون اساسی به من تحمیل کردید. یکبار هم به این حزب چماق‌داران تهدید کنید و از مردم تحبیب بعمل بیاورید. ببینید فوراً آرامش به کشور بازمی‌گردد یا خیر.

امام فرمود: «هر عزیزی که حق را رها کرد، دلیل می‌شود و هر ذلیلی حق را گرفت، عزیز می‌شود» اینطور نیست که شما فکر کنید هر چه برخلاف مصلحت و واقعیت بفرمائید، این مردم از شعور خالی هستند و کورکورانه خواهند پذیرفت. الآن به شما می‌گویم - تا باز نگوئید نمی‌دانستید - اگر در این کودتای خزنده قدمهای بعدی هم برداشته شود، یعنی تهدید شما عملی گردد، کشور در این جنگ داخلی، توأم با جنگ خارجی موجود، فرو خواهد رفت و مسئول این جنگ کسی جز شما نیست.

ابوالحسن بنی‌صدر

۱۳۶۰/۳/۲۲

پیام بنی‌صدر به مردم ایران در ۲۲ خرداد ۱۳۶۰^۲

بسمه تعالی

مردم مسلمان ایران^۳

شما با رای قاطع خود مرا به ریاست جمهوری انتخاب کردید. اینک از خود بپرسید اگر اینجانب با توقعات قدرت گرایان هم آهنگی می‌کردم، آیا در وضعی که مرا قرار داده‌اند، قرار می‌گرفتم؟ اگر زبان شما نمی‌شدم و

۲- «نامه‌ها از آقای بنی‌صدر به آقای خمینی و دیگران»، انتشارات انقلاب اسلامی.
۳- این پیام در مجلس، در ۲۴ خرداد ۱۳۶۰، توسط آقای غضنفرپور خوانده شد. آقای خمینی از قرائت آن، آنطور که آقای هاشمی رفسنجانی در کتاب «عبور از بحران» آورده است، انتقاد کرده بود. یعنی چرا جلوگیری نکرده‌اید!

که بدنبال تسلیم خفت بار در مسأله گروگان‌گیری بودجه‌ای باب طبع سلطه‌گران آمریکائی به مجلس می‌برند، با انگلیس و آمریکا قراردادهایی امضا می‌کنند که جز مسابقه برای جلب نظر مساعد شیطان بزرگ و کوچک عنوانی بدان نمی‌توان داد، ریاست جمهوری و فرماندهی کل قوا دیگر به چه کار من می‌آید؟ از ابتدا گفته‌ام این مقام‌ها را برای حداکثر تلاش بخاطر نجات کشور و انقلاب می‌پذیرم و هنوز نیز باید تکرار کنم که مرا بدانها دلبستگی نیست.

نامه بنی‌صدر به خمینی (۲۲ خرداد ۱۳۶۰)

بنام خدا

۱- اینجانب هرگز در دفتر هماهنگی حاضر نشده‌ام، تا با کسی ملاقات داشته باشم. دیروز هم که تهران آمدم، دفتر بودم، چماق‌دارهای شما هم در مقر ما هستند برای اینکه معلوم شود حکومت اسلامی است و قانون اساسی دارد! روزها ناسزا می‌گویند، شب هم نامنی ایجاد می‌کنند. بنابراین ملاقات با کسی امکان ندارد.

۲- متأسفانه با این اطلاعات دروغ شما را وادار کردند بکارهایی که کشور را به اینجا بکشاند. رها نخواهند کرد تا کشور را به نابودی ببرند.
۳- تهدید فرمودید: «والا تا آخر خواهیم رفت...»^۱ تا آخر کجاست؟ شمائید و دژخیمانان و اعدا. از حکومت شما یک کربلا کم بود آن را می‌خواهید آماده کنید من آماده‌ام.

۴- اگر بنای شما بر حفظ اسلام و ایران است، یک لحظه هم فکر کنید که ممکن است وضعیت طوری بشود که از من کاری ساخته باشد. چه اصرار دارید همه چیز را خراب کنید که اگر خدای نکرده، مصیبتی پیش آید، راهی نباشد؟! من را مردم انتخاب کردند اگر فاجعه‌ای رخ دهد، شاید من به استناد این رأی آنان، بتوانم جلوی فساد و نابودی را بگیرم.

۵- من اخلاق اسلامی دارم. نه بی‌صفت هستم نه گرگ صفت. گفته‌ام در مقابل شما نمی‌ایستم و هرچه پیش آید بر این قول خواهم بود ولو از شما بدتر از آنچه که دیده‌ام ببینم بنابراین:

۶- من نه محرک کسی هستم به شلوغی، و نه می‌توانم مثل شما خود را قانع کنم که هرچه می‌شود از یک گروه است به اسم مجاهدین خلق، و قوای قهریه را باید به جان جوانهای مردم انداخت به اسم مجاهدکشی شما نمی‌خواهید توجه کنید، مردم بعد از بلائی که در این دو سال دیده‌اند، بعد از سرانجام گروگان‌گیری، با وجود نگرانی نسبت به سرنوشت جنگ، و در شرایطی که شدت نگرانی و ناامنی تا به حدی است که لیره ۳۰۰ تومانی آغاز انقلاب به ۵۰۰۰ هزار تومن رسیده است، حالا نگران این هستند که مرحله آخر کودتای خزنده انجام بگیرد که همان رأی مجلس تحت الحمایه شماسست به عدم کفایت من و امضای شما، که

۱- یادآور می‌شود که در پی سخنرانی آقای خمینی در حمایت از توقیف روزنامه‌ها، رئیس جمهوری در همدان بود، علاوه بر پیام به مردم، نامه شدید اللحنی به آقای خمینی نوشت. فتوکپی این نامه در یورش قوای سرکوب، رپوده و برده شد. در روزهای پیش از صدور «حکم عزل» بنی‌صدر «از فرماندهی کل قوا»، یکبار توسط موسوی اردبیلی، خمینی پیام داده بود: اگر ۸ گروه سیاسی را محکوم کند و ۷ تن یا بیشتر از همکاران خویش را براند (اسامی آن ۸ گروه و این کسان بر صفحه‌ای قید شده بودند)، بنی‌صدر عزیز است، رئیس جمهور ما است، فرمانده کل قوا است و دولت را هم به میل او عوض می‌کنیم. تهدید کرده بود که اگر نپذیرد و حاضر به همکاری با رهبران حزب جمهوری اسلامی نشود، او «تا آخر خواهد رفت». {۲۸۹}

آمریکانمی خواست، ناچار شدیم از سر بازشان کنیم. خواهند آمد و خواهند گفت چاره نداشتیم جز اینکه به شرایط تسلیم بشویم، مردم بدانید.

چهار وزیر خارجه آمدند و و پیشنهاد کردند که قوای عراق به داخل خاک عراق عقب نشینی کنند و مقداری هم از مرز فاصله بگیرند و از هر دو طرف حریمی غیرنظامی بوجود بیاید و بعد موارد اختلاف از طریق سیاسی حل گردند. ما از آنها خواستیم نقشه بیاورند و روی نقشه پیشنهاد خود را برای ما روشن بگردانند. قرار بود ۱۸ خرداد بیایند که با ملاحظه وضع کشور منصرف شدند. از ابتدای جنگ به این سوی، امروز وضعیت نظامی ما بهترین وضعیت است. عقیده اینجانب این بود که اگر ما را به حال خود بگذارند، با چند پیروزی چشمگیر، ما نه تنها پیروزی نظامی بدست می آوریم بلکه نقشه های آمریکا را در همه منطقه برهم می ریزیم و می توانیم عصر سوم را در تاریخ آغاز کنیم. ضربه از خارج را تحمل کردیم، ارتش مهاجم را متوقف ساختیم و شروع به اضمحلال آن نمودیم. از پشت سر کردند آنچه که کردند و شما از آن اطلاع دارید. وضع جنگ تا این لحظه اینطور است، هستیم و ببینیم که این وضع چطور تحول خواهد کرد. اگر این خطرها که برشمردم، برای شما مردم ملموس هستند و در دل خود احساس می کنید که راست می گویم و با شما صادقانه حرف میزنم اگر امتحان خود را داده ام که مقام و موقعیت مرا نفریفته و برای وفاداری به دین و برای شما مردم همه چیز حاضر شده ام، اگر بر شما معلوم است که فرق است میان حرف و عمل وقتی انسان سوار اسب سرکش قدرت نشده و وقتی که سوار می شود و اگر می دانید که امتحان واقعی وقتی است که انسان اسباب سوار شدن بر مرکب خودکامه را داشته باشد و سوار نشود، باور کنید که خطرها که برشمردم همه خطرها نیستند و خطرها هم جدی هستند. باور کنید برای اینکه خطرها پیش نیایند خود را در هر خطری افکنده ام، باور کنید که یک لحظه از فکر این خطر بیرون نرفته ام. به هیچ کس خائن نبوده ام و خواسته ام محیط امن و آزاد اجتماعی بوجود آید و کشور سریع رشد کند.

به گمان اینجانب راه چاره آسان است، به شما مردم همواره سختم این بوده است:

روزی که به دزفول رفتم، شهر در حال سقوط بود. با ارتشیان صحبت کردم به آنها گفتم شما به خود باور کنید و می توانید دشمن را متوقف کنید و بشکنید. آنها از این جانب پذیرفتند، عمل کردند و موفق شدند. حالا هم به شما مردم می گویم شما به توانائی خود باور کنید، تسلیم جوسازان و چماق داران نشوید، استقامت کنید، راههای استقامت را شما خود در گذشته یافته اید و اینبار نیز می توانید بیابید.

و اما به کسانی که شتابزده می خواهند کار را یکسره کنند، بارها گفته ام و حالا هم می گویم:

برنامه کارتان حذف اختیارات رئیس جمهور است. گفتید این حرف دروغ است و معلوم شد که دروغگوی سال که بود.

برنامه کارتان حذف ریاست جمهوری است، گفتید بد گمانی و خیال است، تا اینجا آمده اید. بیائید هماهنگی بوجود آوریم و با اجرای واقعی قانون، کشور را از مهلکه بیرون ببریم. قانون را وسیله اجرای نیات خود کردید و اجرای واقعی آن را تا این حد مشکل ساختید. برای پرهیز از خطرها، برای آنکه مردم کشور نگران تر از آنچه هستند نشوند، بیائید:

الف - آزادی ها مصرح در قانون اساسی را محترم شمردید و آزادی بیان و قلم را تأمین کنید و مطمئن باشید مردم ما عاقل و رشید هستند و با مقاله ها و حرفهای تحریک آمیز تحریک نمی شوند.

ب - قانون اساسی را مو به مو به اجرا بگذارید و هر جا را که خلاف انجام شده است معین کنیم و باز گردیم و قانون را اجراء کنید.

اعتراض نمی کردم، اگر وضع کشور را روزانه به شما گزارش نمی کردم، اگر هرچه واقع می شد را قانونی می شمردم، اگر... با من اینطور رفتار می کردند؟ به دین خود و رأی و اعتماد شما خیانت نکردم و تا جائی که توانستم کوشیدم. بسیاری از جریانها را بموقع مطلع شدم و هشدار دادم. صدایم را در قیل و قالهای جوسازان گم کردند و اینک نیز مثل جدم حسین بن علی (ع) آنچه از خطرها که می بینم برای شما پیش بینی می کنم:

از سه شعار انقلاب اسلامی: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» هیچ محتوایی بجای نخواهند گذارد.^۱

۱- استقلال اقتصادی با بودجه ای که تهیه کرده اند و با نفتی که صادر می کنند و با قراردادهائی که امضاء می کنند از بین می رود و چون امنیت نیست وضع شما محرومان جامعه بدتر خواهد شد و گرانی و بیکاری روزگار شما را سیاه خواهد کرد.

۲- استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی و با وجود ناامنی داخلی و جنگ خارجی از دست خواهد رفت.

۳- از آزادی چیز چندانی باقی نمانده است. فقدان امنیت تا بدانجا است که لیره ۲۰۰ تومانی دو سال و نیم پیش پنج هزار تومان شده است. روزنامه ها تعطیل و زبانه ها بسته شده اند و آینده از اینهم بدتر خواهد شد. گروهی که مقامات را به تصرف درآورده است، بلحاظ بدتر شدن وضع و بی اعتبار شدن در افکار عمومی، روز به روز بیشتر به وسائل اختناق آورنده پناه خواهد برد و خود قربانی همین جریان خواهد شد.

۴- روزی محکومی در پای چوبه دار گفت: ای آزادی چه جنایتها که به نام تو نمی کنند. امروز و فردا بیشتر از امروز خواهند گفت: ای اسلام چه جنایتها که بنام تو نمی کنند. چنان دین را از اعتبار خواهند انداخت که بنام این دین تا یک قرن کسی نتواند حرفی بزند و دعوتی بحق کند.

۵ - اینجانب هیچ گناهی بجز اینکه خواسته ام استقلال و آزادی و اسلام به عنوان تضمین کننده استقلال و آزادی و زمینه ساز رشد و تعالی همه جانبه انسان به اجرا در آیند نداشته و ندارم. از اسلام نان نخورده ام اما عمر را در خدمت بآن گذرانده ام. به شما مردم گفتم کودتای خرنده اجرا می کنند و مراحل آن را هم یکایک شرح کردم و تا اینجا نیز به همان ترتیب انجام داده اند و مرحله آخر آن که سلب عنوان ریاست جمهوری و گرفتن جان اینجانب است را نیز دست اندر کارند تا انجام دهند. اگر چنین کردند علاوه بر آنچه که در بالا پیش بینی کردم امور زیر نیز واقع خواهند شد:

الف - برخوردهای پایدار در کشور بر برخوردهای مسلحانه کنونی اضافه خواهند شد و خود بر مشکلات بالا خواهند افزود. مردم ما کر و کور نیستند و وضعیت روزمره خود را می بینند و می بینند که دو سال و نیم حکومت حزب حاکم روز به روز وضعیت کشور را بدتر ساخته است و امنیت از بین رفته است. اقتصاد فلج شده است. جنگ داخلی و خارجی بطور مستمر ادامه دارد و اینک خطر گسترش آن نیز است.

ب - جنگ تحمیلی در صورت طولانی شدن به فرسودگی کامل نیروهای ایران و عراق می انجامد و در خاورمیانه زمینه اجرای برنامه آمریکا فراهم می گردد و همانطوری که در جریان گروگان گیری ملاحظه کردید ناچار به شرایط ننگینی تن خواهند داد. همانطور که بیمی بخود راه ندادند روزی گفتند تا گروگانها در دست ماست گلوگاه امپریالیزم آمریکا در دست ماست. و وقتی تسلیم شدند گفتند گروگانها جنس بنجل بودند و

۱- فهرست آنچه قرار بود استبداد ملاتاریا انجام دهد را بنی صدر در کتاب «خیانت به امید» کاملتر آورده است. و ملاتاریا همه خیانتها، جنایتها و فسادها را مرتکب شد. {۲۹۰}

دارد یا نه؟ اگر ندارد اینجانب که باید مجری قانون اساسی باشم، حق دارم بگویم وضع قانون نکنند یا خیر؟ اگر دادستان انقلاب که هیچ یک از شرایط قاضی در او جمع نیست، بر خلاف قانون اساسی و قانون مطبوعات روزنامه‌ها را توقیف کرد، باید بگویم چرا خلاف قانون عمل می‌کند یا خیر؟ و اگر مردم را به استقامت در برابر قانون شکنی آشکار خواندم، دعوت به شورش کردم یا دعوت به قانون؟

۴- به گمان اینجانب اینست که رفتار شما در حق اینجانب عادلانه نیست. اینجانب هیچ نیت بدی نسبت به شما و کشور نداشتم. با کمال صداقت خدمت کردم. وضعیت کشور بحرانی است تا وقتی که بنا بر اجرای قانون نشود، بحرانی تر می‌شود. اینست که هر وقت که خونسردی باز آمد، اجازه بفرمائید بحث آزادی که قبلاً اجازه فرمودید با مسؤولان قوای سه گانه انجام گیرد. اینجانب به رأی مردم همواره پایبندم، گمان نیز نمی‌کنم کسی باشم که خلاف خواست مردم عمل کرده باشم یا بکنم. عصبانیت شما به هر اندازه باشد از صداقت اینجانب نسبت به شما کاسته نمی‌گردد. باز هم به حکم وظیفه دینی عرض می‌کنم کلید آرامش کشور در دست شما است. اطمینان بدهید قانون و تمام قانون اجرا می‌گردد. اگر آزادی اجتماع طبق قانون اساسی باید برای همه باشد و اگر شما مصلحت نمی‌بینید، پس هیچ گروه نباید اجتماع کند، درباره مطبوعات هم همینطور. سایر امور نیز همینطور. تأکید می‌کنم، رفتار شما هر چه باشد اینجانب تعهد خود را نسبت به شما نقض نمی‌کنم.

ابوالحسن بنی صدر

۲۵ خرداد ۱۳۶۰

پاسخ تکمیلی رئیس جمهور به آیت الله خمینی

بسمه تعالی

پیرو تلگرام قبلی اینجانب به دفتر امام و خبرگزاری پارس و رادیو و تلویزیون عرض می‌شود:

۱- درباره هیأت سه نفری باید عرض کنم قرار متارکه بود و نظارت بر آن نه کارهائی که کرد. تازه اینجانب نگفتم که قبول ندارم، نامه‌ای به آقای اشراقی نوشتم که چطور یک بام و دو هوا عمل می‌شود به جای متارکه لایحه به مجلس بردند. شما قبول فرمودید که جلو این کار را بگیرید. نگرفتید و اینجانب مقصر شدم.

۲- اینکه می‌فرمایند اگر می‌توانید امور اقتصادی... اصلاح کنید بیائید جلو اینجانب ادعا می‌کنم با یک دولت مؤمن و معتقد و دانا به کار و مجری قانون از عهده این کار برمی‌آیم. پیش خدا و خلق خدا تعهد می‌کنم.

۳- اجرای قانون یعنی اینکه همه حقوق مقامهای مختلف رعایت شود. خوبست که فرمودید دولت را مجلس معین کرده است، این خلاف قانون اساسی است. در قانون اساسی دو تصویب لازم است، تصویب رئیس جمهور و مجلس، و همین عدم رعایت قانون اساسی این بحران را بوجود آورده است، در صورت بازگشت به قانون اساسی امور هم در مجرای صحیح قرار می‌گیرد.

۴- مگر اینجانب حاضر نشدم در بحث آزاد با گروه‌ها شرکت کنم؟ مگر شما موافقت فرمودید؟ چرا نگذاشتند؟ آیا برای این نبود که در شما این طور حساسیتها را بوجود بیاورند؟ اگر به مسائل واقعی مردم که سختی وضع اقتصادی و نبود امنیت و بحران‌سازی و جنگ و... است، بطور صحیح بپردازیم ملاحظه خواهد شد که مسئله گروه‌ها مسئله کاذبی

ج - دستگاه قضائی را همانطور که اسلام می‌گوید مستقل و بی طرف کنیم و اعتماد و امنیت واقعی را پدید آوریم و بجای پرداختن به حذف همه و همه و اعمال زور در برخورد به هر مشکل برنامه‌ای برای حل مشکلات کشور به اجرا بگذاریم و از راه بحث آزاد واقعی، مانع از آن گردیم که برخورد اندیشه‌ها به برخورد چماقها و اسلحه‌ها بدل گردد.

خواهر و برادرا با کمال صداقت وضعی را که می‌بینم برای شما شرح دادم. به شما می‌گویم اگر امروز که هنوز وقت باقی است نایستادید و استبداد را که هنوز قوام نگرفته دفع شر نکردید و استبداد با سلطه خارجی پیوند قطعی پیدا کرد، همه آنچه را که گفتم و بدتر از آن بر شما خواهند آورد و...

امروز از صبح تا شام و از شام تا صبح چماق‌داران رسمی و غیر رسمی محل زندگی و کار رئیس جمهوری منتخب شما را در محاصره دارند و اینها مستثنی هستند. می‌توانند هر تظاهری را بکنند و هر ردالتی را انجام دهند. فردا با شما مردم چه خواهند کرد؟

خدا را به گواهی می‌گیرم که به وظیفه خود عمل کردم و آنچه را باید به اطلاع شما می‌رساندم، بر شما مردم است که نگران سرنوشت انقلاب اسلامی و کشور خود باشید و استقامت کنید.

رئیس جمهور

ابوالحسن بنی صدر

۲۲ خرداد ۱۳۶۰

پاسخ رئیس جمهوری به سخنان آیت الله خمینی (۲۵ خرداد ۱۳۶۰)

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت الله العظمی خمینی

هنوز فرمایشات شما را به تمامی نشنیده‌ام، اما این هشدار که مرتب از رادیو پخش می‌شود، شنیدم، این جواب را عرض می‌کنم:

۱- به دفعات عرض کردم. باز عرض می‌کنم اینجانب در هیچ اتحادی وارد نشده‌ام. خبرهائی که در پیامهای قبلی شما بود، محتوائی منطبق با واقعیت نداشت. در مراجعت به تهران هم به علت کسالت، و هم به علت اینکه در معرض این گونه حرف و نقل‌ها قرار نگیرم، از پذیرفتن اشخاص خودداری کردم. فکر کنید شاید کسانی هستند که می‌خواهند کار کشور را به همین ترتیب که ملاحظه می‌شود به نابودی کشانند و خبرهای دروغ را به شما می‌رسانند و شاید شما و کشور را از فرزند متعهد و لایق خود محروم سازند.

۲- آیا قانون باید درباره همه به تساوی اجرا شود، یا به تبعیض؟ اگر راه پیمائی و تظاهرات نباید انجام گیرد پس این چند روزه چرا یک گروه معین آزادند در خیابانها تظاهر کنند و ناسزا و شعار دهند؟ به جان مردم بیفتند و بزنند و بگیرند و ببرند؟ روز اول ماه مه (روز کارگر) به گروه‌هائی که به غیر دین عقیده دارند، اجازه اجتماع داده شد کسی هم متهم به شرکت در وحدت نشد.

۳- آیا شورای عالی قضائی و بقیه که فرموده‌اید اینجانب نباید بگویم آنها را قبول ندارم، باید طبق قانون اساسی تشکیل شود یا خیر؟ و باید طبق قانون عمل کنند یا خیر؟ آیا شورای عالی قضائی حق وضع قانون

۱- «نامه‌ها از آقای بنی صدر به آقای خمینی و دیگران»، انتشارات انقلاب اسلامی.

است و پوششی که با آن می‌خواهند واقعیتها را از شما و مردم بپوشانند. امام فرمودند که جواب بدهید و من هم جواب فرستادم اما رادیو و تلویزیون پخش نکرد.

ابوالحسن بنی‌صدر

۲۵ خرداد ۱۳۶۰

آخرین نامه بنی‌صدر به خمینی (۱ مرداد ۱۳۶۳)

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد ...^۱

وضع بیش از آنچه باید وخیم شده است. ویرانی و کشتار و بی‌اعتباری دور از حد اسلام و روحانیت در افکار مردم ایران و مردم جهان اندازه نمی‌شناسد. و شما همچنان اصرار دارید «تا به آخر بروید»؟! خرابی و فساد تا بجائی است که دیگر کسی باور نمی‌کند شما به این همه تباهی رضا باشید. می‌گویند «مطالب به شما نمی‌رسند» به سخن دیگر شما هم در زندانی که از ایران ساخته‌اید، زندانی شده‌اید. عجب انتقامی شاه از شما گرفت. شما را بحال و روز خود در آورد!^۲

پیش از این نواری برای شما فرستادم. آیا توانسته است از مأموران زندان شما بگذرد و به شما برسد؟ نمی‌دانم، آنچه می‌دانم اینست که هیچکس از روز اول بد نیست، بد می‌شود. شما گمان کردید با فلان اقدام موافقت می‌کنید و کارها بر وفق مراد می‌شوند و مجبور شدید قدم بعدی و قدمهای بعدی را بردارید و رسیدید بجائی که رسیدید. حالا فکر می‌کنید راه پس و پیش ندارید.

آیا این مقدار هم نمی‌توانید که به قیمت گذشتن از خود، اسلام و ایران را نجات بدهید؟ جنگ را همچون گروگان‌گیری ادامه دادید تا اینجا که اینک بیم خطر برای موجودیت ایران می‌رود. باز می‌خواهید ادامه بدهید تا کجا؟!^۳

۱- این نامه را بنی‌صدر به خواست آقای مروارید یکی از روحانیان تهران که برای تشکیل جبهه‌های کوشش کرده بود، نوشت. او گفته بود نامه را می‌برد و بدست آقای خمینی می‌رساند. نامه را آقای امیر حسینی به دست آقای مروارید سپرد. نامه در سمینار مجامع اسلامی ایرانیان قرائت شد. اما چگونه بدست گروه رجوی افتاد؟ پرسشی است که تا امروز پاسخ نیافته است. این گروه ترجمه‌های جعلی از نامه کرد و به این عنوان که بنی‌صدر نامه پوزش ... به خمینی نوشته است، برای مقامات خارجی و مطبوعات فرستاد. روزنامه لوموند، وقتی ترجمه مصدق نامه را در اختیار گرفت، کار گروه رجوی را در سخت‌ترین ادعای علیه خمینی را پوزش ... گرداندن، رسوائی خواند. {۲۹۱}

۲- نامه ۳ سال بعد از کودتا به آقای خمینی نوشته شده است. بنی‌صدر به او این قاعده را یادآور می‌شود: «مستبدی که بنام مرام جانشین او می‌شود، در استبدادگری، از مستبد پیشین، پیشی می‌گیرد.» و بدینسان بود که شاه سابق از خمینی انتقام گرفت. مکافات او کامل شد وقتی نوه او حسین خمینی، آلت فعل مایکل لودین، صهیونیست بدسابقه امریکائی شد و در واشنگتن با نوه رضاخان، هم مشرب شد. {۲۹۲}

۳- در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰، بنی‌صدر به اظهارات آقای خمینی پاسخ نوشت و به مخفیگاه رفت. فردای آن روز، خطاب به آقای خمینی، سخن گفت. به او هشدار داد، آینده نزدیک و دور را برایش شفاف توصیف کرد و او را به ترک استبدادگری خواند. نوار آن پیام در اختیار نیست. {۲۹۳}

۴- بدینسان، در ۱ مرداد ۱۳۶۳، بار دیگر، به آقای خمینی هشدار می‌دهد که این او است که به جنگ ادامه می‌دهد و ادامه جنگ برای موجودیت کشور خطر دارد. پس ادعای ملاتاریا که ادامه جنگ بمدت ۸ سال «دفاع مقدس» بوده، دروغ آشکار است. {۲۹۴}

آقای خمینی! نمی‌خواهم انحطاط پر شتاب ایران امروز را برای شما شرح کنم. شما آنقدر بی‌هوش نیستید که ندانید ایران در حال سقوط است. با این حرف هم که شما زندانی هستید موافق نیستیم، علائم خرابی و ویرانی چنان نمایان هستند که ممکن نیست به شما نرسند. می‌خواهم شما را به انقلاب بخوانم. بیائید نترسید و اسلام و ایران را نجات بدهید. دو جمله بگوئید آنچه شد خلاف اسلام بود. به زبان ایران و انقلاب بزرگ این نسل بود. به مردم بگوئید آزادند راه و رسم زندگی را معین کنند.

می‌دانم که در این آزادی، خشمهای سرکوفت شده، چون شراره‌های آتش‌فشان بیرون خواهند زد. در آغاز شما قربانی این خشمها خواهید شد. هزاران خانواده‌های جگر سوخته فریادهای خشم سر خواهند داد و ... اما زمان خواهد گذشت. ایران در آزادی آرامش از سر خواهد گرفت و تاریخ، دوران انحطاط شما را گواه بزرگی روح و توانائی دینی خواهد شمرد. روحی و دینی که به شما امکان دادند از اعماق سقوط بفرز آئید و بزرگی از سر بگیرید.

خدا می‌داند که در سقوط قطعی رژیم شما کمترین تردید ندارم. انکار شما بی فایده است شما نیز در دل بدان معترفید. بنابراین محرک اینجانب در دعوت شما به جهاد با نفس جز این نیست که می‌خواهم با سقوط شما اسلام و ایران سقوط نکنند. چرا نگویم هنوز مایلم که شما نیز از جلد خونریز و ویرانگر بدر آئید و همان قیافه معنوی عصر انقلاب را از سر بگیرید. هر چه فریاد کردم، باور نکردید. به من مقام وعده دادید و تهدید کردید.^۵ از مقام گذشتم، خطرها همه را پذیرفتم. بلکه بخود آئید و باور کنید که ما عمری را در خدمت انقلاب گذاشتیم و نمی‌خواستیم و نمی‌خواهیم این انقلاب تباه شود. هر چه توانستم کردم بلکه جلو قدر تمداری ویرانگر شما را بگیرم و در همان حال کوشیدم شما را از رفتن به راهی که اینک می‌بینید به بیابان سراسر فساد و تباهی و قتل و غارت انجامید، باز دارم.

اینک به این امید که نامه به شما برسد و از راه هشدار از نو به شما نامه می‌نویسم. از شما دعوت می‌کنم:

۱- این دستگاه ظلمیه ضد اسلامی (دادگاه‌های انقلاب و...) را منحل کنید.

۲- جنگ را موقوف کنید.

۳- بگذارید یک دولت لایق از مردم دلسوز بر سر کار آید و امور را به جریان عادی بازگرداند یعنی مجلس جدیدی با انتخابات به راستی آزاد تشکیل دهد تا وضعیت سیاسی کشور عادی بگردد.

۴- آزادی‌ها را برقرار سازید.

۵- از امور یکسره کنار بگیرید.

۶- اگر گمان می‌کنید این همه بخاطر آنست که به قدرت باز گردم.

تعهد می‌کنم که هرگز به گرد سیاست نگردم، به شرط آنکه کارهای بالا انجام بگیرند.

۷- از آزادی نترسید. به مردم ایران و مردم مسلمان کشورهای مسلمان اعتماد کنید. امروز مردم همه را آزموده‌اند و همه را می‌شناسند و رژیم می‌کند که در آزادی متصدی امور می‌شود، رژیم ضد اسلام نخواهد شد. از خدا و ارواح پاک اولیاء دین مدد بخواهید و شانه‌ها را از زیر بار این همه فساد و قتل و ... آزاد کنید. نترسید پشیمان نخواهید شد.

ابوالحسن بنی‌صدر

۵- بعد از مرگ آقای خمینی، کوشیدند از او یک عارف بسازند. حال آنکه رفتار او، تحبیب که در دادن مقام خلاصه می‌شد، و تهدید که «تا آخر می‌روم» دامنه داشت، سرسوزنی با عرفان سازگاری نداشت. {۲۹۵}

10- Janet Afary and Kevin Anderson, *Foucault and the Iranian Revolution: Gender and the Seductions of Islam* (Chicago: University of Chicago Press, 2005)

۱۱- ابوالحسن بنی صدر، کار و کارگر در اسلام. چاپ پنجم ۱۳۵۸ ص ۹۹ تا ۱۰۱. البته پیاده شده سخنرانی در کتابی دیگر تحت عنوان خانواده در اسلام منتشر شد. در اینجا نیز آخرین پاسخ بنی صدر به این سؤال موجود است:

<http://www.youtube.com/watch?v=5CvtAnNdYos>

12- on International Women's Day, Parvin Darabi said "Banisadr told my sister that women's hair puts out a ray that, when it hits a man's eyes, they go wild and want to rape the women". See

<http://www.marzeporgohar.org/index.php?l=1&cat=15&scat=&artid=320>

۱۳- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، موسسه فرهنگی - هنری طاهر- لیل، ۱۳۷۸، ص ۵۵

۱۴- نامه محمد ملکی، اولین رئیس دانشگاه تهران، به آقای خامنه‌ای، «بستاده بر آرمان»، علی غریب، ص ۴۴

۱۵- غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹، انتشارات نجات، ۱۳۶۴. چاپ دوم ص ۳۴۵-۳۴۶

16- <http://www.roozonline.com/persian/sotun/sotun-item/article/2010/june/29//3-23.html>

۱۷- روزنامه انقلاب اسلامی ۱۸ اسفند ۱۳۵۹

۱۹- روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۴ اسفند

۲۰- روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۳ اردیبهشت ۱۳۶۰

۲۱- روزنامه انقلاب اسلامی ۲۰ اردیبهشت ۱۳۵۹

21- Mohsen Milani, along with many other scholars, believes that Banisadr's landslide victory can be "attributed more to his identification with Khomeini than to his own popularity. He lacked a solid base in Iran". See Milani, "Ascendance of Shi'i Fundamentalism." Years later, his views remained unchanged; see Milani, *Iran's Iranian Revolution*, p. 175.

۲۲- روزنامه کیهان، ۲۸ خرداد ۱۳۵۸

برای دیدن متن پیش نویس به سایت زیر مراجعه کنید:

http://enghelabe-eslami.com/ketab/Ghanun_Asasi/Ghanun_Asasi.pdf

۲۳- غائله چهاردهم اسفند ۱۳۵۹ زیر نظر عبد الکریم موسوی تبریزی. انتشارات نجات. چاپ دوم، ۱۳۷۷ ص ۳۴۳

24- Hamid Ahmadi, *Darse Tajrobeh [Lessons of Experience: Abol-Hassan Banisadr's Memoir in Conversation with Hamid Ahmadi]* (Enghelabe Eslami Zeitung, 2003 [1380]), pp. 249

25- <http://www.abramews.com/politic/1389/890407/html/rooydad.htm#s74736>

۲۶- مظفر، محمد جواد، «اولین رئیس جمهور»، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۷۸، ص ۸۹

27- Eric Rouleau, "Iran in search of a president", *Le Monde*, 25 December 1980

28- Hamid Ahmadi, *Darse tajrobeh [Lessons of Experience: Abol-Hassan Banisadr's Memoir in Conversation with Hamid Ahmadi]* (Enghelabe Eslami Zeitung, 2003 [1380]), pp. 209

۲۹- شرح زندگی بنی صدر:

Sharhe zendeghiye Banisadr" [Banisadr's life], accessed online at <http://www.banisadr.com.fr/life/pdf/bani-san.pdf>.

این واپسین نامه بنی صدر به خمینی بود. پس از آن، سه ماه پیش از آنکه آقای خمینی با پذیرفتن قطعنامه آتش بس، جام زهر را سر کشید، دو نوبت واسطه نزد بنی صدر فرستاد. از او دعوت می کرد به ایران باز گردد. اگر هم نمی آید، نامه‌ای به او بنویسد و هر آنچه را می خواهد انجام بگیرد فهرست کند تا انجام بگیرد. بنی صدر پاسخ داد اتمام حجت را در نامه ۱ مرداد ۱۳۶۳ کرده‌ام. بر آقای خمینی است که به آن نامه عمل کند. غیر از این مراجعه، دست کم دو بار دیگر نیز، واسطه فرستاد. اما عمل او نشان داد، قصد ندارد از بیراهه استبداد به راست راه آزادی باز آید. {۲۹۷}

پی نوشتها

۱- دکتر غلام علی صفاریان و مهندس معتمد دزفولی، «سقوط دولت بازرگان»، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳

۲- انقلاب اسلامی، ۳۰ خرداد ۱۳۶۰

۳- علی غریب، «ایستاده بر آرمان»، چاپ ۱۳۸۵ ص ۶۰ و ۹۶

۴- هاشمی رفسنجانی، «عبور از بحران»، موسسه فرهنگی - هنری طاهر - لیل، چاپ سوم، سال ۱۳۷۸

۵- روزنامه انقلاب اسلامی شماره ۷۴۹ ص ۱۶

6- *Islamic Discourses of Power and Freedom in the Iranian Revolution, 1979-81*, London School of Economics and Political Science, 2007, United Kingdom.

۷- برای نمونه به کارهای زیر مراجعه شود:

Mohsen M. Milani, *The Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic Republic* (Boulder: Westview Press, 1988), p. 324. See also Milani, "The ascendance of Shi'i fundamentalism" and Farideh Farhi, *States and Urban-Based Revolutions Iran and Nicaragua* (Illinois: University of Illinois Press, 1990), pp 16 - 113. Gholam R. Afkhami, *The Iranian Revolution: Thanatos on a National Scale* (Washington, DC: Middle East Institute, 1985)

یا کسانی که کاملاً این دوران را دور زده و انقلاب را عین فاندائمانتالیسم و بنیادگرایی می دانند:

For instance, see Fred Halliday, *Islam and the Myth of Confrontation* (New York: I. B. Tauris and Co. Ltd., 2003, p.44 and Said Arjomand, "Ideology as episodic discourse: the case of the Iranian revolution", *American Sociological Review*, 57, no. 3 (1992), p. ۲۵۵ John L. Esposito, ed., *The Iranian Revolution: Its Global Impact* (Miami: Florida International University Press, 1990) and Graham E Fuller, *The Centre of Universe: the Geopolitics of Iran* (Connecticut: Westview Press, 1991) or Efrain Karsh, ed., *The New Global Threat: The Iran-Iraq War, Impact and Implications* (London: The MacMillan Press Ltd., 1989.)

۸- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، مؤسسه فرهنگی - هنری طاهر- لیل ۱۳۷۸، ص ۲۲۷

۹- مصاحبه با بنی صدر: ۳ تیر ۱۳۸۹

- ۵۱- مظفر، محمد جواد، اولین رئیس جمهور، تهران: انتشارات کویر ۱۳۷۸، ص ۱۰۶
- ۵۲- مصاحبه با بنی صدر، ۲۵ ژانویه ۲۰۰۵
- ۵۳- رک:
- William Sullivan, Mission to Iran (New York and London: W. W. Norton, 1981), p.199-200
- ۵۴- مظفر، محمد جواد، اولین رئیس جمهور، تهران: انتشارات کویر ۱۳۷۸، ص ۱۰۶
- ۱۰۷ -
- ۵۵- همان، ص ۹۵-۹۶
- ۵۶- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۷ دی ۱۳۵۸
- ۵۷- سخنرانی مورخه ۲۲ اسفند ۱۳۵۷، قم به نقل از کتاب: «ایستاده بر آرمان»، علی غریب، ص ۱۹۲
- 58- " in the proper sense of the word, what happened in Iran was a comprehensively reactionary revolution resorting to the term its original, astronomical, meaning of .return to a previous order": Fred Halliday, Islam and the Myth of Confrontation) New York: I. B. Tauris and Co. Ltd., 2003), p.44
- 59- Gholam R. Afkhami, The Iranian Rrevolution: Thanatos on a National Scale (Washington, DC: Middle East Institute, 1985). In this book Afkhami tries to understand and explain the mass suicide of a nation, which was on the fast track of industrialisation and modernisation.
- ۶۰- همان: ص ۱۷۳
- 61- Michael S. Kimmel, Revolution: A Sociological Interpretation (Philadelphia: Temple University Press ۱۹۹۰, p. 185: "on that day everything was possible... the future was present... that is to say time was no more, all a lighting flash of eternity"
- 62- Leiden and Karl M. Schmitt, The Politics of Violence: Revolution in the Modern World (Englewood Cliffs, NJ: Prentice-Hall, 1968), p. 73: "nothing is inevitable in the birth of or the course of revolution and the failure to examine the process itself blinds the analyst to the trajectories not taken, the possibilities contained in the revolutionary moment rather than the inevitable outcomes."
- ۶۳- برای روزنامه اطلاعات ۲۱ بهمن ۱۳۵۸. کسانی که به روزنامه دسترسی ندارند، می‌توانند که متن فرمان را در این کتاب بیابند: محمد جعفری، گروگانگیری و جانشینان انقلاب، انتشارات انقلاب اسلامی، فرانکفورت، ۱۳۸۶ ص ۳۷۱
- ۶۴- همان، ص ۸ آقای عبدالصمد تقی زاده، کاندیدای جایزه نوبل در سال ۱۹۷۳ در پزشکی و رئیس دانشگاه ملی (بهستی امروز) بین سالهای ۱۳۵۷-۱۳۶۰ شاهد این ماجرا بوده‌اند.
- ۶۵- سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر غلامعلی صفاریان و مهندس فرامرز معتمد، چاپ اول ۱۳۸۲. بخشی از سخنرانی بازرگان، در پشت جلد. در مورد آیت الله زنجانی و هشدار ایشان برای نپذیرفتن پست / گفتگوی مرحوم امیر حسین پولادی با آقای محمد جعفری، محمد جعفری، گروگانگیری و جانشینان انقلاب، ۱۳۸۶، ص ۳۷۹
- ۶۶- همان
- ۶۷- همان
- ۶۸- محمد جعفری، گروگانگیری و جانشینان آن، ص ۴۸
- ۶۹- سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر غلامعلی صفاریان و مهندس فرامرز معتمد دزفولی، ۱۳۸۲، گفتگو با دکتر ابراهیم یزدی ص ۳۲۴
- ۷۰- صحیفه نور، جلد چهارم، ص ۲۰۶
- ۷۱- سقوط دولت بازرگان، به کوشش دکتر غلامعلی صفاریان و مهندس فرامرز معتمد دزفولی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۳ و ۳۲۹
- 30- Shaul Bakhash, The Reign of Ayatollahs (London: I. B. Tauris and Co., 1985), p. 97
- ۳۱- اریک رولو، «ایران بدنبال رئیس جمهور»، روزنامه لوموند. ۲۵ دسامبر ۱۹۸۰
- Eric Rouleau, "Iran in search of a president", Le Monde, 25 December 1980.
- ۳۲- مصاحبه اریک رولو مسئول بخش خاورمیانه ای روزنامه لوموند با نویسنده به تاریخ نهم ژوئن ۲۰۰۵
- Eric Rouleau, interview by the author, 9 June 2005. Eric Rouleau, the only foreign journalist present in the ceremony, was amazed to observe Khomeini's cold and distant behavior towards Banisadr
- ۳۳- حمید احمدی، درس تجربه، خاطرات بنی صدر، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۲۵۶-۲۷
- See also My Turn to Speak. Washington, DC: Brassey, 1991 p. 12
- ۳۴- مصاحبه با آقای احمد سلامتیان، ۲۰ ماه می ۲۰۰۵
- ۳۵- پوستر ایشان را در روزنامه کیهان همراه عکس آقای خمینی میبینیم و با زیر نویس: مدنی کارگزار و یار جان بر کف امام: روزنامه کیهان، ۳، ۱۱، ۱۳۵۸
- His poster in Keyhan read, "Madani at the service [of the people] and ready to die as the companion of Imam", see "Madani kaargozaar va yaare jaan bar kafe mardom", Keyhan, 23 January. [۳، ۱۱، ۱۳۵۸]
- ۳۶- مظفر، محمد جواد، اولین رئیس جمهور، تهران: انتشارات کویر ۱۳۷۸، ص ۸۹
- ۳۷- صحیفه نور، مرکز مدارک انتشارات اسلامی، جلد ۲۱ ص ۳۳۱
- ۳۸- خاطرات آیت الله منتظری، چاپ بهار، ص. ۶۶۴
- letter to Ayatollah Montazeri, 27 March ۱۹۸۹ farvardin 1368] in Ruhollah Khomeini, Sahifeh-ye nour [The Book of Light], vol. 21 (Tehran: Markaz-e Madarek-e Entersharat-e Eslami, ۱۳۷۸ [۱۹۹۹], p. 331. Ayatollah Montazeri, however, argues that it is possible the letter was forged by Khomeini's son, Ahmad. See Ayatollah Montazeri, Khaterate Ayatollah Montazeri [Montazeri's Memoir] (Chaape Bahar, n.d.), p. 664.
- ۳۹- هاشمی رفسنجانی، عبور از بحران، جلد اول. تهران، موسسه فرهنگی هنری طاهر لیلی ۱۳۷۸، ص ۱۵
- ۴۰- مظفر، محمد جواد، اولین رئیس جمهور، تهران: انتشارات کویر ۱۳۷۸، ص ۱۶
- ۴۱- امیر انتظام، عباس، خاطرات عباس امیر انتظام (شهریور ۵۷ تا خرداد شصت)، تهران، نشر نی، چاپ ششم ۱۳۸۳، ص ۱۰۹
- ۴۲- مظفر، محمد جواد، اولین رئیس جمهور، تهران: انتشارات کویر ۱۳۷۸، ص ۹۱
- ۴۳- مصاحبه با احمد سلامتیان، ۲۰ ماه می ۲۰۰۵ نیز رک: قوه قضاییه، غائله چهارده اسفند، تهران، انتشارات نجات، ۱۳۶۴، ص ۲۲
- ۴۴- مصاحبه با سلامتیان، ۲۰ می ۲۰۰۵
- ۴۵- مصاحبه با محمد جعفری، سردبیر روزنامه انقلاب اسلامی در ایران تا قبل از بسته شدن در خرداد شصت، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۹
- ۴۶- مصاحبه با آقای محمد جعفری، سر دبیر روزنامه انقلاب اسلامی در ایران: ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۹
- ۴۷- بنی صدر، ابوالحسن، «روزها بر رئیس جمهور چگونه می‌گذرد»، ۱۰ شهریور ۱۳۵۹
- ۴۸- مصاحبه با بنی صدر، ۱۴ فوریه ۲۰۰۵
- ۴۹- برای آگاهی بیشتر رک:
- Mohsen M. Milani, The Making of Iran's Islamic Revolution: From Monarchy to Islamic Republic (Boulder: Westview Press, 1988), p. 174. Or: Parviz Daneshvar, Revolution in Iran, (New York: Palgrave-Macmillan Press, 1996), p. 148
- ۵۰- صحیفه نور، جلد ۱۸، ص ۱۷۸

- ۱۸۳- پاسخ رئیس‌جمهور به سخنان آقای خمینی در ۲۵ خرداد ۱۳۶۰: نامه‌ها به خمینی و دیگران. ابوالحسن بنی‌صدر (انتشارات انقلاب اسلامی ۱۳۸۵) ص ۴۶۵
- ۱۸۴- غائله چهاردم اسفند ۱۳۵۹، زیر نظر سید عبد‌الکریم موسوی اردبیلی (تهران، انتشارات نجات، چاپ دوم، ۱۳۶۴) ص ۶۹۲
- 185- http://enghelabe-eslami.com/index.php?option=com_content&view=article&id=224&catid=22:2010-06-03-16-30-36&Itemid=93
- ۱۸۶- خیانت به امید، ابوالحسن بنی‌صدر، ۱۳۶۱ ص ۴-۵
- ۱۸۷- خاطرات عذرا بنی‌صدر، همسر رئیس‌جمهور: http://enghelabe-eslami.com/index.php?option=com_content&view=article&id=224-39-16-03-06-2010:catid=22:2010-06-03-16-30-36&Itemid=93
- ۱۸۸- محمد جعفری، تقابل دو خط (انتشارات برزاوند، بهمن ماه ۱۳۸۶) ص ۴۳۱
- ۱۸۹- عبور از بحران، خاطرات هاشمی رفسنجانی (دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ پنجم، ۱۳۷۸) ص ۱۵۷
- ۱۹۰- همان، ص ۱۵۴، در اینجا متن نامه و اسامی کسانی که متن را امضا کرده‌اند موجود است.
- ۱۹۱- نامه‌ها به خمینی و دیگران، ابوالحسن بنی‌صدر (انتشارات انقلاب اسلامی ۱۳۸۵) ص ۴۵۸-۴۶۲
- ۱۹۲- عبور از بحران، خاطرات هاشمی رفسنجانی (دفتر نشر معارف انقلاب، چاپ پنجم، ۱۳۷۸) ص ۱۵۳
- ۱۹۳- سخنرانی آقای رفسنجانی در نماز جمعه تهران، در تیر ماه ۱۳۶۰، هفته بعد از کودتا <http://www.hashemirafsanjani.ir/?type=dynamic&lang=1&id=2103>
- ۱۹۴- احمد سلامتیان: با چادر یا بی چادر <http://enghelabe-eslami.com/component/content/article/8-maghalat/334-2010-06-07-09-22-33.html>
- 195- <http://irdc.ir/fa/content/9727/default.aspx>
- ۱۹۶ تا ۱۹۸- همان.
- ۱۹۹- مصاحبه با بنی‌صدر: ۱۴/مرداد/۱۳۸۹
- 200- <http://irdc.ir/fa/content/9735/default.aspx>
- 201- <http://irdc.ir/fa/content/9735/default.aspx>
- ۲۰۲ تا ۲۲۴- همان
- ۲۲۵- مصاحبه با بنی‌صدر، ۲۲ ژانویه ۲۰۰۵
- از-ابوالحسن بنی‌صدر/۱۱-۲۰۱۰-۰۱-۰۵.html <http://enghelabe-eslami.com/2010-06-07-09-22-33.html>
- 226- <http://www.4shared.com/audio/-f0ycDZg/Banisadr60-05-08>
- ۲۲۸- خاطرات آیت‌الله منتظری، جلد ۱، چاپ اول، بهار ۷۷، ص ۴۵۶
- ۲۲۹- مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی، جلد ۲، ص ۱۱۵۲
- ۲۳۰- روزنامه انقلاب اسلامی، ۱ مهر ۵۸
- ۲۳۱- نشریه حکومت اسلامی ارگان دبیرخانه مجلس خبرگان، سال یازدهم، شماره ۳۹، ص ۱۹۸
- ۲۳۲- خاطرات آیت‌الله منتظری، جلد ۱، ص ۴۵۶
- ۲۳۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۷ دی ۵۸
- ۲۳۴- نشریه ایران فردا، شماره ۵۲، ص ۹
- ۲۳۵- ناگفته‌های انقلاب و مباحث بنیادی ملی، انتشارات گام نو، چاپ اول، ص ۲۳۸
- ۲۳۶- روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۴ تیر ۵۸
- ۲۳۷- همان، ۴ دی ۵۸
- ۲۳۸- اولین رئیس‌جمهور، گردآورنده محمد جواد مظفر، ص ۹۱
- ۲۳۹- خاطرات عباس امیرانتظام، شهریور ۵۷ تا خرداد ۶۰، نشر نی، چاپ ششم، صفحه ۱۰۹
- ۲۴۰- نامه هاشمی رفسنجانی به خمینی، ۲۵ بهمن ۵۹
- ۲۴۱- خاطرات آیت‌الله محلاتی، روزنامه کیهان، ۷ تیر ۸۴
- ۲۴۲- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۵ دی ۵۹
- ۲۴۳- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۹ شهریور ۵۹
- ۲۴۴- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۱۴ شهریور ۵۹
- ۲۴۵- نامه بنی‌صدر به خمینی، ۲۸ شهریور ۵۹
- ۲۴۶- روزنامه انقلاب اسلامی، ۲ خرداد ۶۰
- ۲۴۷- روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۵ اسفند ۵۹
- ۲۴۸- غائله چهارده اسفند، ص ۴۸۸ تا ۴۹۱
- ۲۴۹- روزنامه انقلاب اسلامی، ۲۱ اسفند ۵۹
- ۲۵۰- نماز جمعه تهران، ۱۵ اسفند ۵۹
- ۲۵۱- روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۸ اسفند ۵۹
- ۲۵۲- روزنامه کیهان، ۱۶ اسفند ۵۹
- ۲۵۳- روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۸ اسفند ۵۹
- ۲۵۴- همان، ۱۹ اسفند ۵۹
- ۲۵۵- همان، ۲۰ اسفند ۵۹
- ۲۵۶- همان، ۱۹ آبان ۵۹
- ۲۵۷- همان، ۲۰ آبان ۵۹
- ۲۵۸- همان، ۱۴ خرداد ۶۰
- ۲۵۹- همان، ۲۵ اسفند ۵۸
- ۲۶۰- همان، ۲۷ اسفند ۵۸
- ۲۶۱- همان، ۲۷ اسفند ۵۸
- ۲۶۲- همان، ۱۳ اردیبهشت ۵۹
- ۲۶۳- بی‌پرده با هاشمی رفسنجانی، نشرانتشارات کیهان، سال ۸۲
- ۲۶۴- نامه ۱ خرداد ۵۹
- ۲۶۵- کتاب درس تجربه، ص ۱۰۸
- ۲۶۶- همان، ص ۱۱۰
- ۲۶۷- به گزارش کامل این انتخابات به روایت مرکز اسناد جمهوری اسلامی مراجعه کنید (تاریخ بازیابی ۳ فروردین ۱۳۹۲) <http://www.irdc.ir/fa/content/9709/default.asp>
- ۲۶۸- به کتاب زوایای تاریک، خاطرات جلال‌الدین فارسی مراجعه شود.
- ۲۶۹- صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۷ و ۱۸
- ۲۷۰- روزنامه اطلاعات، چهارشنبه ۶ فروردین ۵۹، شماره ۱۶۱۰۳
- ۲۷۱- روزنامه کیهان، یکشنبه ۱۷ فروردین ۵۹، شماره ۱۰۹۶۵، ص ۲
- ۲۷۲- روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۱۵ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۶۱۳۳
- ۲۷۳- روزنامه انقلاب اسلامی، یکشنبه ۱۰ فروردین ۵۹، ص ۱ و ۱۲
- ۲۷۴- روزنامه اطلاعات، پنجشنبه ۷ فروردین ۵۹، شماره ۱۶۱۰۴
- ۲۷۵- همان، شنبه ۹ فروردین ۵۹، شماره ۱۶۱۰۵
- ۲۷۶- همان، یکشنبه ۷ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۶۱۲۷
- ۲۷۷- همان، دوشنبه ۱۵ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۶۱۳۳
- ۲۷۸- همان
- ۲۷۹- روزنامه اطلاعات، دوشنبه ۲۹ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۶۱۴۵
- ۲۸۰- همان
- ۲۸۱- روزنامه کیهان، پنجشنبه ۲۵ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۹۷، ص ۳
- ۲۸۲- صحیفه نور، ج ۱۲، ص ۱۰۰
- ۲۸۳- روزنامه کیهان، سه‌شنبه ۲۸ اسفند ۵۸، شماره ۱۰۹۵۷، ص ۱۱، با تیترو: «اتلاف بزرگ از طرف ما نبوده است.»
- ۲۸۴- همان
- ۲۸۵- روزنامه کیهان، شنبه ۲۷ اردیبهشت ۵۹، شماره ۱۰۹۹۸، ص ۹
- ۲۸۶- کتاب «نامه‌ها از آقای بنی‌صدر به آقای خمینی و دیگران»، انتشارات انقلاب اسلامی.
- ۲۸۷- همان
- ۲۸۸- همان، توضیحات ذیل نامه آقای بنی‌صدر به آقای خمینی، ۲۲ خرداد ۱۳۶۰
- ۲۸۹ تا ۲۹۶- کتاب «نامه‌ها از آقای بنی‌صدر به آقای خمینی و دیگران»، انتشارات انقلاب اسلامی.